تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب پنجاه و دوم**

**انسان و اعمالش**

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**موضـوع :      صفحـه :**

**مقدمـه مــــؤلــــف 8**

**بخش اول: اعمال**

**فصل اول :** ماهیت و صلاحیت اعمال 10

### قسمت اول: شناخت اعمال 10

### ماهیت اعمال

### ماهیت اعمال شایسته و اعمال ناشایست

### صعود اعمال

### استناد اعمال

### عمل بر اساس توحید

### همراهی عمل با ایمان

### همراهی عمل با عامل

### رهينه بودن نفس كل انسانها، غير از اصحاب يمين!

### تسلط انسان بر اعمال خود

### تکلیف اعمال بد مخلوط با اعمال نيك

### ظلمات انباشتة اعمال كفار

**ارتباط بين اعمال انسانها با حوادث عالم**

**قسمت دوم : اعمال صالح** **17**

**عمل صالح : باقيات صالحات**

**عالی ترین مصداق اعمال نیک و کمال دین**

**کمال دین**

**راه يابي مؤمنان با نور الهي به اعمال صالح**

**توفيق الهي در اعمال صالح**

**اعمال صالح و خیرات**

**آرزوی برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح**

**رد درخواست برگشت به دنيا برای انجام عمل صالح**

**تکرار عمل صالح و نتایج آن**

فصل دوم**: رسيدگي به اعمال، و میزان وحساب** **24**

قسمت اول: ماهیت حساب و میزان 24

**ماهیت میزان در قیامت**

**ماهیت وزن در قيامت**

**اَعمال قابل محاسبه در قيامت**

**دقت در ترازوي عدل!**

**دقت خدا در حساب اعمال**

**علم انسان به اعمال خود در قیامت**

قسمت دوم : روز حساب **32**

### دعای ابراهیم«ع» برای روز حساب

**نزديك شدن مردم به حساب**

**صابران در قيامت به حساب نمي ايستند!**

### مراسم ارائة نامه اعمال امت ها

### به اعمال خود قبل از مرگ رسيدگي كنيد!!

**ما قَدَّمَت لِغَدٍ**

**حساب شديد و عذاب عجيب الهي در دنيا**

**نتیجه سنگینی و سبکی موازین اعمال**

**هیچ گناهکاری وزر گناه دیگری را به دوش نمی کشد!**

### بازخواست از مسلمانان درباره قرآن

**خدا خود به حسابها رسیدگی خواهد کرد!**

**فصل سوم :** شــاهــدين اعــمال **41**

### مفهوم شهید و شهدا در قرآن

### شرحي در موضوع شهادت در قيامت

### شهادت اعضاي بدن بر گناهان

### روزي كه دهانها بسته، و دست و پا شهادت مي دهند

### مسئوليت گوش و چشم و دل در دنيا و شهادت آنها در قيامت

### چگونه اعضاي بدن در روز حشرشهادت مي دهند؟

### مفهوم تكلم و گواهي اعضاي بدن در روز حشر

### شاهدين اعمال در دنيا، و شهادت بر اعمال درقيامت

### شهادت دادن رسول الله در قيامت

### شاهدين اعمال از هر امت، و شهادت رسول الله به امت خود

### حقيقت اعمال، و شاهدين آن در دنيا و در قيامت

### شهود بر اعمال و حضور اشياء نزد خدا

### غافل نبودن خدا از اعمال بندگان

### روزي كه زمين شهادت مي دهد!

### روزي كه از هر امتي گواهي مبعوث مي شود!

### روزي كه رسول الله”ص“ شهادت مي دهد!

### استنكاف مشرکین از شهادت بر شراكت بت ها در الوهيت

### شهادت اشهاد و مفهوم لعنت آنان در آخرت

**فصل چهارم:** پـاداش و کـیفر اعـمال **58**

قسمت اول: اصول اولیه کیفر و پاداش الهی **58**

**قانون کلی جزا در دنیا و آخرت**

### برگشت اثر دنيوي و اخروي اعمال به خود انسان

### دريافت عين عمل بعنوان جزا

### پاداش بهترين عمل براي هر عمل صالح

### مفهوم دادن پاداش عمل برتر به همه اعمال

### نتيجه نوشتن و حفظ اعمال در قيامت

### جداسازي گروه نيكوكاران و بدكاران در قيامت

### عیش رضایتبخش و آتش سوزنده، پاداش و کیفر اعمال

### هر نفسي آنچه را كه كسب كرده جزا داده مي شود!

### نتايج متفاوت اعمال در آخرت

### مسرت هاي پنهان الهي براي صاحبان اعمال

### خدا هر قومى را به آنچه عمل كرده‏اند كيفر دهد.

### فضل الهي: پاداشی بیشتر از عمل

### قطعي بودن بعث و حساب و جزاي اعمال

قسمت دوم: تغییر و تبدیل در قانون پاداش و کیفر **68**

**بررسي مسئله احكام اعمال از حيث جزا**

**فصل پنجم : تجسم اعمال در قیامت 75**

### ظاهر شدن حقيقت اعمال در قیامت

### آنچه می خورند جز آتش نیست!

### انسان و سنگ به عنوان آتشگيرانه جهنم

### حضور اعمال خير و شر هر انسان در قيامت

### انتقام الهي با تجسم صورتهاي زشت اعمال

### تجسم اعمال در قيامت و ترس از مشاهده آن

**فصل ششم : حبط و بطلان اعمال 79**

### مفهوم حبط اعمال

### بررسي چگونگی حبط اعمال

### بحثی در مکان و زمان حبط اعمال

### دست خالی ماندن انسان بعد از لغو حسنات

### حبط عمل بدون ایمان

### حبط اعمال منافقين در همه تاريخ

### برباد رفتن خاكستر اعمال كفار

### خسارت بارترين اعمال

### اعمال حبط شده در قيامت وزن ندارند !

### اعمالي كه مانند غبار از هم پاشيده مي شود!

### بي نتيجه شدن اعمال كفار

### ابطال اعمال و محروميت از مغفرت خدا

### اشتباهاتی كه باعث حبط اعمال مي شوند!

### عاقبت اعمال سرابگونه

### شكنجة جان دادن كساني كه اعمالشان حبط شده!

**فصل هفتم : كتابت اعمال -ثبت و ضبط و حفظ اعمال وآثار انسان 93**

### کتابهای اعمال، انواع و محتویات آنها

### نويسندگان اعمال و فرشتگان محافظ انسان

### نويسندگان حسنات و سيئات انسان

### ضبط و حفظ گفتار انسان

### نوشتن اعمال و آثار اعمال

### نسخه برداري از اعمال انسانها

### بحثي در كتاب و حساب مؤمنين گناهكار

### كتابي كه در قيامت بحق سخن خواهد گفت!

### ارتباط استنساخ اعمال با مکر الهی

### ارتباط پیشوایان حق و باطل با دادن نامه اعمال به دست راست و چپ

### واي در اين نامه چيست؟

### کتابت اعمال صالح توأم با ایمان

### ثبت سِرّها و نجواها بوسيله ملائكة ثبت اعمال

### ثبت شهادت دروغین

### ضبط هر عمل كوچك و بزرگ در نامه اعمال

### شمارش اعمال فراموش شده انسان به وسيله خدا

### آنها كه كتابشان به دست راست داده مي شود!

### آنها كه كتابشان به دست چپ داده مي شود!

### كتاب ابرار در عليين، و مشاهده كنندگان عليين

### كتاب فجار، سرنوشتى مقدر !

### مشمولين حساب آسان در قيامت

### مشمولين حساب سخت در قيامت

### برای هر فرد نویسنده و نگهبانی است!

### كتاب سرنوشت: كتاب اعمال انسان

**فصل هشتم : تبديل و دگرگونی در اعمال** 115

**بحثی درباره: تبديل سيئات به حسنات**

**روپوشي بدترين عمل و اعطاي پاداش بهترين عمل**

**اثر ایمان و تقوی در روپوشی گناهان**

**حسناتي كه سيئات را از بين مي برند !**

**اصلاح حال مؤمنين صالح امت محمدص، و پرده پوشي گناهان آنها**

**مالكيت و انتقال اعمال انسان بعد از مرگ**

**فصل نهم : رؤيت و تحويل اعمال 121**

### فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ‏،

### مشاهده اعمال تحويل شده در قيامت

### پاداش و كيفر عادلانه: عين عمل به عنوان جزا

### ماهيت جزا در قيامت ( عين عمل پاداش عمل)

### درجات پاداش و كيفر به نسبت درجه اعمال

### قضاي غيرقابل تبديل الهي درباره مجازات اعمال

### جزاي سيئه عين عمل، و جزاي حسنه حسنه است.

### تجمع در روز قيامت براي پس گرفتن اعمال

### تحويل منافع عمل صالح به دارندة آن

### كيفر انسان در قيامت خود عمل اوست!

### آنچه كرديد همان را تحويل مي دهيم‌!

### ترس از روز بازگشت به خدا و تحويل اعمال

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

 **(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

 در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

 تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

 در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

 کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

 ... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

 و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

**اعـمـــال**

**فصل اول**

ماهیت و صلاحیت اعمال

### قسمت اول: شناخت اعمال

# ماهیت اعمال

اعمال از جنس حركات و اوضاع طبيعى هستند. چند حركت، يك عمل را تشكيل مى‏دهد، و اجتماع براى آن عمل اعتبارى قائل مي شود و گر نه عمل بودن يك عمل، امرى تكوينى و حقيقتى خارجى نيست، آنچه در خارج حقيقت دارد، همان حركات است.

مثلا نماز كه در خارج يك عمل عبادتى شمرده مى‏شود، عبارت است از چند حركت بدنى، و زبانى، كه وقتى با هم تركيب مى‏شود، نامش را نماز مى‏گذاريم.

 الميزان ج : 1 ص : 450

# ماهیت اعمال شایسته و اعمال ناشایست

* ” إِلا مَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صلِحاً فَأُولَئك يُبَدِّلُ اللَّهُ سيِّئَاتِهِمْ حَسنَتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً،
* مگر آنكه توبه كند و مؤمن شود و عمل شايسته كند آنگاه خدا بديهاى اين گروه را به نيكيها مبدل كند كه خدا آمرزگار و رحيم است،

نفس فعل و حركات و سكناتى كه فعل از آن تشكيل شده در گناه و ثواب يكى است . مثلا عمل زنا و نكاح چه فرقى با هم دارند كه يكى گناه شده و ديگرى ثواب، با اينكه حركات و سكناتى كه عمل، از آن تشكيل يافته در هر دو يكى است؟ و همچنين خوردن كه در حلال و حرام يكى است؟

اگر دقت كنيم خواهيم ديد تفاوت اين دو در موافقت و مخالفت خدا است، مخالفت و موافقتى كه در انسان اثر گذاشته و در نامه اعمالش نوشته مى‏شود، نه خود نفس فعل، چون نفس و حركات و سكنات كه يا آن را زنا مى‏گوييم و يا نكاح، به هر حال فانى شده از بين مى‏رود و تا يك جزئش فانى نشود نوبت به جزء بعدى‏اش نمى‏رسد و پر واضح است كه وقتى خود فعل از بين رفت عنوانى هم كه ما به آن بدهيم چه خوب و چه بد فانى مى‏شود .

و حال آنكه ما مى‏گوييم: عمل انسان چون سايه دنبالش هست، پس مقصود آثار عمل است كه يا مستوجب عقاب است و يا ثواب و همواره با آدمى هست تا در روز تبلى السرائر خود را نمايان كند.

آيه 70و71سوره فرقان الميزان ج : 15 ص : 335

# صعود اعمال

قرآن ناطق است به اينكه اعمال به سوى خدا صعود مى‏كند، و به سوى اويش مى‏برند، و به او مى‏رسد.

- ” اليه يصعد الكلم الطيب، و العمل الصالح يرفعه،

* كلمه طيب به سوى خدا بالا مى‏رود، و عمل صالح آن را تقويت ميكند.“

- ” و لكن يناله التقوى منكم،

- گوشت قربانى شما، به خدا نمى‏رسد، و لكن تقواى شما به او مى‏رسد.“

و تقوى يا خود فعل است، و يا صفتى است كه از فعل حاصل مى‏شود .

 الميزان ج : 1 ص : 450

# استناد اعمال

خداى سبحان پاره‏اى افعال را زشت و بد دانسته و فرموده: ” و من جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها - و هر كس عمل زشت مرتكب شود، جز مثل آن **كيفر** نمى‏بيند! “

به دليل اينكه خداي تعالي براى گناهان مجازات قائل شده، مى‏فهميم **گناهان مستند به آدمى** است، و با در نظر گرفتن اينكه وجوب و ثبوت افعال از خداست و مخلوق اوست، اين نتيجه به دست مى‏آيد: كه عمل گناه منهاى وجودش كه از خداست، مستند به آدمى است، پس مى‏فهميم كه آن چه يك عمل را گناه مى‏كند، امرى است عدمى، و جزء مخلوق‏هاى خدا نيست، اگر مخلوق بود حسن و زيبائى داشت.

 الميزان ج : 1 ص : 157

# عمل بر اساس توحید

انسان موجودى است كه خداى تعالى او را آفريده، هستيش وابسته و متعلق به خداست، از ناحيه خدا آغاز شده، و به زودى به سوى او برمى‏گردد، و هستيش با مردن ختم نمى‏شود، او يك زندگى ابدى دارد، كه سرنوشت زندگى ابديش بايد در اين دنيا معين شود، در اينجا هر راهى كه پيش گرفته باشد، و در اثر تمرين آن روش ملكاتى كسب كرده باشد، در ابديت هم تا ابد با آن ملكات خواهد بود، اگر در دنيا احوال و ملكاتى متناسب با توحيد كسب كرده باشد، يعنى هر عملى كه كرد بر اين اساس كرد كه بنده‏اى بود از خداى سبحان، كه آغازش از او و انجامش به سوى اوست، قهرا فردى بوده كه انسان آمده و انسان رفته است، و اما اگر توحيد را فراموش كند، يعنى در واقع حقيقت امر خود را بپوشاند، فردى بوده كه انسان آمده و ديو رفته است .

آيه 213 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 178

# همراهی عمل با ایمان

* ” إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصبِئُونَ وَ النَّصرَى مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ وَ عَمِلَ صلِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يحْزَنُونَ‏،
* بدرستى منافقينى كه بظاهر ايمان آوردند و آنان كه يهودى‏گرى را اختيار كردند و هم چنين بى‏دينان و نصارا هر كدام از آنان به خدا و روز جزا ايمان صحيح بياورند و عمل صالح كنند ترسى بر ايشان نيست و (خداوند از كفر قبليشان ميگذرد،) در آخرت اندوهى ندارند.“

اين آيه در مقام بيان اين مطلب است كه در باب سعادت و نيك بختى براى اسما و القاب هيچ اثرى نيست، بنا بر اين، اينكه عده‏اى خود را به نام مؤمنين و جمعى بنام يهودى و طائفه‏اى به نام صابئين و فرقه‏اى نصارا نام نهاده‏اند از اين نامگذاريها چيزى از سعادت عايدشان نمى‏شود، چيزى كه در جلب سعادت دخالت دارد ايمان به خدا و روز جزا و عمل صالح است.

آيه 69 سوره مائده الميزان ج : 6 ص : 98

# همراهی عمل با عامل

* ” ... اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَلُكمْ لا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ يجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ،
* ... پروردگار ما و شما همان الله است، نتيجه اعمال ما عايد خود ما مى‏شود، و از شما هم عايد خودتان، هيچ حجتى بين ما و شما نيست، خدا بين ما جمع مى‏كند، و بازگشت به سوى او است.“

 اعمال هر چند از حيث خوبى و بدى و از حيث پاداش و كيفر و ثواب و عقاب مختلف است، الا اينكه هر چه باشد از كننده‏اش تجاوز نمى‏كند، يعنى عمل تو عمل من نمى‏شود، پس هر كسى در گرو عمل خويش است، و احدى از افراد بشر نه از عمل ديگرى بهره‏مند مى‏شود، و نه متضرر مى‏گردد.

آيه 15 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 45

# رهينه بودن نفس كل انسانها، غير از اصحاب يمين!

* ” كلُّ نَفْسِ بِمَا كَسبَت رَهِينَةٌ،
* إِلا أَصحَب الْيَمِينِ‏،
* هر كسى در گرو عملى است كه انجام داده است،
* مگر اهل يمين كه به يمن و سعادت نيكوكار شدند.“

هر نفسى در گرو است، با آنچه كه كرده، و يا به سبب آنچه كرده، و يا در مقابل آنچه كرده است.

گويا عنايت در رهينه شمردن هر نفس اين بوده كه خداى تعالى اين حق را به گردن خلق دارد كه با ايمان و عمل صالح او را بندگى كنند، پس هر نفسى از خلق نزد خدا محفوظ و محبوس است، تا اين حق و اين دين را بپردازد، حال اگر ايمان آورد و عمل صالح كرد از گرو در آمده آزاد مى‏شود، و اگر كفر ورزيد و مرتكب جرم شد و با اين حال مرد، همچنان رهين و براى ابد محبوس است.

وقتى نفس انسانى رهين كرده‏هاى خود باشد، قهرا هر نفسى بايد از آتش قيامت كه او را در صورت مجرم بودن و پيروى حق نكردن در آن حبس مى‏كنند دلواپس باشد كه، همين دلواپسى تقوى است.

” الا اصحاب اليمين،“ اصحاب يمين كسانى هستند كه در روز حساب نامه عملشان را به دست راستشان مى‏دهند، و اينان دارندگان عقايد حق و اعمال صالح از مؤمنين متوسط الحالند، كه نامشان به عنوان اصحاب اليمين در مواردى از قرآن كريم مكرر آمده است.

آنچه از آيه فوق استفاده مي شود اين است كه نفوس داراى عمل به دو قسم تقسيم مى‏شوند، يكى نفوسى كه رهين به كرده‏هاى خويشند، و اين نفوس مجرمين است، و دوم نفوس آزاد شده از رهن، و اين نفوس اصحاب يمين است، و اما سابقون مقرب، يعنى آنهايى كه خداى تعالى در بعضى از موارد كلامش قسم سوم براى دو قسم نامبرده شمرده و فرموده:” و كنتم ازواجا ثلثة فاصحاب الميمنة ... اولئك المقربون،“ داخل در تقسيم مورد بحث نيستند، چون در اول قيد كرديم، نفوس داراى عمل.

و اما مقربين آن چنان در مستقر عبوديت استقرار يافته‏اند كه اصلا خود را صاحب نفس نمى‏دانند، تا چه رسد به اينكه صاحب عمل بدانند، هم نفس خود را ملك خدا مى‏دانند، و هم اعمالشان را، آنان نه در محضر خداى تعالى حاضر مى‏شوند، و نه به حسابشان رسيدگى مى‏شود، همچنان كه در آيه زير فرموده: ” فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصين،“ پس اين طايفه از تقسيم مورد بحث به كلى بيرونند .

آيه 38 و 39 سوره مدثر الميزان ج 20 ص 151

# تسلط انسان بر اعمال خود

* ” وَ قَالَ الشيْطنُ لَمَّا قُضىَ الأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكمْ وَعْدَ الحَقّ‏ِ وَ وَعَدتُّكمْ فَأَخْلَفْتُكمْ وَ مَا كانَ لىَ عَلَيْكُم مِّن سلْطنٍ إِلا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاستَجَبْتُمْ لى فَلا تَلُومُونى وَ لُومُوا أَنفُسكم مَّا أَنَا بِمُصرِخِكمْ وَ مَا أَنتُم بِمُصرِخِىَّ إِنى كفَرْت بِمَا أَشرَكتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظلِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ‏،
* و همينكه كار خاتمه پذيرد، شيطان مى‏گويد: خدا به شما وعده درست داد و من نيز به شما وعده باطل و نادرست دادم و تخلف كردم، من بر شما تسلطى نداشتم جز اينكه دعوتتان كردم و شما اجابتم كرديد، مرا ملامت نكنيد، خودتان را ملامت كنيد، من فريادرس شما نيستم، و شما نيز فريادرس من نيستيد من آن شركتى كه پيش از اين در كار خدا برايم قائل بوديد انكار دارم.

به درستى ستمگران، عذابى دردناك دارند.“

ابليس گفت: من در دنيا بر شما تسلط نداشتم نه بر ظاهر شما و بدنهايتان كه شما را مجبور به معصيت خدا كنم و پس از سلب اختيار از شما خواست خودم را بر شما تحميل كنم و نه بر عقل‏ها و انديشه‏هاى شما، تا به وسيله اقامه دليل، شرك را بر عقول شما تحميل كرده باشم، و عقول شما ناگزير از قبول آن شده در نتيجه، نفوستان هم ناگزير از اطاعت من شده باشد.

من چنين سلطنتى نداشتم، ليكن اين را قبول دارم كه شما را به شرك و گناه دعوت كردم، و شما هم بدون هيچ سلطنتى از ناحيه من، دعوتم را پذيرفتيد.

در آيه‏اى كه گذشت، دلالت روشنى بر اين معنا بود كه انسان به تمام معنا بر اعمال خود مسلط است، و پاداش و كيفر عمل به خود او مرتبط و از غير او مسلوب است و مدح بر عمل و سرزنش از آن به خودش بر مى‏گردد و اما اينكه آيا او خود در داشتن اين تسلط، مستقل است يا نه آيه شريفه بر آن دلالت ندارد.

آيه 22سوره ابراهيم الميزان ج : 12 ص : 62

# تکلیف اعمال بد مخلوط با اعمال نيك

* ” وَءَاخَرُونَ اعْترَفُوا بِذُنُوبهِمْ خَلَطوا عَمَلاً صلِحاً وَ ءَاخَرَ سيِّئاً عَسى اللَّهُ أَن يَتُوب عَلَيهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏،
* عده ديگرى هستند كه به گناهان خود اعتراف كردند، و عمل شايسته‏اى را با عمل بد ديگر آميختند شايد خدا توبه آنان را بپذيرد، كه خدا آمرزنده رحيم است.“

از اعراب جماعت ديگرى هستند كه اعتراف به گناه خود دارند، اينان اعمالشان از نيك و بد مخلوط است، يك عمل نيك مى‏كنند يك عمل زشت مرتكب مى‏شوند، و اميد مى‏رود كه خداوند از گناهشان درگذرد، كه خدا آمرزنده مهربان است.

در اينكه فرمود: ”عسى الله ان يتوب عليهم - اميد مى‏رود كه خداوند از گناهشان در گذرد،“ منظور اين بوده كه اميد را در دل آنها رخنه دهد تا يكسره از رحمت خدا مايوس نگردند، بلكه در ميان خوف و رجاء باشند، شايد جانب رجاءشان قوى‏تر شود، چون جمله ان الله غفور رحيم جانب رجاء را قوت مى‏دهد.

 آيه 102سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 512

# ظلمات انباشته اعمال كفار

* ” أَوْ كَظلُمَتٍ فى بحْرٍ لُّجِّىّ‏ٍ يَغْشاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سحَابٌ ظلُمَت بَعْضهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَن لَّمْ يجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ،
* يا چون ظلماتى است به دريايى ژرف كه موجى آن را گرفته و بالاى آن موجى ديگر و بالاتر از آن ابرى قرار دارد كه در چنين فرضى ظلمتها روى هم قرار گرفته و چون گرفتار اين ظلمتها دست خويش را تا برابر چشم خود بلند كند نزديك نيست كه آن را ببيند، آرى هر كس كه خدا به وى نورى نداده نورى ندارد.“

اعمال كفار چون ظلمتهايى است كه در درياى مواج قرار داشته باشد. بالاى آن ظلمت موجى و بالاى آن موج، موج ديگرى و بالاى آن ابرى تيره قرار دارد، كه همه آنها دست به دست هم داده و نمى‏گذارند آن تيره روز از نور آفتاب و ماه و ستارگان استفاده كند. آنقدر ظلمت‏ها روى هم متراكم است كه اگر فرضا دست خود را از ظلمت اولى در آورد آن را نمى‏بيند. اگر كسى در ظلمتى قرار داشته باشد كه حتى دست خود را نبيند، معلوم مى‏شود كه آن ظلمت منتها درجه ظلمت است .

پس اين كفار كه به سوى خدا راه مى‏پيمايند و بازگشتشان به سوى او است، از نظر عمل مانند كسى هستند كه سوار بر درياى مواج شده باشد، كه بالاى سرش موجى و بالاى آن موج ديگرى و بالاى آن ابرى تيره باشد، چنين كسى در ظلمت‏هايى متراكم قرار دارد كه ديگر ما فوقى براى آن ظلمت نيست، و به هيچ وجه نورى ندارد كه از آن روشن شده، راه به سوى ساحل نجات پيدا كند.

آيه40 سوره نور الميزان ج : 15 ص : 184

# ارتباط بين اعمال انسانها با حوادث عالم

* ” وَ يَقَوْمِ استَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السمَاءَ عَلَيْكم مِّدْرَاراً وَ يَزِدْكمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ وَ لا تَتَوَلَّوْا مجْرِمِينَ،
* و نيز گفت اى مردم از پروردگارتان طلب مغفرت نموده، سپس برگرديد تا باران سودمند آسمان را پى در پى به سويتان بفرستد و نيرويى بر نيرويتان بيفزايد و زنهار، به ناكارى و عصيان روى از خداى رحمان مگردانيد.“

اين آيه مى‏فهماند ارتباطى كامل بين اعمال انسانها با حوادث عالم برقرار است، حوادثى كه با زندگى انسانها تماس دارد، اعمال صالح باعث مى‏شود كه خيرات عالم زياد شود و بركات نازل گردد، و اعمال زشت باعث مى‏شود بلاها و محنت‏ها پشت سر هم بر سر انسانها فرود آيد و نقمت و بدبختى و هلاكت به سوى او جلب شود، و اين نكته از آيات ديگر قرآنى نيز استفاده مى‏شود از آن جمله آيه زير همين مطلب را بطور صريح خاطرنشان نموده، مى‏فرمايد:” و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض.“

 آيه52سوره هود الميزان ج : 10 ص : 445

### قسمت دوم : اعمال صالح

# عمل صالح : باقيات صالحات

* ” الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ الْبَقِيَت الصلِحَت خَيرٌ عِندَ رَبِّك ثَوَاباً وَ خَيرٌ أَمَلاً،
* مال و فرزندان زيور زندگى اين دنيا است و كارهاى شايسته نزد پروردگارت ماندنى و داراى پاداشى بهتر و اميد آن بيشتر است.“

مراد از باقيات الصالحات در جمله بالا اعمال صالح است، زيرا اعمال انسان، براى انسان نزد خدا محفوظ است و اين را نص صريح قرآن فرموده، پس اعمال آدمى براى آدمى باقى مى‏ماند. اگر آن صالح باشد باقيات الصالحات خواهد بود، و اينگونه اعمال نزد خدا ثواب بهترى دارد، چون خداى تعالى در قبال آن به هر كس كه آن را انجام دهد جزاى خير مى‏دهد.

 آيه 46 سوره كهف الميزان ج : 13 ص : 443

# عالی ترین مصداق اعمال نیک و کمال دین

* ” لَّيْس الْبرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ وَ الْمَلَئكةِ وَ الْكِتَبِ وَ النَّبِيِّينَ وَ ءَاتى الْمَالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى وَ الْيَتَمَى وَ الْمَسكِينَ وَ ابْنَ السبِيلِ وَ السائلِينَ وَ فى الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصلَوةَ وَ ءَاتى الزَّكَوةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَهَدُوا وَ الصبرِينَ فى الْبَأْساءِ وَ الضرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئك الَّذِينَ صدَقُوا وَ أُولَئك هُمُ الْمُتَّقُونَ‏.
* **نيكى آن نيست كه روى خود را به طرف مشرق كنيد ( كه چون مسيحى هستيد) و يا به طرف مغرب (كه چون يهودى هستيد) بلكه نيكى براى كسى است كه به خدا و روز آخرت و ملائكه و كتاب آسمانى و پيغمبران ايمان داشته باشد و مال خود را با آنكه دوستش مى‏دارد به خويشاوندان و يتيمان و مسكينان و راه ماندگان و دريوزگان و بردگان بدهد و نماز را بپا دارد و زكات بدهد و كسانيند كه به عهد خود وقتى عهدى مى‏بندند وفا مى‏كنند و از فقر و بيمارى و جنگ، خويشتن دارند اينان هستند كه راست گفتند و همينهايند كه تقوى دارند! “**

این آیه تعريف ابرار و بيان حقيقت حال ايشان است كه هم در مرتبه اعتقاد تعريفشان مى‏كند و هم در مرتبه اعمال و هم اخلاق.

در باره اعتقادشان مي فرمايد: ” من آمن بالله “ و در باره اعمالشان مي فرمايد: ” اولئك الذين صدقوا “ و در باره اخلاقشان مي فرمايد: ” و اولئك هم المتقون . “

 و در تعريف اولى كه از ايشان كرده، فرموده:

- ” **كسانى هستند كه ايمان به خدا و روز جزا و ملائكه و كتاب و انبياء دارند.**“

و اين تعريف شامل تمامى معارف حقه‏اى است كه خداى سبحان ايمان به آنها را از بندگان خود خواسته است، چون وقتى ايمان كامل در دل پيدا شد، اخلاق و اعمال هم اصلاح مي شود.

بعد از اين تعريف به بيان پاره‏اى از اعمالشان پرداخته و مي فرمايد:

* ” و اتى المال على حبه ذوى القربى، و اليتامى، و المساكين، و ابن السبيل، و السائلين، و فى الرقاب، و اقام الصلوة، و اتى الزكوة،
* **و مال خود را با آنكه دوستش مى‏دارد به خويشاوندان و يتيمان و مسكينان و راه ماندگان و دريوزگان و بردگان بدهد و نماز را بپا دارد و زكات بدهد.... “**

 كه از جمله اعمال آنان نماز را شمرده كه حكمى است مربوط به عبادت، يكى ديگر زكات را كه حكمى است مالى و مايه صلاح معاش، ذكر فرموده و قبل از اين دو بذل مال كه عبارت است از انتشار خير و احسان غير واجب را ذكر كرد.

در اين آيات، که در تعریف ابرار و نیکان است، ايمان به خدا و ايمان به روز جزا و انفاق در راه خدا و وفاى به عهد و صبر را نام برده است.

## کمال دین

از رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم روايت شده كه هر كس به اين آيه عمل كند ايمان خود را به كمال رسانده باشد.

مؤلف : وجه آن با در نظر داشتن بيان ما روشن است، و از زجاج و فراء هم نقل شده كه آندو گفته‏اند: اين آيه مخصوص انبياء معصومين عليهم‏السلام است براى اينكه هيچ كس بجز انبياء نمى‏تواند همه دستوراتى كه در اين آيه آمده آنطور كه حق آن است عمل كند، اين بود گفتار آن دو، ولى سخنان آن دو ناشى از اين است كه در مفاد آيات تدبر نكرده‏اند و ميان مقامات معنوى خلط كرده‏اند، چون آيات سوره دهر كه در باره اهل بيت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نازل شده، بعنوان ابرار از ايشان ياد فرموده نه به عنوان انبياء، چون اهل بيت عليهم‏السلام انبياء نبودند. بله اينقدر هست كه مقامى بس عظيم دارند، بطورى كه وقتى حال اولوا الالباب را ذكر مي كند، كه كسانى هستند كه خدا را در قيام و قعود و بر پهلويشان ذكر مي كنند و در خلقت آسمانها و زمين تفكر مي نمايند، در آخر از ايشان نقل مي فرمايد كه از خدا درخواست مي كنند ما را به ابرار ملحق ساز!

**-” و توفنا مع الابرار - با ابرار ما را بميران !**

آيه 177 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 648

# راه يابي مؤمنان با نور الهي به اعمال صالح

* ” اللَّهُ نُورُ السمَوَتِ وَ الأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشكَوةٍ فِيهَا مِصبَاحٌ الْمِصبَاحُ فى زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنهَا كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ يُوقَدُ مِن شجَرَةٍ مُّبَرَكةٍ زَيْتُونَةٍ لا شرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتهَا يُضى‏ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسسهُ نَارٌ نُّورٌ عَلى نُورٍ يهْدِى اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشاءُ وَ يَضرِب اللَّهُ الأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكلّ‏ِ شىْ‏ءٍ عَلِيمٌ‏،
* خدا نور آسمانها و زمين است نور او همچون محفظه‏اى است كه در آن چراغى باشد، و چراغ در شيشه‏اى، شيشه‏اى كه گويى ستاره‏اى است درخشان، و آن چراغ با روغن زيتى صاف روشن باشد كه از درخت پر بركت زيتون (سر زمين مقدس) گرفته شده باشد نه زيتون شرقى و نه غربى، در نتيجه آن چنان صاف و قابل احتراق باشد كه نزديك است خود به خود بسوزد هر چند كه آتش بدان نرسد، و معلوم است كه چنين چراغى نورش دو چندان و نورى بالاى نور است، خدا هر كه را خواهد به نور خويش هدايت كند و اين مثلها را خدا براى مردمى مى‏زند كه خدا به همه چيز دانا است.“

خداى تعالى داراى نورى است عمومى، كه با آن آسمان و زمين نورانى شده، و در نتيجه به وسيله آن نور، در عالم وجود، حقايقى ظهور نموده كه ظاهر نبود.

در اين ميان نور خاصى هست كه تنها مؤمنين با آن روشن مى‏شوند، و به وسيله آن به سوى اعمال صالح راه مى‏يابند و آن نور معرفت است كه دلها و ديده‏هاى مؤمنين در روزى كه دلها و ديده‏ها زير و رو مى‏شود، به آن روشن مى‏گردد، و در نتيجه به سوى سعادت جاودانه خود هدايت مى‏شوند، و آنچه در دنيا برايشان غيب بود در آن روز برايشان عيان مى‏شود .

خداى تعالى اين نور را به چراغى مثل زده كه در شيشه‏اى قرار داشته باشد و با روغن زيتونى در غايت صفا بسوزد و چون شيشه چراغ نيز صاف است، مانند كوكب درى بدرخشد، و صفاى اين با صفاى آن، نور على نور تشكيل دهد، و اين چراغ در خانه‏هاى عبادت آويخته باشد، خانه‏هايى كه در آنها مردانى مؤمن، خداى را تسبيح كنند، مردانى كه تجارت و بيع ايشان را از ياد پروردگارشان و از عبادت خدا باز نمى‏دارد.

اين مثال، صفت نور معرفتى است كه خداى تعالى مؤمنين را با آن گرامى داشته، نورى كه دنبالش سعادت هميشگى است، و كفار را از آن محروم كرده، و ايشان را در ظلماتى قرار داده كه هيچ نمى‏بينند.

 آيه35 سوره نور الميزان ج : 15 ص : 168

# توفيق الهي در اعمال صالح

* ” وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسى إِنَّ النَّفْس لأَمَّارَةُ بِالسوءِ إِلا مَا رَحِمَ رَبى إِنَّ رَبى غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏،
* من خويش را مبرا نمى‏كنم چون كه نفس انسانى پيوسته به گناه فرمان مى‏دهد مگر آن را كه پروردگارم رحم كند كه پروردگار من آمرزگار و رحيم است،“

يوسف گفت: آنچه من كردم و آن قدرتى كه از خود ( در مقابله با وسوسه زلیخا ) نشان دادم بحول و قوه خودم نبود، بلكه هر عمل صالح و هر صفت پسنديده كه دارم رحمتى است از ناحيه پروردگارم!

او هيچ فرقى ميان نفس خود با ساير نفوس كه بحسب طبع، اماره بسوء و مايل به شهوات است نگذاشت، بلكه گفت: من خود را تبرئه نمى‏كنم زيرا نفس، بطور كلى آدمى را بسوى بدى‏ها و زشتيها وامى‏دارد مگر آنچه كه پروردگارم ترحم كند.

در حقيقت اين كلام يوسف نظير كلام شعيب است كه گفت:” ان اريد الا الاصلاح ما استطعت و ما توفيقى الا بالله ! “

اينكه گفت: من نفس خود را تبرئه نمى‏كنم اشاره است به آن قسمت از كلامش كه گفت: من او را در غيابش خيانت نكردم و منظور از آن اينست كه من اگر اين حرف را زدم بدين منظور نبود كه نفس خود را منزه و پاك جلوه دهم، بلكه به اين منظور بود كه لطف و رحمت خداى را نسبت به خود حكايت كرده باشم، آنگاه همين معنا را تعليل نمود و فرمود: زيرا نفس بسيار وادارنده به سوء و زشتى است و بالطبع، انسان را بسوى مشتهياتش كه همان سيئات و گناهان بسيار و گوناگون است دعوت مى‏نمايد، پس اين خود از نادانى است كه انسان نفس را از ميل به شهوات و بديها تبرئه كند، و اگر انسان از دستورات و دعوت نفس بسوى زشتيها و شرور سرپيچى كند رحمت خدايى دستگيرش شده، و او را از پليديها منصرف و بسوى عمل صالح موفق مى‏نمايد . مغفرت خداى تعالى همچنانكه گناهان و آثار آن را محو مى‏كند، نقايص و آثار نقايص را هم از بين مى‏برد.

 آيه 52و53 سوره يوسف الميزان ج : 11 ص : 270

# اعمال صالح و خیرات

* ” وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا ءَاتَوا وَّ قُلُوبهُمْ وَجِلَةٌ أَنهُمْ إِلى رَبهِمْ رَجِعُونَ‏،
* أُولَئك يُسرِعُونَ فى الخَيرَتِ وَ هُمْ لها سبِقُونَ‏،
* و آنهايى كه از آنچه خدايشان داده مى‏دهند در حالى كه باز از روزى كه به خداى خود باز مى‏گردند ترسانند،
* چنين كسانى در خيرات شتاب نموده بدان سبقت مى‏گيرند.“

مؤمنين كسانى هستند كه آنچه مى‏دهند و يا آنچه از اعمال صالح بجا مى‏آورند، در حالى انجام مى‏دهند و به جا مى‏آورند كه دلهايشان ترسناك از اين است كه به زودى به سوى پروردگارشان بازگشت خواهند كرد، يعنى باعث انفاق كردنشان و يا آوردن اعمال صالح همان ياد مرگ، و بازگشت حتمى به سوى پروردگارشان است و آنچه مى‏كنند از ترس است.

در اين آيه شريفه دلالت است بر اينكه مؤمنين علاوه بر ايمان به خدا و به آيات او ايمان به روز جزا نيز دارند، پس تا اينجا صفات مؤمنين متعين شد.

و خلاصه‏اش اين شد كه تنها: به خدا ايمان دارند و براى او شريك نمى‏گيرند و به رسولان او و به روز جزا هم ايمان دارند، و به همين جهت عمل صالح انجام مى‏دهند.

آنگاه فرموده:” اولئك يسارعون فى الخيرات و هم لها سابقون،“ يعني مؤمنينى كه وصفشان را كرديم در خيرات و اعمال صالح سرعت نموده، و به سوى آن سبقت مى‏جويند، يعنى از ديگران پيشى مى‏گيرند، چون همه مؤمنند و لازمه آن همين است كه از يكديگر پيشى گيرند.

پس روشن شد كه از نظر اين آيات خيرات عبارت است از اعمال صالح، اما نه هر عمل صالح، بلكه عمل صالحى كه از اعتقاد حق منشا گرفته باشد.

 آيه 60 و 61 سوره مومنون الميزان ج : 15 ص : 55

# آرزوی برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح

* ” حَتى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْت قَالَ رَب ارْجِعُونِ‏،
* لَعَلى أَعْمَلُ صلِحاً فِيمَا تَرَكْت َكلا إِنَّهَا كلِمَةٌ هُوَ قَائلُهَا وَ مِن وَرَائهِم بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ‏،
* تا آنگاه كه وقت مرگ هر يكشان فرا رسد در آن حال آگاه و نادم شده گويد بار الها مرا به دنيا بازگردان،
* تا شايد به تدارك گذشته عملى صالح به جاى آرم و به او خطاب شود كه هرگز نخواهد شد و اين كلمه از حسرت همى گويد و از عقب آنها عالم برزخ است تا روزى كه برانگيخته شوند.“

در روز رستاخیز وقتى عذاب خداى را مى‏بينند كه مشرف بر ايشان شده اظهار چنين اميدى مى‏كنند كه اگر برگردند عمل صالح كنند، همچنان كه در جاى ديگر قرآن وعده صريح به عمل صالح مى‏دهند و مى‏گويند:” فارجعنا نعمل صالحا ! “

” اعمل صالحا فيما تركت“ تا به جاى آورم عملى صالح در آنچه كه از اموال از خود به جاى گذاشته‏ام يعنى آن اموال را در راه خير و احسان و هر راهى كه مايه رضاى خدا است خرج كنم.

” كلا انها كلمة هو قائلها،“ يعنى هرگز، او به دنيا برنمى‏گردد، و اين سخن تنها سخنى است كه او مى‏گويد: يعنى سخنى است بى‏اثر، و اين كنايه است از اجابت نشدن آن.

 آيه 99 و100 سوره مومنون الميزان ج : 15 ص : 95

# رد درخواست برگشت به دنيا برای انجام عمل صالح

* ” وَ لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسوا رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصرْنَا وَ سمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صلِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ‏،
* اگر ببينى وقتى گنه‏كاران در پيشگاه پروردگارشان سرها به زير افكنده‏اند، خواهى ديد كه مى‏گويند پروردگار را ديديم و شنيديم، ما را بازگردان تا عمل شايسته كنيم، كه ما ديگر به يقين رسيديم.“

همانهايى كه به لقاى پروردگارشان كافر بودند، در موقفى از لقاى پروردگارشان قرار خواهند گرفت، كه ديگر نتوانند لقاء را انكار كنند، مى‏گويند: پروردگارا ديديم و شنيديم، پس ما را برگردان كه عمل صالح كنيم، زيرا داراى ايمان و يقين شده‏ايم!

 در آن روز حق برايشان آشكارا گشته، و اين معنا منكشف مى‏شود كه نجات تنها در ايمان و عمل صالح است، ايمان برايشان حاصل شده، درخواست رجوع مى‏كنند تا عمل صالح را نيز تامين نمايند، تا سبب نجاتشان كه دو جزء است تمام و كامل بشود .

و خلاصه معنا اين است كه تو امروز آنان را مى‏بينى كه منكر لقاى خدايند، اگر فردايشان را ببينى خواهى ديد كه خوارى و ذلت از هر سو احاطه‏شان كرده و سرها از شرم به زير افكنده‏اند، و به آنچه امروز منكرش هستند اعتراف مى‏كنند، و درخواست مى‏نمايند كه بدين جا برگردند، ولى هرگز برنخواهند گشت.

 آيه 12 سوره سجده الميزان ج : 16 ص : 378

# تکرار عمل صالح و نتایج آن

اصلاح اخلاق و خوي هاى نفس و تحصيل ملكات فاضله، در دو طرف علم و عمل و پاك كردن دل از خويهاى زشت، تنها و تنها يك راه دارد، آنهم عبارت است از تكرار عمل صالح و مداومت بر آن، البته عملى كه مناسب با آن خوى پسنديده است، بايد آن عمل را آنقدر تكرار كند و در موارد جزئى كه پيش مى‏آيد آن را انجام دهد تا رفته رفته اثرش در نفس روى هم قرار گيرد و در صفحه دل نقش ببندد و نقشى كه به اين زوديها زائل نشود و يا اصلا زوال نپذيرد .

هر چند بدست آوردن ملكه علمى، در اختيار آدمى نيست، ولى مقدمات تحصيل آن در اختيار آدمى است و مي تواند با انجام آن مقدمات، ملكه را تحصيل كند .

براى تهذيب اخلاق و كسب فضائل اخلاقى، راه منحصر به فرد تكرار عمل است، اين تكرار عمل از دو طريق دست مي دهد: طریقه اول در نظر گرفتن فواید دنیوی آن است که در اینجا مورد نظر ما نیست. طریق دوم تهذيب اخلاق اين است كه آدمى فوائد آخرتى آن را در نظر بگيرد و اين طريقه، طريقه قرآن است كه ذكرش در قرآن مكرر آمده، مانند آيه:

- ” ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة،

- خدا از مؤمنين جان‏ها و مالهاشان را خريد، در مقابل اينكه بهشت داشته باشند.“

و آيه:

- ” انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب،

- صابران اجر خود را به تمام و كمال و بدون حساب خواهند گرفت. “

و آيه:

- ” ان الظالمين لهم عذاب اليم،

- بدرستى ستمكاران عذابى دردناك دارند. “

و امثال اين آيات با فنون مختلف، بسيار است .

 الميزان ج : 1 ص : 533

**فصل دوم**

رسيدگي به اعمال، و میزان وحساب

**قسمت اول: ماهیت حساب و میزان**

# ماهیت میزان در قیامت

* ” اللَّهُ الَّذِى أَنزَلَ الْكِتَب بِالحَقّ‏ِ وَ الْمِيزَانَ وَ مَا يُدْرِيك لَعَلَّ الساعَةَ قَرِيبٌ‏،
* خدا همان است كه كتاب را به حق و نيز ميزان را نازل كرد، و تو چه مى‏دانى شايد قيامت نزديك باشد!“

 كلمه ميزان به معناى هر مقياسى است كه اشياء با آن سنجيده مى‏شود. و مراد از آن به قرينه ذيل آيه و آيات بعد همان دينى است كه كتاب مشتمل بر آن است، و از اين جهت دين را ميزان ناميده كه عقايد و اعمال به وسيله آن سنجش مى‏شود، و در نتيجه در روز قيامت هم بر طبق آن سنجش محاسبه و جزاء داده مى‏شود . **پس ميزان عبارت است از دين با اصول و فروعش .**

مؤيد اين وجه كلام ديگر خداى تعالى است كه مى‏فرمايد:” لقد أرسلنا رسلنا بالبينات و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان.“

آيه 17 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 53

# ماهیت وزن در قيامت

* ”وَ الْوَزْنُ يَوْمَئذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَت مَوَزِينُهُ فَأُولَئك هُمُ الْمُفْلِحُونَ‏
* وَ مَنْ خَفَّت مَوَزِينُهُ فَأُولَئك الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسهُم بِمَا كانُوا بِئَايَتِنَا يَظلِمُونَ،
* ميزان(سنجش اعمال) در آنروز حق است، آنروز است كه هر كس اعمال وزن شده‏اش سنگين باشد رستگار است،
* و كسانى كه اعمال وزن شده‏شان سبك باشد همانهايند كه با ظلم بر آيات ما بر خود زيان رسانيده‏اند.“

اين دو آيه خبر مى‏دهد از ميزانى كه عمل بندگان با آن سنجيده مى‏شود يا خود بندگان را از جهت عمل وزن مى‏كند، از آيات ديگرى نيز اين معنا كه مراد از وزن، حساب اعمال است استفاده مى‏شود، مانند آيه:” و نضع الموازين القسط ليوم القيامة ... و كفى بنا حاسبين،“ و از آن روشن‏تر آيه:” يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره،“ است، كه عمل را ذكر كرده و سنگينى را به آن نسبت داده است.

آيه مورد بحث اثبات مى‏كند كه براى نيك و بد اعمال وزنى هست، ليكن از آيه:” اولئك الذين كفروا بايات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا،“ استفاده مى‏شود كه اعمال حبط شده برايش وزنى نيست و تنها اعمال كسانى در قيامت سنجيده مى‏شود كه اعمال‏شان حبط نشده باشد، پس **هر عملى كه حبط نشده باشد چه نيك و چه بد ثقلى و وزنى دارد**، و ميزانى است كه آن وزن را معلوم مى‏كند .

ليكن اين آيات در عين اينكه براى عمل نيك و بد ثقلى و وزنى قائل است در عين حال اين سنگينى را سنگينى اضافى مى‏داند، به اين معنا كه حسنات را باعث ثقل ميزان و سيئات را باعث خفت آن مى‏داند، نه اينكه هم حسنات داراى سنگينى باشد و هم سيئات، آن وقت اين دو سنگين با هم سنجيده شود هر كدام بيشتر شد بر طبق آن حكم شود، اگر حسنات سنگين‏تر بود به نعيم جنت و اگر سيئات سنگين‏تر بود به دوزخ جزا داده شود، نه، از ظاهر آيات استفاده مى‏شود كه ميزان اعمال از قبيل ترازو و قپان نيست تا فرض تساوى دو كفه در آن راه داشته باشد، بلكه ظاهر آنها اين است كه عمل نيك باعث ثقل ميزان و عمل بد باعث خفت آن است، چنانكه مى‏فرمايد:

* ” فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم بما كانوا باياتنا يظلمون،“ و
* ” فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم فى جهنم خالدون،“ و
* ” فاما من ثقلت موازينه فهو فى عيشة راضية و اما من خفت موازينه فامه هاوية و ما ادريك ما هيه نار حامية.“

اين آيات بطورى كه ملاحظه مى‏كنيد سنگينى را در طرف حسنات و سبكى را در طرف سيئات اثبات مى‏كند.

و امثال اين آيات اين احتمال را در نظر انسان تقويت مى‏كند كه شايد مقياس سنجش اعمال و سنگينى آن، چيز ديگرى باشد كه تنها با اعمال حسنه سنخيت دارد، بطورى كه اگر عمل حسنه بود با آن سنجيده مى‏شود و اگر سيئه بود چون سنخيت با آن ندارد سنجيده نمى‏شود، و ثقل ميزان عبارت باشد از همان سنجيده شدن و خفت آن عبارت باشد از سنجيده نشدن، عينا مانند موازينى كه خود ما داريم، چون در اين موازين هم مقياسى هست كه ما آن را واحد ثقل مى‏ناميم مانند مثقال و خروار و امثال آن، واحد را در يكى از دو كفه و كالا را در كفه ديگرى گذاشته مى‏سنجيم، اگر كالا از جهت وزن معادل آن واحد بود كه هيچ، و گرنه آن متاع را برداشته متاع ديگرى بجايش مى‏گذاريم، پس در حقيقت ميزان همان مثقال و خروار است نه ترازو و يا قپان و يا باسكول، و اينها مقدمه و ابزار كار مثقال و خروارند كه به وسيله آنها حال متاع و سنگينى و سبكى آن را بيان مى‏كند، و همچنين واحد طول كه يا ذرع است و يا متر و يا كيلومتر و يا امثال آن، كه اگر طول با آن واحد منطبق شد كه هيچ، و اگر نشد آن را كنار گذاشته طول ديگرى را با آن تطبيق مى‏دهيم، ممكن است در اعمال هم واحد مقياسى باشد كه با آن عمل آدمى سنجيده شود، مثلا براى نماز واحدى باشد از جنس خود آن كه همان نماز حقيقى و تمام عيار است، و براى زكات و انفاق و امثال آنها مقياس و واحدى باشد از جنس خود آنها، و همچنين براى گفتار واحدى باشد از جنس خودش، و آن كلامى است كه تماميش حق باشد و هيچ باطلى در آن راه نيافته باشد، همچنانكه آيه:” يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته،“ به آن اشاره دارد .

بنا بر اين، بسيار به نظر قريب مى‏رسد كه مراد از جمله:” و الوزن يومئذ الحق،“ اين باشد، كه **آن ميزانى كه در قيامت اعمال با آن سنجيده مى‏شود همانا حق است،** به اين معنا كه هر قدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد، و چون اعمال نيك مشتمل بر حق است از اين رو داراى ثقل است.

بر عكس عمل بد از آنجايى كه مشتمل بر چيزى از حق نيست و باطل صرف است لذا داراى وزنى نيست، پس خداى سبحان در قيامت اعمال را با حق مى‏سنجد و وزن هر عملى به مقدار حقى است كه در آن است.

و بعيد نيست قضاوت به حقى هم كه در آيه:” و اشرقت الارض بنور ربها و وضع الكتاب و جى‏ء بالنبيين و الشهداء و قضى بينهم بالحق و هم لا يظلمون،“ است اشاره به همين معنا باشد.

و مراد از كتابى كه در آن روز گذارده شده و خداوند از روى آن حكم مى‏كند همان كتابى است كه در آيه:” هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق،“ به آن اشاره شده است.

پس كتاب مقدار حقى را كه در عمل است تعيين نموده و ميزان، مقدار ثقل آن حق را مشخص مى‏كند، بنا بر اين، وزن در آيه مورد بحث به معناى ثقل است نه به معناى مصدريش( سنجيدن) .

و اگر در آيه 103 سوره مؤمنون و آيه 11 سوره قارعه آن را به صيغه جمع آورده براى اين است كه دلالت كند بر اينكه ميزان اعمال يكى نيست، بلكه براى هر كسى ميزان‏هاى زيادى به اختلاف اعمال وى هست، حق در نمازش نماز واقعى و جامع همه اجزا و شرايط است، و حق در زكاتش زكات جامع شرايط است، خلاصه، حق در نماز، غير حق در روزه و زكات و حج و امثال آن است .

**حق كه همان قسط و عدل مى‏باشد صفت خداوندى است كه اعمال را وزن مى‏كند، نه صفت وزن.**

ميزان همان حق است، و مراد از توزين عادلانه همان است، و اعمال بندگان را به همان محك مى‏سنجند. هر كس كه اعمالش مشتمل بر مقدار بيشترى از حق بود او رستگارتر است و هر كس ميزانش سبك بود يعنى اعمالش مشتمل بر حق نبود او از كسانى است كه نفس خود را باخته و خود را زيانكار ساخته‏اند و با ظلم به آيات خدا و تكذيب آن چيزى براى خود باقى نگذاشته‏اند كه در مثل چنين روزى با آن اعاشه و زندگى كنند .

از بيان قبلى ما دو نكته روشن گرديد:

نكته اول: اينكه معناى وزن اعمال در روز قيامت تطبيق اعمال است بر حق، به اين معنا كه هر شخصى پاداش نيكش به مقدار حقى است كه عمل او مشتمل بر آن است، در نتيجه اگر اعمال شخصى، به هيچ مقدارى از حق مشتمل نباشد از عملش جز هلاكت و عقاب بهره و ثمره عايدش نمى‏شود، و اين همان توزين عدلى است كه در ساير آيات بود.

و ميزان در آن روز علاوه بر اينكه گزافى نيست، بلكه آن قدر دقيق است كه حجت را بر عبد تمام مى‏كند.

نكته دوم: اينكه معلوم شد كه براى هر انسانى ميزان‏هاى متعددى است كه هر كدام از عمل‏هايش با يكى از آنها سنجيده مى‏شود، و ميزان هر عملى همان مقدار حقى است كه عمل مشتمل بر آن است، چون روز قيامت روزى است كه كسى جز حق، سلطنت نداشته و ولايت در حق هم تنها و تنها در دست خداى تعالى است، به شهادت اينكه از يكطرف مى‏فرمايد: امروز روز حق است و از طرفى ديگر مى‏فرمايد: اينجا ولايت بر حق، تنها و تنها براى خدا است و نيز مى‏فرمايد:” هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت و ردوا الى الله موليهم الحق و ضل عنهم ما كانوا يفترون !“

در سوره مومنون نیز می فرماید:

* ” فَمَن ثَقُلَت مَوَزِينُهُ فَأُولَئك هُمُ الْمُفْلِحُونَ‏،
* وَ مَنْ خَفَّت مَوَزِينُهُ فَأُولَئك الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ فى جَهَنَّمَ خَلِدُونَ‏،
* **پس در آن روز هر آن كه اعمالش وزين است آنان رستگارانند،**
* **و هر آن كه اعمالش سبك وزن باشد آنان كسانى هستند كه نفس خويش را در زيان افكنده به دوزخ مخلد خواهند بود.“**

 آيه 8 و 9 سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 9

و آيه 102 و 103سوره مومنون الميزان ج : 15 ص : 100

# اعمال قابل محاسبه در قيامت

* ” لِّلَّهِ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الأَرْضِ وَ إِن تُبْدُوا مَا فى أَنفُسِكمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشاءُ وَ يُعَذِّب مَن يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ قَدِيرٌ!
* آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است ملك خدا است، و شما آنچه در دل داريد چه آشكار كنيد و چه پنهان بداريد خدا شما را با آن محاسبه مى‏كند، پس هر كه را بخواهد مى‏آمرزد، و هر كس را بخواهد عذاب مى‏كند، و خدا به هر چيز توانا است! “

مى‏خواهد بفرمايد آنچه در آسمانها و زمين است، كه از آن جمله، شما انسانها و اعمال شما است، و آنچه كه دلهاى شما كسب مى‏كند همه و همه ملك خدا است، و خدا محيط به شما و مسلط و مشرف بر اعمال شما است، و براى او هيچ تفاوتى ندارد كه شما اعمالتان را علنى انجام دهيد، و يا پنهانى، هر جور انجام دهيد، خداوند شما را به آن محاسبه مى‏كند .

معناى عبارت « **مَا فى أَنفُسِكمْ »** يعنى آنچه در دلهاى شما مستقر و جايگزين شده است. و معلوم است كه در نفس چيزى به جز ملكات و صفات چه فضائل و چه رذائل مستقر نمى‏شود.

آنچه در نفس مستقر مى‏شود صفاتى چون ايمان و كفر و حب و بغض و عزم و غير اينها است، اينها است كه هم مى‏توان اظهارش كرد و هم پنهانش داشت، اما مى‏توان اظهار كرد چون صفات اصولا در اثر تكرار، افعال مناسب با خود پيدا مى‏كند، و وقتى فعلى از كسى صادر شد، عقل هر كس از آن فعل كشف مى‏كند كه فلان صفتى كه مناسب با اين فعل است در نفس فاعل وجود دارد .

چون اگر اين صفات و ملكات در نفس مستقر نبود، افعال مناسب با آن از جوارح صادر نمى‏شود.

پس با صدور اين افعال براى عقل روشن مى‏شود كه منشاى براى اين افعال در نفس فاعل هست، و اما مى‏توان اخفا كرد براى اينكه ممكن است انسان آن كارى كه دلالت بر وجود منشاش در نفس دارد انجام ندهد .

آيه شريفه به احوال نفس نظر دارد، نه به ملكات راسخه در نفس**! و اما خاطراتى كه گاهى بى اختيار در نفس خطور مى‏كند، و همچنين تصورات ساده‏اى كه دنبالش تصديق نيست، از قبيل صورت و قيافه گناهى كه در نفس تصور مى‏شود، بدون اينكه تصميم بر آن گناه گرفته شود، لفظ آيه به هيچ وجه شامل آنها نيست، چون اينگونه تصورات، استقرارى در نفس ندارند، و منشا صدور هيچ فعلى نمى‏شوند.**

پس حاصل كلام اين شد كه آيه شريفه تنها بر احوال و ملكات نفسانيه‏اى دلالت دارد كه منشا صدور افعال هستند، چه فعل اطاعت و چه معصيت، و خداى سبحان انسان‏ها را با آن احوال و ملكات محاسبه مى‏كند .

در نتيجه آيه شريفه همان سياقى را دارد كه آيه: ” لا يؤاخذكم الله باللغو فى ايمانكم ، و لكن يؤاخذكم بما كسبت قلوبكم،“ و آيه: « فانه آثم قلبه،» و آيه: « ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا .» دارند، چون همه اين آيات دلالت دارند بر اينكه قلوب كه مراد از آن، همان نفوس است، احوال و اوصافى دارد، كه آدمى با آن احوال محاسبه مى‏شود.

و نيز آيه شريفه:

* ” ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة فى الذين آمنوا لهم عذاب اليم فى الدنيا و الاخرة،“

 كه ظهور در اين دارد كه عذاب تنها و تنها به خاطر دوست داشتن اشاعه فحشا است، و معلوم است كه دوستى حالتى قلبى است. (دقت فرمائيد!)

اين بود ظاهر آيه، و لازم است دانسته شود كه آيه شريفه تنها دلالت دارد بر اينكه محاسبه بر معيار حالات و ملكات قلبى است، چه اظهار بشود، و چه نشود، و اما اينكه جزاى آن، در دو صورت اظهار و اخفا يك جور است يا نه؟ و به عبارت ديگر آيا جزا تنها بستگى به تصميم دارد؟ خواه عمل را هم انجام بدهد يا ندهد و خواه مصادف با واقع هم بشود يا نشود؟ و مثلا كاسه‏اى كه شراب تشخيص داده بنوشد، بعد معلوم شود آب بوده، آيه شريفه ناظر به اين جهات نيست .

* فيغفر لمن يشاء و يعذب من يشاء ، و الله على كل شى‏ء قدير! “

در آيه شريفه، مغفرت الهى و يا عذاب او فرع بر مالكيت خدا و احاطه‏اش به اعمال مردم، شده، و اين مطلب اشاره به اين است كه مراد از جمله: ” ما فى انفسكم،“ صفات و احوال بد درونى است.

ظاهر آيه اين است كه محاسبه بر روى اوصافى است كه دل‏ها يا مستقلا و يا از طريق اعضا كسب كرده باشد، و حال، چه اين كسب به وسيله عمل ظاهرى باشد، و چه درونى و پنهانى، و چه انسان مؤمن باشد، و چه كافر اما خطورات نفسانى كسب نيست و ظاهر محاسبه، محاسبه به جزا است، نه خبر دادن به اينكه چه چيزهائى از دل شما گذشته، و چه تصميم‏هائى گرفته‏ايد.

در دو آيه بعد جمله:” لا يكلف الله نفسا الا وسعها،“ دلالت دارد بر اين كه هر نفسى در قيامت به بدى‏هائى كه خودش كسب كرده، خواهد رسيد، چه اينكه تحملش آسان باشد و چه دشوار یا ما فوق طاقت (چون او خودش آن را براى خود درست كرده نه خداى تعالى،) پس اگر كسى چيزى را بر خود تحميل كند كه طاقتش را نداشته باشد، و يا به دست خود، زنجيرى بپاى خود ببندد سرنوشتى است كه خودش براى خود درست كرده، و غير از خود كسي را ملامت نكند.

 آيه 284 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 670

# دقت در ترازوي عدل!

* ” وَ نَضعُ الْمَوَزِينَ الْقِسط لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلا تُظلَمُ نَفْسٌ شيْئاً وَ إِن كانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَى بِنَا حَسِبِينَ‏،
* روز رستاخيز ترازوهاى درست و ميزان نصب كنيم و كسى به هيچ وجه ستم نبيند و اگر هم وزن دانه خردلى كار نيك و بد باشد آن را به حساب بياوريم كه ما براى حسابگرى كافى هستيم.“

قسط به معناي عدل است. وزن يكى از شؤون حساب است.

مي فرمايد: اگر عملي كه وزن مي شود به مقدار سنگينى خردلى باشد آن را مى‏آوريم، و ما براى حساب‏كشى كافى هستيم.

دانه خردل در اينجا به عنوان مثال ذكر شده و مبالغه در دقت ميزان را مى‏رساند كه حتى به كوچكى و ناچيزى خردل هم رسيدگى مى‏كند.

 آيه 47 سوره انبياء الميزان ج : 14 ص : 412

# دقت خدا در حساب اعمال

* ” يَبُنىَّ إِنهَا إِن تَك مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فى صخْرَةٍ أَوْ فى السمَوَتِ أَوْ فى الأَرْضِ يَأْتِ بهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ،
* اى پسرك من! اگر عمل تو هم وزن دانه خردلى، آنهم پنهان در دل سنگى، يا در آسمان يا در زمين باشد، خدا آن را مى‏آورد، كه خدا دقيق و كاردان است.“

مراد از بودن عمل انسان در صخره، پنهان بودن و جايگير بودنش در شكم صخره محكم است، يا در جوف آسمانها يا در دل زمين، و مراد از آوردن آن، حاضر كردنش براى حساب و جزاست.

آيه مورد بحث مربوط به معاد و حساب اعمال است، و معنايش اين است كه اى پسرم! اگر آن عملي كه انجام داده‏اى، چه خير و چه شر، از خردى و كوچكى همسنگ يك دانه خردل باشد، و همان عمل خرد و كوچك در شكم صخره‏اى، و يا در هر مكانى از آسمانها و زمين باشد، خدا آن را براى حساب حاضر خواهد كرد، تا بر طبقش جزاء دهد، چون خدا لطيف است، و چيزى در اوج آسمانها و جوف زمين و اعماق دريا از علم او پنهان نيست و علم او به تمامى پنهان‏ها احاطه دارد، خبيرى است كه از كنه موجودات با خبر است.

 آيه 16 سوره لقمان الميزان ج : 16 ص : 325

# علم انسان به اعمال خود در قیامت

* ” علمت نفس ما احضرت،
* **در چنين روزى هر كس مى‏فهمد كه چه كرده است!“**

مراد از جمله ما احضرت اعمالى است كه هر فردى در دنيا انجام داده است. آيه مورد بحث در معناى آيه زير است كه مى‏فرمايد:

” يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء.“

 آيه 1 تا 14 سوره تكوير الميزان ج 20 ص 348

### قسمت دوم : روز حساب

# دعای ابراهیم«ع» برای روز حساب

* ” رَبَّنَا اغْفِرْ لى وَ لِوَلِدَى وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِساب،
* **پروردگارا ! روزى كه حساب بپا شود من و پدر و مادرم را با همه مؤمنان بيامرز !‌“**

اين آخرين دعايى است كه ابراهيم عليه‏السلام كرده، و قرآن كريم از او نقل نموده است.

 آيه 41سوره ابراهيم الميزان ج : 12 ص : 114

# نزديك شدن مردم به حساب

* ” اقْترَب لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فى غَفْلَةٍ مُّعْرِضونَ‏،
* زمان حساب دادن اين مردم نزديك شده و آنها در بى‏خبرى همچنان روى گردانند.“

مناسب با مقام اين است كه نسبت نزديكى از ناحيه حساب گرفته و گفته شود: مردم به حساب نزديك شدند چون حساب است كه طالب است و مى‏خواهد مردم به آن نزديك شوند نه مردم، زيرا مردم از آن به كلى غافلند .

 مراد از حساب - كه به معناى محاسبه خداى سبحان اعمال مردم را در روز قيامت است - خود حساب است نه زمان آن.

غرض در مقام آيه متعلق به يادآورى خود حساب است نه روز حساب براى اينكه آنچه مربوط به اعمال بندگان مى‏شود حساب اعمال است و مردم مسؤول پس دادن حساب اعمال خويشند و بدين جهت حكمت اقتضا مى‏كند كه از ناحيه پروردگارشان ذكرى بر آنان نازل شود و در آن ذكر (و كتاب) مسؤوليت آنان را برايشان شرح دهد و بر مردم هم واجب است كه با جديت هر چه بيشتر به آنچه ذكر مى‏گويد گوش دهند و دلهاى خود را از آن غافل نسازند .

 و معناى آيه اين است كه حساب اعمال مردم براى مردم نزديك شد، در حالى كه ايشان در غفلت از آن مستمرند، و يا در حالى كه در غفلت بزرگى قرار دارند و از آن روى گردانند، چون به شغل‏هاى دنيا، و آماده نگشتن براى توبه و ايمان و تقوى مشغول و سرگرمند .

آيه 1و2 سوره انبيا الميزان ج : 14 ص : 342

# صابران در قيامت به حساب نمي ايستند!

* ” قُلْ يَعِبَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسنُوا فى هَذِهِ الدُّنْيَا حَسنَةٌ وَ أَرْض اللَّهِ وَسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفى الصبرُونَ أَجْرَهُم بِغَيرِ حِسابٍ‏،
* بگو اى بندگان من كه ايمان آورده و از پروردگارتان مى‏ترسيد آنهايى كه در اين دنيا نيكى مى‏كنند پاداشى نيك دارند و زمين خدا هم گشاده است كسانى كه صابر باشند اجرشان را بدون حساب و به طور كامل درخواهند يافت.“

” انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب،“ - توفيه اجر به معناى آن است كه آن را به طور تام و كامل بدهند. يعني صابران اجرشان داده نمى‏شود، مگر اعطايى بى‏حساب.

پس صابران بر خلاف ساير مردم به حساب اعمالشان رسيدگى نمى‏شود و اصلا نامه اعمالشان بازنمى‏گردد، و اجرشان همسنگ اعمالشان نيست.

در آيه شريفه صابران هم مطلق ذكر شده و مقيد به صبر در اطاعت و يا صبر در ترك معصيت و يا صبر بر مصيبت نشده هر چند كه صبر در برابر مصائب دنيا، بخصوص صبر در مقابل اذيت‏هاى اهل كفر و فسوق كه به مؤمنين مخلص و با تقوا مى‏رسد با مورد آيه منطبق است.

در مجمع البيان آمده كه عياشى به سند خود از عبد الله بن سنان از امام صادق عليه‏السلام روايت كرده كه فرمود رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏و سلّم فرمود: روزى كه نامه‏هاى اعمال باز مى‏شود و ميزان اعمال نصب مى‏گردد، براى اهل بلاء نه ميزانى نصب مى‏شود، و نه نامه عملى بازمى‏گردد، آن وقت اين آيه را تلاوت فرمود:” انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب! “

 آيه 10 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 372

# مراسم ارائه نامه اعمال امت ها

* ” وَ تَرَى كلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلى كِتَبهَا الْيَوْمَ تجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ‏،
* **و هر امتى را مى‏بينى كه از شدت ترس به زانو در آمده‏اند، هر امتى را صدا مى‏زنند تا نامه عمل خود را ببينند و آنگاه مى‏گويند: امروز جزايتان خود آن اعمالى است كه مى‏كرديد!“**

منظور از اينكه فرمود: در آن روز هر امتى را به سوى كتابش مى‏خوانند، اين است كه هر امتى در برابر نامه عملش قرار مى‏گيرد تا به حسابش رسيدگى شود، به شهادت اينكه دنبالش مى‏فرمايد: امروز جزاء داده مى‏شويد هر آنچه كرده‏ايد!

جاثية به معناى نشستن بر روى دو زانو است. يعني: مى‏بينيد هر امت از امتها را كه بر روى زانو مى‏نشينند، به حالت خضوع و ترس، و هر امتى به سوى كتاب مخصوص به خودش، يعنى نامه اعمالش دعوت مى‏شود، و به ايشان گفته مى‏شود: امروز به عنوان جزاء، همانهايى به شما داده مى‏شود كه انجام داده‏ايد!

از ظاهر اين آيه استفاده مى‏شود كه در روز قيامت علاوه بر نامه عملى كه فرد فرد انسانها دارند و آيه: ” و كل انسان الزمناه طائره فى عنقه و نخرج له يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا،“ از آن خبر مى‏دهد، هر امتى هم نامه عملى مخصوص به خود دارد.

آيه 28 سوره جاثيه الميزان ج : 18 ص : 270

# به اعمال خود قبل از مرگ رسيدگي كنيد!!

* ” يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنظرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَت لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرُ بِمَا تَعْمَلُونَ‏،
* اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! از خدا بترسيد، و هر انسانى منتظر رسيدن به اعمالى كه از پيش فرستاده باشد، و از خدا بترسيد چون خدا با خبر است از آنچه مى‏كنيد! “

**از آيات برجسته سوره مباركة حشر، هفت آيه آخر آن است كه خداى سبحان در آنها بندگان خود را دستور مى‏دهد به اينكه از طريق مراقبت نفس و محاسبه آن آماده ديدارش شوند، و عظمت كلام و جلالت قدر خود را در قالب بيان عظمت ذات مقدسش، و اسماى حسنى و صفات عليايش ، بيان مى‏فرمايد .**

بر كسى كه ايمان به خدا و رسول و روز جزا دارد واجب است كه پروردگار خود را به ياد آورد، و او را فراموش ننمايد، و ببيند چه عملى مايه پيشرفت آخرت او است، و به درد آن روزش مى‏خورد كه به سوى پروردگارش برمى‏گردد.

و بداند كه عمل او هر چه باشد عليه او حفظ مى‏شود، و خداى تعالى در آن روز به حساب آن مى‏رسد، و او را بر طبق آن محاسبه و جزا مى‏دهد، جزائى كه ديگر از او جدا نخواهد شد.

و اين همان هدفى است كه آيه” يا ايها الذين امنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد،“ دنبال نموده، مؤمنين را وادار مى‏كند كه به ياد خداى سبحان باشند، و او را فراموش نكنند، و مراقب اعمال خود باشند، كه چه مى‏كنند، صالح آنها كدام، و طالحش كدام است، چون سعادت زندگى آخرتشان به اعمالشان بستگى دارد.

و مراقب باشند كه **جز اعمال صالح انجام ندهند**، و صالح را هم **خالص براى رضاى خدا** به جاى آورند، و اين مراقبت را استمرار دهند، و **همواره از نفس خود حساب بكشند،** و هر عمل نيكى كه در كرده‏هاى خود يافتند خدا را شكرگزارند، و هر عمل زشتى ديدند خود را توبيخ نموده، نفس را مورد مؤاخذه قرار دهند، و از خداى تعالى طلب مغفرت كنند .

و ذكر خداى تعالى به ذكرى كه لايق ساحت عظمت و كبريائى او است يعنى ذكر خدا به اسماى حسنى و صفات علياى او كه قرآن بيان نموده تنها راهى است كه انسان را به كمال عبوديت مى‏رساند، كمالى كه انسان، ما فوق آن، ديگر كمالى ندارد.

معلوم است كه كمال هر چيزى خالص بودن آنست، هم در ذاتش و هم در آثارش، پس كمال انسانى هم در همين است كه خود را بنده‏اى خالص، و مملوكى براى خدا بداند، و براى خود هيچگونه استقلالى قائل نباشد، و از صفات اخلاقى به آن صفتى متصف باشد، كه سازگار با عبوديت است، نظير خضوع و خشوع و ذلت و استكانت و فقر در برابر ساحت عظمت و عزت و غناى خداى عز و جل.

و اعمال و افعالش را طبق اراده او صادر كند، نه هر چه خودش خواست و در هيچ يك از اين مراحل دچار غفلت نشود، نه در ذاتش، و نه در صفاتش و نه در افعالش .

و همواره به ذات و افعالش نظر تبعيت محض و مملوكيت صرف داشته باشد، و داشتن چنين نظرى دست نمى‏دهد مگر با توجه باطنى به پروردگارى كه بر هر چيز شهيد و بر هر چيز محيط، و بر هر نفس قائم است.

هر كس هر چه بكند او ناظر عمل او است و از او غافل نيست، و فراموشش نمى‏كند.

در اين هنگام است كه قلبش اطمينان و سكونت پيدا مى‏كند، همچنان كه فرموده: ” الا بذكر الله تطمئن القلوب،“ و در اين هنگام است كه خداى سبحان را به صفات كمالش مى‏شناسد، آن صفاتى كه اسماى حسنايش حاكى از آن است.

و در قبال اين شناسايى صفات عبوديت و جهات نقصش برايش آشكار مى‏گردد، هر قدر خدا را به آن صفات بيشتر بشناسد خاضع‏تر، خاشع‏تر، ذليل‏تر، و فقيرتر، و حاجتمندتر مى‏شود.

و معلوم است كه وقتى اين صفات در آدمى پيدا شد، اعمال او صالح مى‏گردد و ممكن نيست عمل طالحى از او سر بزند، براى اينكه چنين كسى دائما خود را حاضر درگاه مى‏داند، و همواره به ياد خداست، همچنان كه خداى تعالى فرموده: « و اذكر ربك فى نفسك تضرعا و خيفة و دون الجهر من القول بالغدو و الاصال ولا تكن من الغافلين ....»

” يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد ...“ در اين آيه شريفه مؤمنين را به تقوى و پرواى از خدا امر نموده، و با امرى ديگر دستور مى‏دهد كه در اعمال خود نظر كنند، اعمالى كه براى روز حساب از پيش مى‏فرستند .

و متوجه باشند كه آيا اعمالى كه مى‏فرستند صالح است، تا اميد ثواب خدا را داشته باشند، و يا طالح است.

و بايد از عقاب خدا بهراسند، و از چنان اعمالى توبه نموده نفس را به حساب بكشند.

اما امر اول، يعنى تقوى، كه در احاديث به ورع و پرهيز از حرامهاى خدا تفسير شده، و با در نظر گرفتن اينكه تقوى هم به واجبات ارتباط دارد، و هم به محرمات، لاجرم عبارت مى‏شود از: اجتناب از ترك واجبات، و اجتناب از انجام دادن محرمات .

و اما امر دوم، يعنى نظر كردن در اعمالى كه آدمى براى فردايش از پيش مى‏فرستد، امرى ديگرى است غير از تقوى

و نسبتش با تقوى نظير نسبتى است كه يك نظر اصلاحى از ناحيه صنعتگرى در صنعت خود براى تكميل آن صنعت دارد.

پس بر همه مؤمنين واجب است از خدا پروا كنند، و تكاليفى كه خداى تعالى متوجه ايشان كرده به نحو احسن و بدون نقص انجام دهند، نخست او را اطاعت نموده، از نافرمانيش بپرهيزند، و بعد از آنكه اطاعت كردند، دوباره نظرى به كرده‏هاى خود بيندازند، چون اين اعمال مايه زندگى آخرتشان است كه امروز از پيش مى‏فرستند، با همين اعمال به حسابشان مى‏رسند تا معلوم كنند آيا صالح بوده يا نه.

پس خود آنان بايد قبلا حساب اعمال را برسند تا اگر صالح بوده اميد ثواب داشته باشند، و اگر طالح بوده از عقابش بترسند، و به درگاه خدا توبه برده، از او طلب مغفرت كنند .

و اين وظيفه، خاص يك نفر و دو نفر نيست، تكليفى است عمومى، و شامل تمامى مؤمنين، براى اينكه همه آنان احتياج به عمل خود دارند، و خود بايد عمل خود را اصلاح كنند، نظر كردن بعضى از آنان كافى از ديگران نيست.

چيزى كه هست در بين مؤمنين كسانى كه اين وظيفه را انجام دهند، بسيار كمياب‏اند، به طورى كه مى‏توان گفت ناياب‏اند.

## مَّا قَدَّمَت لِغَدٍ

مي فرمايد: بايد نفسى از نفوس نظر كند چه عملى براى فرداى خود از پيش فرستاده، و يا: بايد نفسى از نفوس نظر كند در آنچه براى فرداى خود از پيش فرستاده .

و مراد از كلمه” غد- فردا “ روز قيامت است، كه روز حسابرسى اعمال است، و اگر از آن به كلمه فردا تعبير كرده براى اين است كه بفهماند قيامت به ايشان نزديك است، آنچنان كه فردا به ديروز نزديك است، همچنان كه در آيه: ” انهم يرونه بعيدا و نريه قريبا،“ به اين نزديكى تصريح فرموده است.

 و معناى آيه چنين است: اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد با اطاعت از خدا تقوى به دست آوريد، اطاعت در جميع اوامر و نواهى‏اش، و نفسى از نفوس شما بايد در آنچه مى‏كند نظر افكند، و ببيند چه عملى براى روز حسابش از پيش مى‏فرستد، آيا عمل صالح است، يا عمل طالح .

و اگر صالح است عمل صالحش شايستگى براى قبول خدا را دارد، و يا مردود است؟ و در جمله ” و اتقوا الله ان الله خبير بما تعملون،“ براى بار دوم امر به تقوى نموده، مى‏فرمايد: علت اينكه مى‏گويم از خدا پروا كنيد اين است كه او با خبر است از آنچه مى‏كنيد!

و تعليل امر به تقوى به اينكه خدا با خبر از اعمال است، خود دليل بر اين است كه مراد از اين تقوى كه بار دوم امر بدان نموده، تقواى در مقام محاسبه و نظر در اعمال است، نه تقواى در اعمال كه جمله اول آيه بدان امر مى‏نمود، و مى‏فرمود: اتقوا الله .

پس حاصل كلام اين شد كه: در اول آيه مؤمنين را امر به تقوى در مقام عمل نموده، مى‏فرمايد عمل شما بايد منحصر در اطاعت خدا و اجتناب گناهان باشد، و در آخر آيه كه دوباره امر به تقوى مى‏كند، به اين وظيفه دستور داده كه هنگام نظر و محاسبه اعمالى كه كرده‏ايد از خدا پروا كنيد، چنان نباشد كه عمل زشت خود را و يا عمل صالح ولى غير خالص خود را به خاطر اينكه عمل شما است زيبا و خالص به حساب آوريد.

اينجاست كه به خوبى روشن مى‏گردد كه مراد از تقوى در هر دو مورد يك چيز نيست، بلكه تقواى اولى مربوط به جرم عمل است، و دومى مربوط به اصلاح و اخلاص آن است . اولى مربوط به قبل از عمل است، و دومى راجع به بعد از عمل.

 آيه 18 سوره حشر الميزان ج 19 ص 373

# حساب شديد و عذاب عجيب الهي در دنيا

* ” وَ كَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَت عَنْ أَمْرِ رَبهَا وَ رُسلِهِ فَحَاسبْنَهَا حِساباً شدِيداً وَ عَذَّبْنَهَا عَذَاباً نُّكْرا،
* و چه بسيار قريه‏ها كه مردمش از دستورات پروردگارشان سرپيچى كردند و فرمان پيامبران او را گردن ننهادند در نتيجه ما آنها را به حساب سختى محاسبه نموده به عذابى عجيب گرفتار كرديم.“

 شدت حساب در جمله” فحاسبناها حسابا شديدا،“ عبارت است از سخت‏گيرى در حساب، و به اصطلاح مته به خشخاش گذاشتن، به منظور پاداش يا كيفر تمام و دقيق دادن، كيفر و پاداشى كه مو به مو با وضع صاحب عمل تطبيق كند . و مراد از اين حساب، حساب دنيا است، نه حساب آخرت.

پس آنچه مصيبت به انسان مى‏رسد- البته آنچه كه در نظر دين مصيبت است- معدل و نتيجه محاسبه اعمال آدمى است، و خداى تعالى از بسيارى از اعمال عفو نموده، مسامحه و سهل‏انگارى مى‏كند، و مته به خشخاش نمى‏گذارد، بلكه از اين سخت‏گيرى در مورد مستكبرين صرفنظر ننموده، آنهايى كه عارشان مى‏آيد امر خدا و رسولان خدا را اطاعت كنند، حسابشان را سخت مى‏گيرد، و هيچ يك از گناهانشان را از قلم نمى‏اندازد، در نتيجه عذابى مى‏كند كه بى‏سابقه و ناشناخته باشد، و آن عبارت است از انقراض نسلشان در دنيا.

” اعد الله لهم عذابا شديدا،“ اين جمله از كيفر آخرت آنان خبر مى‏دهد، همچنان كه جمله ” فحاسبناها حسابا شديدا و عذبناها عذابا نكرا فذاقت وبال امرها،“ از كيفر دنيايى آنان خبر مى‏داد.

” فاتقوا الله يا اولى الالباب الذين امنوا قد انزل الله اليكم ذكرا،“ به مؤمنين مى‏فرمايد: بايد بر حذر باشيد و نفستان را از اينكه در مقابل امر پروردگارتان عتو و استكبار كند، و از اطاعت او شانه خالى نمايد، جلوگيرى كنيد، تا وبال عتو و خسران عاقبت كه به اهل آن قريه‏ها رسيد به شما نرسد .

 آيه 8 سوره طلاق الميزان ج 19 ص 543

# نتیجه سنگینی و سبکی موازین اعمال

* ” فَأَمَّا مَن ثَقُلَت مَوَزِينُهُ‏، فَهُوَ فى عِيشةٍ رَّاضِيَةٍ،
* وَ أَمَّا مَنْ خَفَّت مَوَزِينُهُ‏، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ،
* وَ مَا أَدْرَاك مَا هِيَهْ‏، نَارٌ حَامِيَةُ،
* اما كسى كه اعمالش نزد خدا سنگين وزن و داراى ارزش باشد،
* او در عيشى رضايت‏بخش خواهد بود،
* و اما آنكه اعمالش وزن و ارزشى نداشته باشد،
* او در آغوش و دامن هاويه خواهد بود،
* و تو نمى‏دانى هاويه چيست،
* آتشى است سوزنده ! “

اين آيه اشاره دارد به اينكه اعمال - هم مانند هر چيزى براى خود - وزن و ارزشى دارد، و اينكه بعضى اعمال در ترازوى عمل‏سنج سنگين است، و آن عملى است كه نزد خداى تعالى قدر و منزلتى داشته باشد، مانند ايمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضى ديگر اينطور نيستند، مانند كفر و انواع نافرمانيها و گناهان، كه البته اثر هر يك از اين دو نوع مختلف است، يكى سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالى است كه در ترازو سنگين باشد، و ديگرى شقاوت .

” فهو فى عيشة راضية،“ عيشه به معناى نوعى زندگى كردن است، مانند يك زندگى خوش.

” و اما من خفت موازينه فامه هاوية،“ ظاهرا مراد از هاويه جهنم است، و نامگذارى جهنم به هاويه از اين جهت است كه اين كلمه از ماده هوى گرفته شده، كه به معناى سقوط است، مى‏فرمايد: كسى كه ميزانش سبك باشد سرانجامش سقوط به سوى اسفل سافلين است، همچنان كه در جاى ديگر فرمود: ” ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين امنوا ....“

اگر هاويه را مادر دوزخيان خوانده از اين باب بوده كه مادر، ماواى فرزند و مرجع او است، به هر طرف كه برود دوباره به دامن مادر بر مى‏گردد، جهنم هم براى دوزخيان چنين مرجع و سرانجامى است .

 آيه 1 تا آخر سوره قارعه الميزان ج 20 ص 595

# هیچ گناهکاری وزر گناه دیگری را به دوش نمی کشد!

* ” وَ لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثمَّ إِلى رَبِّكم مَّرْجِعُكمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمُ بِذَاتِ الصدُورِ،
* و هيچ گناهكارى وزر گناه ديگرى را به دوش نمى‏كشد و در آخر به سوى پروردگارتان بازگشتتان است و او شما را به آنچه مى‏كرده‏ايد خبر مى‏دهد كه او داناى به اسرار سينه‏هاست.“

هيچ كس كه خود حامل وزر و بار گناه خويش است، بار گناه ديگرى را نمى‏كشد، يعنى به جرم گناهى كه ديگران كرده‏اند مؤاخذه نمى‏گردد، يعنى كسى به جرم گناهاني مؤاخذه مى‏شود كه مرتكب آن شده باشد .

” ثم الى ربكم مرجعكم فينبئكم بما كنتم تعملون انه عليم بذات الصدور،“ - يعنى اينهايى كه در باره شكر و كفران ذكر شد، همه راجع به دنياى كسانى بود كه شكر و يا كفر مى‏ورزيدند، سپس شما را دوباره زنده مى‏كند و حقيقت اعمالتان را برايتان روشن ساخته و بر طبق آنچه كه در دلهايتان هست شما را محاسبه مى‏كند.

آيه 7 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 365

# بازخواست از مسلمانان درباره قرآن

* ” فَاستَمْسِك بِالَّذِى أُوحِىَ إِلَيْك إِنَّك عَلى صِرَطٍ مُّستَقِيمٍ‏،
* وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّك وَ لِقَوْمِك وَ سوْف تُسئَلُونَ‏،
* پس تو به آنچه وحى به سويت شده تمسك كن كه تو بر صراطى مستقيم هستى،
* و به درستى كه قرآن ذكرى است براى تو و براى قومت، و به زودى بازخواست خواهيد شد.“

جمله ” لك و لقومك“ اختصاص را مى‏رساند، به اين معنا كه تكاليفى كه در كتاب است متوجه رسول الله «ص» و قوم او است . مؤيد اين معنا تا اندازه‏اى جمله” و سوف تسالون“ است، يعنى در روز قيامت از آن بازخواست مى‏شويد.

چون اگر آن جناب و قومش خصوصيتى نداشتند نمى‏فرمود شما بازخواست مى‏شويد بلكه مى‏فرمود همه مردم به زودى بازخواست مى‏شوند.

آيه 43 و 44 سوره زخرف الميزان ج : 18 ص : 156

# خدا خود به حسابها رسیدگی خواهد کرد!

* ” وَ لا تَطرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَوةِ وَ الْعَشىّ‏ِ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْك مِنْ حِسابِهِم مِّن شىْ‏ءٍ وَ مَا مِنْ حِسابِك عَلَيْهِم مِّن شىْ‏ءٍ فَتَطرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظلِمِينَ‏،
* و كسانى را كه در هر صبح و شام پروردگار خود را مى‏خوانند و جز رضاى او منظورى ندارند از خود طرد مكن و بدان كه از حساب ايشان چيزى بر تو و از حساب تو چيزى برايشان نيست كه آنان را از خود برانى ، و در نتيجه از ستمكاران بشوى.“

 از آنجايى كه رسيدن به حساب اعمال بندگان براى دادن كيفر و پاداش است، و كيفر و پاداش هم از ناحيه خداى سبحان است، از اين رو قرآن كريم اين حساب را به عهده خداى تعالى دانسته و مى‏فرمايد:” ان حسابهم الا على ربى،“ و نيز مى‏فرمايد:” ثم ان علينا حسابهم.“ و اگر در آيه:” ان الله كان على كل شى‏ء حسيبا،“ مانند آيات قبل، خداى را محكوم و عهده‏دار حساب ندانسته و بر عكس، هر چيزى را محكوم و تحت نظر خداوند دانسته براى اين بوده است كه خواسته قدرت و سلطنتى را كه خداوند بر هر چيز دارد برساند .

 بنا بر اين، مراد از اينكه در آيه مورد بحث فرمود: حساب آنان بر تو و حساب تو بر آنان نيست، اين است كه از تو برنمى‏آيد و توان آنرا ندارى كه حساب آنان را رسيده و كيفر و پاداششان دهى، پس نمى‏توانى كسانى را كه رفتارشان خوشايند تو نيست، و يا از همنشينى آنان كراهت دارى از خود برانى، چنان كه شان آنان نيست كه حسابدار اعمال تو باشند، و تو از ترس اينكه مبادا مورد اعتراضشان واقع شوى و تو را به وجه بدى كيفر كنند و يا از ترس اينكه مبادا از نخوت و غرورى كه دارند از تو بدشان بيايد، از آنان فاصله گرفته و طردشان نمائى.

 آيه 52 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 145

**فصل سوم**

شاهدين اعمال

# مفهوم شهید و شهدا در قرآن

* ” وَ مَن يُطِع اللَّهَ وَ الرَّسولَ فَأُولَئك مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَ الصدِّيقِينَ وَ الشهَدَاءِ وَ الصلِحِينَ وَ حَسنَ أُولَئك رَفِيقاً. ذَلِك الْفَضلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيماً،
* و كسانى كه خدا و اين پيامبر را اطاعت كنند، كسانى خواهند بود كه همدم انبيا و صديقين و شهدا و و صالحينند، كه خدا مورد انعامشان قرار داده، و چه نيكو رفيقانى. اين تفضل از جانب خدا است، و دانايى خدا به احوال بندگانش كافى است. “

 **شهداء** كلمه ای است که در قرآن كريم به معناى **گواهان در اعمال** آمده است، و در هيچ جاى قرآن كه از ماده ( ش - ه – د) كلمه‏اى به كار رفته به معناى كشته در معركه جنگ نيامده، بلكه مراد از آن افرادى است كه گواه بر اعمال مردمند،

طايفه اول که در آیه ذکر شده، نبيون بودند كه سادات بشرند، سپس صديقون قرار گرفته‏اند، که شاهدان و بينندگان حقايق و اعمالند، و سوم شهدا بودند، كه شاهدان بر رفتار ديگرانند، و در آخر صالحانند كه لياقت و آمادگى براى كرامت الله را دارند. و اين چهار طايفه از حيث رفاقت طوايف خوبى هستند.

 آيه 69 و70 سوره نساء الميزان ج 4 ص 560

# شرحي در موضوع شهادت در قيامت

آيات شهادت از معضلات و مشكلات آيات قيامت است، هر چند كه آيات مربوط به قيامت سراپا همه‏اش مشكل است، و مشكلاتى را در بر دارد.

در اينجا قبل از ورود در بحث پيرامون شهادت و ساير امورى كه آيات روز قيامت توصيفش مى‏كند، مانند: روز جمع، روز وقوف، سؤال، ميزان، و حساب؛ واجب است كه بدانيم خداى تعالى اينگونه امور را در رديف حجتهايى مى‏شمارد كه در روز قيامت بر عليه انسان اقامه مى‏شود تا هر عملى از خير و شر كه كرده‏اند و تثبيت شده، بر طبق حجت‏هايى قاطع عذر و روشنگر حق، قضاوت شود سپس پاداش و كيفر دهند، يكى را سعادت و ديگرى را شقاوت، يكى را بهشت و ديگرى را آتش دهند، اين روشن‏ترين معنايى است كه از آيات قيامت كه شؤون آن روز را شرح مى‏دهد استفاده مى‏شود .

و اين اصلى است كه مقتضاى آن اين است كه ميان اين حجت‏ها و اجزاء و نتايجش روابطى حقيقى و روشن باشد، به طورى كه عقل مجبور به اذعان و قبول آن گردد، و براى هيچ انسانى كه داراى شعور فطرى است مجال رد آن و شك و ترديد در آن باقى نماند .

و بنا بر اين واجب مى‏شود كه شهادتى كه در آن روز به اقامه خداى تعالى اقامه مى‏گردد مشتمل بر حقيقتى باشد كه كسى نتواند در آن مناقشه كند، آرى هر چند كه اگر خدا بخواهد مى‏تواند شقى‏ترين مردم را شاهد براى اولين و آخرين كند، و او به اختيار خودش به آنچه كرده‏اند شهادت دهد، و يا خدا شهادت به كرده‏هاى خلائق را در زبان او خلق كند بدون اينكه خود او اراده‏اى داشته باشد، و يا شهادتى دهد كه در دنيا خودش حاضر نبوده و از فرد فرد بشر آنچه شهادت مى‏دهد نديده باشد، بلكه خدا يا ملائكه‏اش و يا حجتى به او اعلام كند كه فلان شخص چنين و چنان كرده، تو شهادت بده، آنگاه شهادت اين شقى‏ترين فرد بشر را در حق فرد فرد بشر نافذ نموده و بر طبيعتش مجازات دهد و به شهادت او احتجاج نمايد، چون اينها چيزى نيست كه در قدرت خداى تعالى نگنجد و نفوذ اراده‏اش در برابر آن كند شود، كسى هم نيست كه با خدا در ملكش منازعه نمايد و يا حكم او را تعقيب كند .

و ليكن اين چنين شهادت، حجتى است زورى، و ناتمام و غير قاطع كه شك و ريب را دفع نمى‏كند، نظير تحكم‏ها و زورگوييهايى كه در دنيا از انسانهاى جبار و طاغوتهاى بشرى مشاهده مى‏كنيم، كه با حق و حقيقت بازى مى‏كنند، آن وقت چطور ممكن است چنين چيز را در حق خداى تعالى تصور كنيم؟ آن هم در روزى كه در آن روز عين و اثرى از غير حق و حقيقت نيست و بنا بر اين بايد اين شاهد، معصوم به عصمت الهى باشد، دروغ و گزاف از او سر نزند، به حقايق آن اعمالى كه بر طبق آن شهادت مى‏دهد عالم باشد، نه اينكه صورت ظاهرى عمل را ببيند و شهادت دهد بلكه بايد نيت درونى عامل هر عملى را بداند، و نبايد حاضر و غايب برايش فرق كند، بلكه بايد داناى به عمل حاضر و غايب هر دو باشد.

 و نيز واجب است كه شهادتش شهادت به عيان باشد، چون ظاهر لفظ شهيد همين است، و نيز ظاهر قيد” من انفسهم،“ در جمله مورد بحث اين است كه شهادت مستند به حجتى عقلى و يا دليلى نقلى نباشد، بلكه مستند به رؤيت و حس باشد، شاهد اين معنا هم حكايتى است كه قرآن كريم از حضرت مسيح عليه‏السلام نموده و فرموده:” و كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتنى كنت انت الرقيب عليهم و انت على كل شى‏ء شهيد،“ با اين بيان مضمون دو آيه با هم سازگار مى‏شود، زيرا يكى مى‏گويد:” و يوم نبعث فى كل امة شهيدا عليهم من انفسهم و جئنا بك شهيدا على هؤلاء،“ و ديگرى مى‏گويد:” و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا . “

ظاهر آيه بقره اين است كه ميان رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ و مردمى كه وى مبعوث بر ايشان بوده يعنى همه بشر از اهل زمانش تا روز قيامت شهدايى هستند كه بر اعمال آنان گواهى مى‏دهند، و رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم‏ شاهد بر آن شهداء است، و شهادتش بر اعمال ساير مردم به واسطه آن شهداء مى‏باشد .

و نمى‏توان توهم كرد كه مقصود از امت وسط، مؤمنين، و مقصود از ناس بقيه مردمند، و بقيه مردم خارج از امتند، براى اينكه ظاهر آيه سابق در اين سوره كه مى‏فرمود: ” و يوم نبعث من كل امة شهيدا ثم لا يؤذن للدين كفروا ...،“ اين است كه كفار هم از امت مشهود عليه مى‏باشند.

و لازمه اين معنا اين است كه مراد از امت در آيه مورد بحث جماعتى از اهل يك عصر باشند كه يك نفر از شهداء، شاهد بر اعمال آنان باشد، و بر اين حساب امتى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ بسوى آنها مبعوث شده به امتهاى زيادى تقسيم مى‏شود.

و قهرا مراد از شهيد هم انسانى خواهد بود كه مبعوث به عصمت و شهادت (مشاهده) باشد، مؤيد اين معنا جمله ”من انفسهم“ است، زيرا اگر مشاهده نداشته باشد، ديگر براى جمله از خودشان محلى باقى نمى‏ماند، همچنانكه براى متعدد بودن شاهد هم لزومى نيست، پس بايد براى هر امتى شاهدى از خودشان باشد، چه اينكه آن شاهد پيغمبر آنان باشد، يا غير پيغمبرشان، و هيچ ملازمه‏اى ميان شهيد بودن و پيغمبر بودن نيست، همچنانكه آيه” و جى‏ء بالنبيين و الشهداء،“ نيز آن را تاييد مى‏كند .

باز بنابر اين معنا مراد از كلمه ” هؤلاء“ در جمله” و جئنا بك شهيدا على هؤلاء،“ شهدا خواهد بود نه عامه مردم، پس شهداء، شهداى بر مردمند، و رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ شاهد بر آن شهداء است، و ظاهر شهادت بر شاهد بودن اين است كه آن شاهد را تعديل كند، نه اينكه ناظر بر اعمال او باشد، پس رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ شاهد بر مقام شهداء است نه بر اعمال آنان و بهمين جهت لازم نيست رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ معاصر همه شهداء باشد، و از جهت زمان با همه آنان متحد باشد.( دقت فرماييد!)

 الميزان ج : 12 ص : 467

# شهادت اعضاي بدن بر گناهان

* ” يَوْمَ تَشهَدُ عَلَيهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُم بِمَا كانُوا يَعْمَلُونَ‏،
* روزى كه زبان و دست و پاى ايشان بر اعمال آنها گواهى دهد.“

مراد از جمله: ” ماكانوا يعملون،“ مطلق اعمال زشت است. مقصود از شهادت، شهادت اعضاى بدن بر گناهان و همه معاصى است، البته هر عضوى به آن گناهى شهادت مى‏دهد كه مناسب با خود او است، پس گناه اگر از سنخ گفتار باشد ، مانند نسبت زنا دادن، دروغ، غيبت و امثال آن روز قيامت زبانها به آن شهادت مى‏دهند، و هر چه از قبيل افعال باشد، همچون سرقت و راه رفتن براى سخن چينى و سعايت و امثال آن، بقيه اعضاء بدان گواهى مى‏دهند و چون بيشتر گناهان به وسيله دست و پا انجام مى‏شود از اين رو آن دو را نام برده است.

و در حقيقت شاهد بر هر عملى خود آن عضوى است كه عمل از او سرزده همچنان كه آيه:” شهد عليهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا يعملون،“ و آيه:” ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا،“ و آيه:” اليوم نختم على افواههم و تكلمنا ايديهم و تشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون،“ نيز به اين معنا اشاره دارند.

آيه 24سوره نور الميزان ج : 15 ص : 135

# روزي كه دهانها بسته، و دست و پا شهادت مي دهند!

* ” الْيَوْمَ نخْتِمُ عَلى أَفْوَهِهِمْ وَ تُكلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كانُوا يَكْسِبُونَ‏،
* امروز مهر بر دهانشان مى‏زنيم و دستهايشان با ما سخن مى‏گويد و پاهايشان به آنچه همواره مى‏كردند شهادت مى‏دهد.“

يعنى هر يك از دست و پاهاي افراد شهادت مى‏دهد به آن كارهايى كه به وسيله آن عضو انجام داده‏اند:

مثلا دستها به آن گناهانى شهادت مى‏دهد كه صاحب دست به وسيله آن مرتكب شده است: ( سيلى‏هايى كه به ناحق به مردم زده، اموالى كه به ناحق تصرف كرده، شهادتهايى كه به ناحق نوشته و امثال آن، )

و پاها به خصوص آن گناهانى شهادت مى‏دهند كه صاحب آن با خصوص آنها انجام داده است: ( لگدهايى كه به ناحق به مردم زده، قدم‏هايى كه به سوى خيانت و ظلم و سعايت و فتنه‏انگيزى و امثال آن برداشته است.)

و از همين جا روشن مى‏گردد كه هر عضوى به عمل مخصوص به خود شهادت مى‏دهد و گويا مى‏گردد .

و نام دست و پا در آيه شريفه از باب ذكر نمونه است و گرنه چشم و گوش و زبان و دندان، و هر عضو ديگر نيز به كارهايى كه به وسيله آنها انجام شده، شهادت مى‏دهند.

در جاى ديگر قرآن نام گوش و چشم و قلب را برده، و فرموده:” ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا،“ و در سوره حم سجده، آيه20 نام پوست بدن را آورده است.

در روايات اسلامي در كافى به سند خود از محمد بن سالم از امام ابى جعفر عليه‏السلام‏ روايت كرده كه در ضمن حديثى فرمود: اينكه در روز قيامت اعضاى بدن عليه آدمى شهادت مى‏دهد، مربوط به آدم مؤمن نيست، بلكه اين راجع به كسانى است كه: عذاب خدا بر آنان حتمى شده باشد، و اما مؤمن نامه عملش را به دست راستش مى‏دهند، همچنان كه خداى تعالى فرمود:” فمن اوتى كتابه بيمينه فاولئك يقرؤن كتابهم و لا يظلمون فتيلا - پس آن كسى كه نامه‏اش را به دست راستش دهد، اينگونه اشخاص خود كتاب خويشتن را مى‏خوانند، و ذره‏اى ظلم نمى‏شوند!

 آيه 65 سوره يس الميزان ج : 17 ص : 154

# مسئوليت گوش و چشم و دل در دنيا و شهادت آنها در قيامت

* ” وَ لا تَقْف مَا لَيْس لَك بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السمْعَ وَ الْبَصرَ وَ الْفُؤَادَ كلُّ أُولَئك كانَ عَنْهُ مَسئُولاً،
* دنبال چيزى را كه بدان علم ندارى مگير كه گوش و چشم و دل در باره همه اينها روزى مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.“

اين قسمت از آيه، علت نهى پيروى از غير علم را بيان مى‏كند و می فرماید: دنبال روى از چيزهائى كه علم به آنها ندارى نكن، زيرا خداى سبحان به زودى از گوش و چشم و فؤآد كه وسائل تحصيل علمند بازخواست مى‏فرمايد، و حاصل تعليل آنطور كه با مورد بسازد اين است كه گوش و چشم و فؤآد نعمتهائى هستند كه خداوند ارزانى داشته است تا انسان به وسيله آنها حق را از باطل تميز داده و خود را به واقع برساند، و به وسيله آنها اعتقاد و عمل حق تحصيل نمايد، و به زودى از يك يك آنها بازخواست مى‏شود كه آيا در آنچه كه كار بستى علمى به دست آوردى يا نه، و اگر به دست آوردى پيروى هم كردى يا خير ؟

مثلا از گوش مى‏پرسند آيا آنچه شنيدى از معلومها و يقينها بود يا هر كس هر چه گفت گوش دادى؟ و از چشم مى‏پرسند آيا آنچه تماشا مى‏كردى واضح و يقينى بود يا خير؟ و از قلب مى‏پرسند آنچه كه انديشيدى و يا بدان حكم كردى به آن يقين داشتى يا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزيرند كه حق را اعتراف نمايند، و اين اعضاء هم ناگزيرند حق را بگويند، و به آنچه كه واقع شده گواهى دهند، بنا بر اين بر هر فردى لازم است كه از پيروى كردن غير علم بپرهيزد، زيرا اعضاء و ابزارى كه وسيله تحصيل علمند به زودى عليه آدمى گواهى مى‏دهند، و مى‏پرسند آيا چشم و گوش و قلب را در علم پيروى كردى يا در غير علم؟ اگر در غير علم پيروى كردى چرا كردى؟ و آدمى در آن روز عذر موجهى نخواهد داشت!

آيه شريفه در معناى آيه زير است که می فرماید:

* ” حتى اذا ما جاؤها شهد عليهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا يعملون ... و ما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم و لا ابصاركم و لا جلودكم و لكن ظننتم ان الله لا يعلم كثيرا مما تعملون، و ذلكم ظنكم الذى ظننتم بربكم ارديكم فاصبحتم من الخاسرين،“

با اين تفاوت كه آيه مورد بحث، فؤآد را هم اضافه كرده و جزو گواهان عليه آدمى معرفى نموده، چون فؤآد همان است كه انسان هر چه را درك مى‏كند به وسيله آن درك مى‏كند و اين از عجيب‏ترين مطالبى است كه انسان از آيات راجع به محشر استفاده مى‏كند، كه خداى تعالى نفس انسانى انسان را مورد بازخواست قرار دهد و از او از آنچه كه در زندگى دنيا درك نموده بپرسد، و او عليه انسان كه همان خود اوست شهادت دهد!

پس كاملا روشن شد كه آيه شريفه از اقدام بر هر امرى كه علم به آن نداريم نهى مى‏فرمايد، چه اينكه اعتقاد ما جهل باشد و يا عملى باشد كه نسبت به جواز آن و وجه صحتش جاهل باشد، و چه اينكه ترتيب اثر به گفته‏اى داده كه علم به درستى آن گفتار نداشته باشد .

در اينجا جاى سؤالى باقى مى‏ماند كه چطور پرسش از اين اعضاء را منحصر به صورتى كرده كه آدمى دنبال غير علم را بگيرد و حال آنكه از آيه شريفه” اليوم نختم على افواههم و تكلمنا ايديهم و تشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون،“ برمى‏آيد كه اعضاء و جوارح آدمى، همه به زبان مى‏آيند، چه در آن عقايد و اعمالى كه پيروى از علم شده باشد، و چه در آنها كه پيروى غير علم شده باشد . در آيه مورد بحث مى‏خواهد بفرمايد گوش و چشم و فؤآد تنها در صورت پيروى غير علم مورد بازخواست قرار مى‏گيرند.

 آيه 36 سوره اسري الميزان ج : 13 ص : 129

# چگونه اعضاي بدن در روز حشرشهادت مي دهند؟

* ” وَ يَوْمَ يُحْشرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ‏،
* حَتى إِذَا مَا جَاءُوهَا شهِدَ عَلَيهِمْ سمْعُهُمْ وَ أَبْصرُهُمْ وَ جُلُودُهُم بِمَا كانُوا يَعْمَلُونَ‏،
* و روزى كه دشمنان خدا به طرف آتش محشور مى‏شوند در يكجا جمع مى‏گردند تا بعدى‏ها به قبلى‏ها ملحق شوند،
* تا آنكه نزديك آتش آيند آنجا گوش و چشم و پوست بدنشان به آنچه كرده‏اند شهادت مى‏دهند.“

شهادت دادن اعضاى بدن، و يا قواى بدن آدمى در روز قيامت به اين است كه آنچه از اعمال زشت كه از صاحبش ديده بشمارد و از آن خبر دهد، چون اگر تحمل شهادت، يعنى ديدن اعمال صاحبش در حين عمل و تشخيص اينكه اين عمل گناه است، نباشد، شهادت در قيامت معنا ندارد.

پس معلوم مى‏شود در دنيا اعضاى بدن آدمى، نوعى درك و علم و بينايى دارند. از كلمه شهادت نیز فهميده مى‏شود اعضاى بدن آدمى نوعى درك و شعور و زبان دارند.

از ظاهر آيه برمى‏آيد كه شهادت گوش و چشم عبارت است از گواهى دادن به آن مشهوداتى كه در دنيا تحمل كرده بودند، هر چند كه معصيت خود آن اعضا نباشد.

شهادت گوشها و چشمها با شهادت پوستها مختلف است، چون گوش و چشم مى‏توانند عليه ساير اعضا نيز شهادت دهند، هر چند كه خود آنها مباشرتى در آن گناه نداشته باشند، ولى پوست به خاطر نداشتن شنوايى و بينايى تنها مى‏تواند به گناهى شهادت دهد كه خودش آلت و ابزار انجام آن بوده باشد و به همين جهت است كه در آيه بعدى، اشخاص تنها به پوستها اعتراض مى‏كنند كه تو چرا عليه من شهادت دادى؟ يعنى تو كه چشم و گوش نيستى كه گناهان ساير اعضا را هم ببينى و بشنوى .

و مراد از ”جلود – پوستها“ از آنجايى كه در آيه شريفه قيدى برايش ذكر نشده، مطلق پوست بدن است كه مى‏تواند به خيلى از گناهان شهادت دهد، گناهانى كه جز با داشتن پوست بدن انجام نمى‏شود، مانند زنا و امثال آن .

” قالوا انطقنا الله الذي أنطق كل شى‏ء ...،“ شهادت اعضاى يك مجرم، در حقيقت نطق و تكلم واقعى است كه از علمى ناشى شده كه قبلا آن را تحمل كرده است، به دليل اينكه خود اعضاء مى‏گويند:” انطقنا الله - خدا ما را به زبان آورد.“

” الذي انطق كل شى‏ء “ در اين جمله اعضاى مجرمين، خدا را مى‏ستايند به اينكه او است كه تمامى موجودات را به زبان مى‏آورد، و نيز اشاره مى‏كند به اينكه مساله نطق اختصاص به اعضاى بدن ندارد، تا تنها از آنها بپرسند كه چرا شهادت داديد، بلكه عمومى است، و شامل تمام موجودات مى‏شود، و علت آن هم خداى سبحان است .

 آيه 19 و 21 سوره فصلت الميزان ج : 17 ص : 573

# مفهوم تكلم و گواهي اعضاي بدن در روز حشر

از كلام خداى تعالى چنين ظاهر مى‏شود كه تمامى موجودات داراى علم هستند، از آن جمله در آيه: ” و ان من شى‏ء الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم،“ جملة ” و لكن لا تفقهون - تسبيح آنها را نمى‏فهميد،“ بهترين دليل است بر اينكه منظور از تسبيح موجودات، تسبيح ناشى از علم و به زبان قال است، چون اگر مراد زبان حال موجودات و دلالت آنها بر وجود صانع بود، ديگر معنا نداشت بفرمايد: شما تسبيح آنها را نمى‏فهميد .

و از اين قبيل است آيه شريفه فقال لها و للأرض ائتيا طوعا او كرها قالتا آتينا طائعين .

 و نيز از اين قبيل است آياتى كه دلالت مى‏كند بر شهادت دادن اعضاى بدن انسانها و به زبان آمدن و سخن گفتنشان با خدا، و پاسخ دادن به سؤالات او، كه اعضا مى‏گويند:” أنطقنا الله الذي أنطق كل شى‏ء ....“

در اينجا ممكن است كسى بگويد: اگر غير از انسان و حيوان، ساير موجودات از نباتات و جمادات هم شعور و اراده داشته باشند، بايد آثار اين شعور از آنها نيز بروز كند و همان آثارى كه انسانها و حيوانات از خود نشان مى‏دهند، آنها نيز نشان دهند، اينها داراى علمند، و فعل و انفعالهاى شعورى دارند، آنها نيز بايد داشته باشند، و حال آنكه مى‏دانيم ندارند؟ در پاسخ مى‏گوييم: هيچ دليلى نداريم بر اينكه علم داراى يك سنخ است تا وقتى مى‏گوييم: نباتات و جمادات هم شعور دارند، آثار شعور واقع در انسان و حيوان نيز از آنها بروز كند .

ممكن است شعور هم براى خود مراتبى داشته باشد و به خاطر اختلاف مراتب، آثارش نيز مختلف گردد. علاوه بر اينكه آثار و اعمال عجيب و متقنى كه از نباتات و ساير انواع موجودات طبيعى در عالم مشهود است، هيچ دست كمى از اتقان و نظم و ترتيبى كه در آثار موجودات زنده مانند انسان و حيوان مى‏باشد، ندارد .

 الميزان ج : 17 ص : 579

# شاهدين اعمال در دنيا، و شهادت بر اعمال درقيامت

* ” فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد، و جئنا بك على هؤلاء شهيدا،
* پس چگونه‏اند، وقتى كه ما از هر امتى شهيدى بياوريم،

 و تو را هم شهيد بر اينان بياوريم؟ “

” و يوم نبعث من كل امة شهيدا، ثم لا يؤذن للذين كفروا، و لا هم يستعتبون،“ و روزي كه از هر امتى شهيدى مبعوث كنيم و ديگر به آنان كه كافر شدند اجازه داده نشود و عذرشان پذيرفته نشود.

” و وضع الكتاب و جى‏ء بالنبيين، و الشهداء،

 و كتاب را مى‏گذارند، و انبياء و شهداء را مى‏آورند.“

در اين آيات شهادت مطلق آمده، و از ظاهر همه مواردش بر مى‏آيد كه منظور از شهادت، شهادت بر اعمال امتها، و نيز بر تبليغ رسالت است، همچنانكه آيه:

” فلنسئلن الذين أرسل اليهم، و لنسئلن المرسلين،

سوگند كه از مردمى كه فرستادگان به سويشان گسيل شدند، و نيز از فرستادگان پرسش خواهيم كرد! “

نيز به اين معنا اشاره مى‏كند، چون هر چند كه اين پرسش در آخرت و در قيامت صورت مى‏گيرد، ولى تحمل اين شهادت در دنيا خواهد بود، همچنانكه آيه:

” و كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم، فلما توفيتنى، كنت انت الرقيب عليهم، و انت على كل شى‏ء شهيد،

من تا در ميانه آنان بودم شاهد بر آنان بودم، ولى همينكه مرا ميراندى، ديگر خودت مراقب آنان بودى، و تو بر هر چيزى شهيد و مراقبى!“

نيز آيه:

” و يوم القيمة يكون عليهم شهيدا،

روز قيامت عيسى بر مردم خود گواه است.“

همين معنا را دست مي دهد .

**شهادت،** عبارت است از تحمل - ديدن - حقايق اعمال، كه مردم در دنيا انجام مى‏دهند، چه آن حقيقت سعادت باشد چه شقاوت چه رد، و چه قبول، چه انقياد، و چه تمرد، و سپس در روز قيامت بر طبق آنچه ديده شهادت دهد، روزى كه خداي تعالى از هر چيز استشهاد مى‏كند، حتى از اعضاء بدن انسان شهادت مى‏گيرد، روزى كه رسول مى‏گويد:

” يا رب ان قومى اتخذوا هذا القرآن مهجورا،

پروردگارا امت من اين قرآن را متروك گذاشتند .“

معلوم است كه چنين مقام كريمى شان همه امت نيست، چون كرامت خاصه‏ايست براى اولياء طاهرين از ايشان، و اما صاحبان مرتبه پائين‏تر از اولياء كه مرتبه افراد عادى و مؤمنين متوسط در سعادت است، چنين شهادتى ندارند.

 كمترين مقامى كه اين شهداء - يعنى شهداى اعمال - دارند، اين است كه در تحت ولايت خدا، و در سايه نعمت اويند، و اصحاب صراط مستقيم هستند.

پس مراد از شهيد بودن امت، اين است كه شهداء نامبرده و داراى آن خصوصيات، در اين امت هستند. در اين امت كسانى هستند كه شاهد بر مردم باشند، و رسول، شاهد بر آنان باشد.

ولي آيه زير:

” و الذين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم،

 كسانى كه به خدا و فرستادگانش ايمان مى‏آورند،

 آنان نزد پروردگارشان صديقين و شهداء هستند.“

دلالت دارد بر اينكه چنين كسانى نزد پروردگارشان يعنى در قيامت از شهداء خواهند بود، پس معلوم مى‏شود در دنيا داراى اين مقام نيستند.

**شهادت بر اعمال،** بطورى كه از كلام خداى تعالى بر مى‏آيد، مختص به شهيدان از مردم نيست، بلكه هر كسى و هر چيزى كه كمترين ارتباطى با اعمال مردم دارد، او نيز در همان اعمال شهادت دارد، مانند ملائكه، و زمان، و مكان، و دين، و كتاب، و جوارح بدن، و حواس، و قلب كه همگى اينها شاهد بر مردم هستند.

و از خود كلمه **شهادت** فهميده مى‏شود: آن شاهدى كه از ميانه نامبردگان در روز قيامت حاضر مى‏شود، شاهدى است كه در اين نشئه دنيوى نيز حضور دارد و يك نحوه حياتى دارد كه بوسيله آن، خصوصيات اعمال مردم را درك مى‏كند و خصوصيات نامبرده در او نقش مى‏بندد.

 الميزان ج : 1 ص : 483

# شهادت دادن رسول الله در قيامت

* ” يَأَيهَا النَّبىُّ إِنَّا أَرْسلْنَك شاهِداً وَ مُبَشراً وَ نَذِيراً،
* وَ دَاعِياً إِلى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُّنِيراً،
* اى پيامبر ما تو را شاهد بر امت، و نويدبخش و زنهارده آنان قرار داديم،
* و قرارت داديم كه دعوت كننده به اذن خدا، و چراغى نور بخش باشى.“

 رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ در دنيا شاهد بر اعمال امت است، و آنچه امت مى‏كنند او تحمل نموده روز قيامت آن را اداء مى‏كند، بعد از او امامان شاهد امت هستند، و آن جناب شاهد شاهدان است .

 آيه 45و46 سوره احزاب الميزان ج : 16 ص : 494

# شاهدين اعمال از هر امت، و شهادت رسول الله به امت خود

* ” فَكَيْف إِذَا جِئْنَا مِن كلّ‏ِ أُمَّةِ بِشهِيدٍ وَ جِئْنَا بِك عَلى هَؤُلاءِ شهِيداً. يَوْمَئذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصوُا الرَّسولَ لَوْ تُسوَّى بهِمُ الأَرْض وَ لا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً،
* چه حالى خواهند داشت در آن روزى كه از هر امتى گواهى بياوريم، و تو را نيز به عنوان گواه بر اين امت حاضر سازيم؟ در آن روز كسانى كه كفر ورزيدند و رسول را نافرمانى كردند آرزو مى‏كنند اى كاش با خاك يكسان شده بوديم، و پيام خدا را كتمان نمى‏كرديم!“

روز قيامت همه چيز مردم براى خداى تعالى بروز مى‏كند، چيزى از آنان براى خدا پوشيده نمى‏ماند، زيرا تمام اعمالى كه كرده‏اند نزد خدا ظاهر مى‏شود، و قهرا با حضور اعمالشان، احوالشان نيز معلوم مى‏شود، و علاوه بر اين اعضاى بدنشان و همچنين انبيا و ملائكه و ديگران همه عليه آنان شهادت مى‏دهند، و خود خدا نيز در ماوراى همه آن گواهان محيط بر آنان خواهد بود، در اين هنگام است كه آرزو مى‏كنند اى كاش وجود نمى‏داشتند، و با مشاهده اين همه شهادت و اين همه رسوايى ديگر جايى براى حاشا كردن نمى‏بينند، خودشان نيز به همه كارهاى زشت خود اقرار مى‏كنند .

و اما اينكه در جاى ديگر فرموده:” يوم يبعثهم الله جميعا فيحلفون له كما يحلفون لكم- روزى كه خدا همه آنان را مبعوث كند، براى خدا سوگند مى‏خورند، همانطور كه براى شما سوگند مى‏خورند و در مقام حاشا كردن بر مى‏آيند،“ اين حاشا كردن منافاتى با مطلب اين جا ندارد، زيرا گفتيم در آن روز همه باطن آنها ظهور مى‏كند يكى از امور باطنى آنان ملكه دروغگويى آنان است، آنروز اين ملكه نيز بروز مى‏كند، و با اين كه همه حقايق را از پرده برون افتاده مى‏بينند، باز دروغ مى‏گويند، و اين دروغگويى ظهور همان ملكه است، نه اين كه بخواهند حقايق را پنهان بدارند، چون گفتيم آن روز، روز بروز حقايق است، روزى است كه چيزى بر خدا پوشيده نيست، پس اين دروغشان در زمانى است كه همه باطنشان ظاهر شده، و ديگر كتمان معنا ندارد .

امير المؤمنين عليه‏السلام‏ در خطبه‏اى كه اوضاع وحشتناك روز قيامت را توصيف مى‏كرد فرمود: آن روز بر دهن‏ها مهر مى‏زنند، ديگر كسى سخن نمى‏گويد، بلكه دستها به سخن در مى‏آيند، پاها خود شهادت مى‏دهند، پوست ‏هاى بدن سخن مى‏گويند، كه در دنيا چه كردند ، در نتيجه ” لا يكتمون الله حديثا،“ هيچ كس نمى‏تواند جريانى را از خداى تعالى پنهان بدارد .

 آيه 41و42 سوره نساء الميزان ج : 4 ص : 566

# حقيقت اعمال، و شاهدين آن در دنيا و در قيامت

* ” وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسيرَى اللَّهُ عَمَلَكمْ وَ رَسولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سترَدُّونَ إِلى عَلِمِ الْغَيْبِ وَ الشهَدَةِ فَيُنَبِّئُكم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ‏،
* بگو ( هر چه مى‏خواهيد) بكنيد كه خدا عمل شما را خواهد ديد، و همچنين رسول او و مؤمنان نيز، بزودى شما را بسوى داناى غيب و شهود مى‏برند، و خدا شما را از اعمالى كه مى‏كرديد خبر مى‏دهد.“

جمله:” بزودى شما را بسوى داناى غيب و شهود مى‏برند، وخدا شما را از اعمالى كه مى‏كرديد خبر مى‏دهد،“ دلالت مى‏كند بر اينكه اولا جمله:” خدا عمل شما را خواهد ديد، “ ناظر به قبل از بعث و قيامت و مربوط به دنيا است، چون مى‏فرمايد سپس برمى‏گرديد به عالم غيب و شهادت، پس معلوم مى‏شود اين ديدن قبل از برگشتن به عالم قيامت و مربوط به دنيا است .

و ثانيا منافقين( مورد نظر آیه) تنها در روز قيامت به حقيقت اعمال خود واقف مى‏شوند، و اما قبل از آن تنها و تنها ظاهر اعمال را مى‏بينند.

وقتى علم منافقين به حقايق اعمالشان را منحصر كرده به روز قيامت، آنهم به خبر دادن خدا به ايشان، و از سوى ديگرى فرموده كه خدا و رسول و مؤمنين قبل از روز قيامت و در همين دنيا اعمال ايشان را مى‏بينند، و در اين ديدن خودش را با پيغمبرش و عده ديگر (مؤمنين) ذكر كرده، چنين مى‏فهميم كه منظور از آن، ديدن حقيقت اعمال منافقين است، و قهرا منظور از اين مؤمنين، آن افراد انگشت‏شمارى از مؤمنين هستند كه شاهد اعمالند، نه عموم مؤمنين، آن افرادى كه آيه شريفه:” و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا،“ بدانها اشاره مى‏كند.

اين آيه مردم را وادار مى‏كند به اينكه مواظب كارهاى خود باشند و فراموش نكنند كه براى اعمال نيك و بدشان حقايقى است كه به هيچ وجه پنهان نمى‏ماند، و براى هر يك يك افراد بشر مراقب‏هائى هست كه از اعمال ايشان اطلاع يافته، حقيقت آن را مى‏بينند، و آن مراقبان عبارتند از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ و مؤمنينى كه شهداى اعمال بندگانند، و خدا از وراى ايشان محيط است، پس هم خداى تعالى آن اعمال را مى‏بيند و هم آنها، و به زودى خدا در قيامت براى خود صاحبان اعمال هم پرده از روى آن حقايق برمى‏دارد، همچنانكه فرموده:” لقد كنت فى غفلة من هذا فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد.“

پس ، فرق بسيار بزرگى است ميان اينكه انسان عملى را در خلوت انجام دهد و كسى از آن خبردار نشود، و ميان آن عملى كه در برابر چشم عده‏اى تماشاگر مرتكب شود، آنهم با اينكه خودش مى‏داند كه چنين تماشاگرانى او را تماشا مى‏كنند.

 آيه 105سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 513

# شهود بر اعمال و حضور اشياء نزد خدا

* ” وَ مَا تَكُونُ فى شأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِن قُرْءَانٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلا كنَّا عَلَيْكمْ شهُوداً إِذْ تُفِيضونَ فِيهِ وَ مَا يَعْزُب عَن رَّبِّك مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فى الأَرْضِ وَ لا فى السمَاءِ وَ لا أَصغَرَ مِن ذَلِك وَ لا أَكْبرَ إِلا فى كِتَبٍ مُّبِينٍ‏،
* **تو اى پيامبر در هيچ وضعى قرار نمى‏گيرى و از ناحيه خدا هيچ آيه‏اى از قرآن نمى‏خوانى و شما عموم مردم هيچ عملى انجام نمى‏دهيد، مگر آنكه ما (خدا و فرشتگانش) بر بالاى سرتان به شهادت ايستاده‏ايم، مى‏بينيم چگونه در كارتان فرو رفته و سرگرميد، از علم پروردگار تو حتى هم وزن ذره‏اى پوشيده نيست، نه در زمين و نه در آسمان، و هيچ كوچكتر و يا بزرگترى از آن نيست مگر آنكه در كتابى روشن ضبط است.“**

شهود و گواهان بر اعمال شما تنها خداى تعالى نيست، بلكه بسيارند، هم ملائكه شاهدند و هم مردم، و خداى تعالى هم در ماوراى اينها محيط بر شما است.

سلطنت و احاطه تام الهى كه بر اعمال واقع مى‏شود، شهادت و علمى است به كامل‏ترين وجهش، و شهادت و علمى است بر كل اعمال و بر همه جهات اعمال، و احدى از خلائق از آن مستثناء نيست، نه هيچ پيامبرى، نه هيچ مؤمنى و نه هيچ مشركى، شهادت و علمى است كه هيچ عملى از اعمال نيز از آن مستثناء نيست، پس مبادا كسى توهم كند كه از اعمال رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ چيزى بر خداى تعالى پوشيده مى‏ماند و در روز قيامت به حساب اعمال آن جناب رسيدگى نمى‏شود، نه، شخص رسول خدا هم بايد همين اعتقاد را درباره پروردگارش داشته و مراقب اعمال خود باشد.

” و ما يعزب عن ربك من مثقال ذرة ...،“ اين تعبير اشاره دارد به اينكه همه اشياء عالم نزد خداى تعالى حاضرند، و هيچ چيز از ساحت مقدس او غايب نيست، و او هر چيزى را در كتابى حفظ و ضبط كرده و از آن كتاب چيزى زايل نمى‏شود.

 آيه 61سوره يونس الميزان ج : 10 ص : 128

# غافل نبودن خدا از اعمال بندگان

* ” وَ مَا كُنتُمْ تَستَترُونَ أَن يَشهَدَ عَلَيْكُمْ سمْعُكمْ وَ لا أَبْصرُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ وَ لَكِن ظنَنتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا يَعْلَمُ كَثِيراً مِّمَّا تَعْمَلُون،
* و شما كه گناه خود را پنهان مى‏كرديد از اين جهت نبود كه از شهادت گوش و چشم و پوست خود پروا داشتيد بلكه خيال مى‏كرديد كه خدا از بسيارى از كارهايتان بى‏خبر است؟“

انسان هر جا و به هر حال كه باشد خدا با اوست، و هر عملى كه انجام دهد خدا با عملش هم هست و هر عضوى از اعضاى خود را كه بكار بزند، و هر سبب و ابزارى هم كه بكار ببندد، و هر طريقه‏اى را هم كه اتخاذ بكند، خداى عز و جل با آن عضو و آن سبب و آن طريقه نيز هست، و بدين جهت است كه مى‏فرمايد: ” و هو معكم اينما كنتم،“ و نيز فرموده:” ا فمن هو قائم على كل نفس بما كسبت،“ و نيز فرموده: ” ان ربك لبالمرصاد ! “

از اينجا نتيجه مى‏گيريم كه انسان - كه همواره اعمالى انجام مى‏دهد - در بين كمينگاه‏هاى بسيارى قرار دارد، و پروردگارش از هر سو او را مى‏بيند و مراقب و ناظر اوست، پس كسى كه مرتكب گناه مى‏شود، در همان حالى كه سرگرم كار زشت خويش است، و از خداى خود غافل، و نسبت به مقام پروردگارش در جهلى عظيم فرو رفته و دارد به ساحت قدس او بى اعتنايى مى‏كند در همان حال پروردگارش او را مى‏بيند، گناهش را، و غفلتش را، و بى‏اعتنايى‏اش به مقام ربوبيتش را ناظر و مراقب است .

پس جمله ” و ما كنتم تستترون،“ استتار و پوشيدگى بندگان را كه در دنيا در حال معصيتند، نفى مى‏كند و مى‏فرمايد: در آن حال به هيچ وجه نمى‏توانيد خود را از نظر خدا بپوشانيد!

” و لكن ظننتم ان الله لا يعلم،“ شما گمان نكرده بوديد كه اعضاى بدنتان از اعمال شما خبر ندارند، بلكه گمان مى‏كرديد حتى خدا هم از اعمالتان خبر ندارد و اين بيان توبيخ مشركين و يا عموم گنهكاران مجرم است كه در روز قيامت از ناحيه خدا به آنان گفته مى‏شود.

 آيه 24 سوره فصلت الميزان ج : 17 ص : 583

# روزي كه زمين شهادت مي دهد!

* ” إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْض زِلْزَالها، وَ أَخْرَجَتِ الأَرْض أَثْقَالَهَا،
* وَ قَالَ الانسنُ مَا لها، يَوْمَئذٍ تحَدِّث أَخْبَارَهَا، بِأَنَّ رَبَّك أَوْحَى لَهَا،
* يَوْمَئذٍ يَصدُرُ النَّاس أَشتَاتاً لِّيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ‏،
* فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ‏،
* وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شرًّا يَرَهُ‏،
* وقتى كه زمين آن زلزله مخصوصش را آغاز مى‏كند،
* و زمين آنچه از مردگان در شكم دارد بيرون مى‏ريزد،
* و انسانها از در تعجب مى‏پرسند: زمين را چه شده است؟
* در آن روز زمين اخبار و اسرار خود را شرح مى‏دهد،
* آرى پروردگار تو به وى وحى كرده كه به زبان آيد و اسرار را بگويد،
* در آن روز مردم يك جور محشور نمى‏شوند بلكه طايفه‏هايى مختلفند تا اعمال هر طايفه‏اى را به آنان نشان دهند،
* پس هر كس به سنگينى يك ذره عمل خيرى كرده باشد آن را مى‏بيند،
* و هر كس به سنگينى يك ذره عمل شرى كرده باشد آن را خواهد ديد.“

” يومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحى لها،“ معناى جمله اين است كه: زمين به سبب اينكه پروردگار تو به آن وحى كرده و فرمان داده تا سخن بگويد از اخبار حوادثى كه در آن رخ داده سخن مى‏گويد، پس معلوم مى‏شود زمين هم براى خود شعورى دارد، و هر عملى كه در آن واقع مى‏شود مى‏فهمد، و خير و شرش را تشخيص مى‏دهد، و آن را براى روز اداى شهادت تحمل مى‏كند، تا روزى كه به او اذن داده شود، يعنى روز قيامت شهادت خود را ادا كرده، اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد .

از آيه” و ان من شى‏ء الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم،“ و نيز در آيه” قالوا انطقنا الله الذى انطق كل شى‏ء،“ بر می آید كه حيات و شعور در تمامى موجودات جارى است، هر چند كه ما از نحوه حيات آنها بى‏خبر باشيم .

” يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم،“ مراد از صادر شدن مردم در قيامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوى منزلهاشان كه يا بهشت است و يا آتش مى‏باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگارى از اهل شقاوت و هلاكت متمايز مى‏شوند، تا اعمال خود را ببينند، جزاى اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلكه داخل در آن جزايشان كنند، و يا به اينكه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ايشان نشان دهند.

**فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يـره !**

**و من يعمل مثقال ذرة شرا يره !**

 آيه 1 تا آخر سوره زلزال الميزان ج 20 ص 581

# روزي كه از هر امتي گواهي مبعوث مي شود!

* ” وَ يَوْمَ نَبْعَث مِن كلّ‏ِ أُمَّةٍ شهِيداً ثُمَّ لا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كفَرُوا وَ لا هُمْ يُستَعْتَبُونَ‏،
* روزى كه از هر امتى گواهى برانگيزيم آن وقت به كسانى كه كافر بوده‏اند نه اجازه دهند، نه به مقام اعتذار آيند.“

مراد از اين شهداء كه خدا هر يك را از يك امتى مبعوث مى‏كند، گواهان اعمال است كه حقايق اعمال امت خود را ضبط كرده‏اند، و در آن روز از ايشان استشهاد مى‏شود، و ايشان شهادت مى‏دهند.

از لفظ آيه شريفه هيچ بر نمى‏آيد كه مراد از شهيد هر امت، پيغمبر آن امت است، و نيز بر نمى‏آيد كه مراد از امت، امت آن پيغمبر است، بلكه احتمال هم مى‏رود كه مراد از شهيد، غير از پيغمبر و شخصى نظير امام باشد، همچنانكه آيه سوره بقره و همچنين آيه” و جى‏ء بالنبيين و الشهداء،“ دليل بر اين احتمال است، و بنا بر اين، مراد از” بكل امة،“ امت و اهل زمان هر شهيد برانگيخته شده خواهد بود.

ذكر مبعوث كردن شهيد هر امت دليل بر اين است كه شهيدان و گواهان مورد بحث، عليه امت خود شهادت مى‏دهند كه در دنيا چه كارهايى كردند، و نيز قرينه است بر اينكه لابد مراد از اينكه فرمود به كفار اجازه داده نمى‏شود اين است كه اجازه سخن گفتن و عذر خواستن داده نمى‏شود، و اگر اجازه‏شان نمى‏دهند براى اين است كه زمينه و فرصت براى اداى شهادت شهود فراهم شود، خلاصه امت ساكت شوند تا گواهان، گواهى خود را بدهند، همچنانكه آيات ديگرى نيز اشاره‏اى بر اين دارد مانند آيه:” اليوم نختم على افواههم و تكلمنا ايديهم و تشهد ارجلهم،“ و آيه ” هذا يوم لا ينطقون، و لا يؤذن لهم فيعتذرون.“

 آيه 84 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 460

# روزي كه رسول الله”ص“ شهادت مي دهد!

* ” وَ يَوْمَ نَبْعَث فى كلّ‏ِ أُمَّةٍ شهِيداً عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِك شهِيداً عَلى هَؤُلاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْك الْكِتَب تِبْيَناً لِّكلّ‏ِ شىْ‏ءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشرَى لِلْمُسلِمِين،
* روزى باشد كه از هر امتى گواهى بر عليه خودشان برانگيزيم و ترا برعليه اينان گواه آريم، اين كتابى كه بر تو نازل كرده‏ايم توضيح همه چيز و هدايت و رحمت و بشارت مسلمانان است!“

اينكه فرمود:” و يوم نبعث فى كل امة شهيدا عليهم من انفسهم،“ دلالت مى‏كند بر اينكه خداوند در هر امتى يك نفر را مبعوث مى‏كند تا در باره عمل امت شهادت دهد، و اين بعث، غير بعث به معناى زنده كردن مردگان براى حساب است، بلكه بعثى است بعد از آن بعث، و اگر مبعوث هر امتى را از خود آن امت قرار داد براى اين است كه حجت تمام‏تر و قاطع‏تر باشد و عذرى باقى نگذارد.

جمله” و جئنا بك شهيدا على هؤلاء،“ افاده مى‏كند كه: رسول خدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله ‏وسلّم‏ گواه بر اينان است.

مفسرين استظهار كرده‏اند كه مراد از هؤلاء- اينان امتش باشد، و نيز تمامى افراد بشر كه آن جناب مبعوث به ايشان شده، از زمان عصر خود تا روز قيامت كه به ايشان مبعوث شده، چه معاصرينش و چه آيندگان، چه حاضرين در زمان حضرتش و چه غايبين، همه و همه امت اويند، و او شاهد بر همه آنان است.

 آيه 89 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 465

# استنكاف مشرکین از شهادت بر شراكت بت ها در الوهيت

* ” ... وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شرَكاءِى قَالُوا ءَاذَنَّك مَا مِنَّا مِن شهِيدٍ،
* ... و روزى كه از راه دور از ايشان مى‏پرسد كجايند شريكان من؟ در پاسخ مى‏گويند ما اعلام مى‏داريم كه هيچ يك از ما به داشتن شريك براى تو گواهى نمى‏دهد.“

روزى كه خداى تعالى مشركين را از دور صدا مى‏زند: كجا هستند شريكان من؟ - يعنى آن سنگ و چوبهايى كه شما شريك من مى‏پنداشتيد؟ مى‏گويند: اينكه به تو اعلام مى‏كنيم كه احدى از ما نيست كه عليه تو به وجود شركايى شهادت و گواهى دهد. آرى در آن روز آن خدايانى كه در دنيا به جاى خدا مى‏خواندند از نظر ايشان غايب مى‏شوند، و يقين مى‏كنند كه ديگر هيچ گريزگاهى از عذاب ندارند.

 آيه 47 سوره فصلت الميزان ج : 17 ص : 609

# شهادت اشهاد و مفهوم لعنت آنان در آخرت

* ” و يقول الاشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم،
* اشهاد در آن روز مى‏گويند: اينها آن كسانى‏اند كه در دنيا به پروردگار خود دروغ بستند!“

اين آيه بيان شهادتى است از گواهان عليه مشركين كه به خداى تعالى افتراء بستند كه در حقيقت از ناحيه شهادت اشهاد عليه آنان مسجل مى‏شود كه آنان مفترى بودند، چون آنجا موقفى است كه جز حق چيزى گفته نمى‏شود، و كسى را نيز از گفتن حق و اعتراف و قبول حق چاره و مفرى نيست.

* ” الا لعنة الله على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله ...،“

اين كلام گواهان كه خداى تعالى آن را حكايت كرده تثبيت دورى از رحمت خدا از ناحيه گواهان است براى ستمكاران و مسجل كردن عذاب است براى آنان، نه اينكه نظير لعنت و رحمت دنيايى، صرف نفرين و دعا ست.

براى اينكه دنيا دار عمل است و قيامت روز جزاء، پس هر لعنت و رحمتى كه در قيامت باشد خارجيت آن است نه لفظ و آرزوى آن .

 آيه 18 سوره هود الميزان ج : 10 ص : 279

**فصل چهارم**

پاداش و کیفر اعمال

### قسمت اول: اصول اولیه کیفر و پاداش الهی

# قانون کلی جزا در دنیا و آخرت

* ” مَنْ عَمِلَ صلِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيهَا ثمَّ إِلى رَبِّكمْ تُرْجَعُون،
* هر كس عمل صالح كند به نفع خود كرده و هر كس بدى كند عليه خود كرده و سپس همگى به سوى پروردگارتان برمى‏گرديد.“

اعمال هرگز بى اثر رها نمى‏شود، بلكه هر كس عملى صالح كند از آن بهره‏مند مى‏شود، و هر كس عملى زشت كند از آن متضرر مى‏گردد. و بعد همگى شما بسوى پروردگارتان مراجعه خواهيد نمود، و او بر حسب اعمالى كه كرده‏ايد جزايتان مى‏دهد، اگر اعمالتان خير باشد جزاى خير، و اگر شر باشد جزاى شر مى‏دهد.

 آيه 14 سوره جاثيه الميزان ج : 18 ص : 249

# برگشت اثر دنيوي و اخروي اعمال به خود انسان

* ” إِنْ أَحْسنتُمْ أَحْسنتُمْ لأَنفُسِكمْ وَ إِنْ أَسأْتمْ فَلَهَا...،
* اگر نيكى و احسان كرديد بخود كرده و اگر بدى و ستم كرديد باز بخود كرده‏ايد...!“

هر يك از احسان و اسائه شما مختص به خود شما است، بدون اين كه به ديگران چيزى از آن بچسبد، و اين خود سنت جاريه خداست كه اثر و تبعه عمل هر كسى را، چه خوب و چه بد، به خود او برمى‏گرداند.

آيه، در مقام بيان اين معنا است كه اثر هر عمل- چه خوب و چه بد- به صاحبش برمى‏گردد، نه اينكه بخواهد اين معنا را برساند كه كار نيك به نفع صاحبش و كار زشت به ضرر او تمام مى‏شود.

 اينكه اثر هر عملى به عاملش بر مى‏گردد از نظر قرآن كريم مربوط به آثار اخروى اعمال است كه به هيچ وجه به غير صاحب عمل ربطى ندارد، و در اين باره فرموده است: ”من كفر فعليه كفره و من عمل صالحا فلانفسهم يمهدون.“

و اما آثار دنيوى اعمال چنان نيست كه به غير فاعل نرسد بلكه در صورتى كه خدا بخواهد به عنوان انعام و يا عذاب و يا امتحان اثر عمل شخصى را به شخص ديگر نيز مى‏رساند بنا بر اين اينطور نيست كه هر فاعلى بتواند به طور دائم اثر فعل خود را به ديگرى برساند، مگر همان احيانا كه گفتيم مشيت خدا بر آن تعلق گرفته باشد، و اما خود فاعل اثر فعلش دائما و بدون هيچ تخلفى به خودش برمى‏گردد.

بنا بر اين نيكوكار سهمى از عمل نيك و بدكار سهمى از عمل بد خود دارد، همچنانكه فرمود:” فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره،“ پس اثر فعل از فاعلش جدا نمى‏شود، و بطور دائم هم به غير او نمى‏رسد.

 الميزان ج : 13 ص : 54

# دريافت عين عمل بعنوان جزا

* ” يَوْمَ تَأْتى كلُّ نَفْسٍ تجَدِلُ عَن نَّفْسِهَا وَ تُوَفى كلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَت وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ‏،
* روزى بيايد كه هر كس، گرفتار دفاع از خويشتن است و به هر كس هر چه كرده تمام دهند و ايشان ستم نبينند.“

آمدن نفس در قيامت كنايه از حضور نفس در محضر ملك ديان است، همچنان كه فرموده:” فانهم لمحضرون.“ و مجادله نفس از خودش به معناى دفاع از خويشتن است

كلمه توفى به معناى دادن حق بطور تمام است، بدون خردلى كم و كاست، و در اين جمله توفيه را متعلق بر خود عمل كرده و فرموده: ” ماعملت “ يعنى خود عملش را بدون كم و كاست به او مى‏دهند، پس مى‏فهماند كه پاداش و كيفر آن روز خود عمل است بدون اينكه در آن تصرفى كرده و تغيير داده باشند يا عوض كرده باشند، و در اين كمال عدالت است، چون چيزى بر آنچه مستحق است اضافه نكرده و چيزى از آن كم نمى‏كنند، و بهمين جهت دنبالش اضافه فرموده:” و هم لا يظلمون - و ايشان ظلم نمى‏شود. “

بنا بر اين ، در آيه شريفه به دو نكته اشاره رفته است:

نكته اول اينكه: هيچ كس در قيامت از شخصى ديگر دفاع نمى‏كند، بلكه تنها و تنها به دفاع از خود اشتغال دارد، ديگر مجالى برايش نمى‏ماند كه به غير خود بپردازد و غم ديگرى را بخورد، و اين نكته در آيه:” يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئا،“ و نيز در آيه:” يوم لا ينفع مال و لا بنون يوم لا بيع فيه و لا خلة و لا شفاعة،“ خاطر نشان شده است .

نكته دوم اينكه: دفاعى كه هر كس از خودش مى‏كند سودى ندارد، و آنچه را كه سزاوار او است از او دور نمى‏كند، براى اينكه سزائى كه به او مى‏دهند خود عمل اوست، و ديگر معنا ندارد كه نسبت عمل كسى را از او سلب كنند، و اينگونه سزا دادن هيچ شائبه ظلم ندارد.

###  آيه 111 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 513

# پاداش بهترين عمل براي هر عمل صالح

* ” لِيَجْزِيهُمُ اللَّهُ أَحْسنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشاءُ بِغَيرِ حِساب،
* تا خدا بهتر از آنچه كردند پاداششان دهد و از كرم خويش افزونشان كند و خدا هر كه را بخواهد بى حساب روزى مى‏دهد.“

خداى تعالى به انسانها در مقابل هر عمل صالحى كه در هر باب كرده‏اند پاداش بهترين عمل در آن باب را مى‏دهد، و برگشت اين حرف به اين مى‏شود كه خدا عمل ايشان را پاك مى‏كند، تا بهترين عمل شود و بهترين پاداش را داشته باشد، به عبارتى ديگر در اعمال صالح ايشان خرده‏گيرى نمى‏كند، تا باعث نقص عمل و انحطاط ارزش آن شود، در نتيجه عمل حَسَن ايشان احسن مى‏شود.

آيه38 سوره نور الميزان ج : 15 ص : 179

# مفهوم دادن پاداش عمل برتر به همه اعمال

* ” وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسنَ الَّذِى كانُوا يَعْمَلُونَ‏،
* و كسانى كه ايمان آوردند و عمل صالح كردند ما گناهان ايشان را از ايشان محو مى‏كنيم و به طور مسلم پاداش بهتر از آنچه مى‏كردند مى‏دهيم.“

اينكه فرمود: ايشان را به بهترين آنچه عمل كرده‏اند جزاء مى‏دهد معنايش اين است كه: آن قدر درجه ايشان را بالا مى‏برد كه مناسب بهترين اعمال ايشان باشد و يا اين است كه: در هنگام حساب در اعمالى كه كرده‏اند خرده‏گيرى ننموده، جهات نقص و عيبى كه در آنها است به حساب نياورند، در نتيجه با همه آنها معامله بهترين عمل از نوع خودش را بكنند، مثلا نمازشان را به جاى بهترين نماز بپذيرند، هر چند كه مشتمل بر جهات نقص و بديهايى باشد، و همچنين هر عمل ديگر.

 آيه 7 سوره عنكبوت الميزان ج : 16 ص : 153

# نتيجه نوشتن و حفظ اعمال در قيامت

* ” إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ‏،
* وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِى جَحِيم، يَصلَوْنهَا يَوْمَ الدِّين،
* وَ مَا هُمْ عَنهَا بِغَائبِين،
* **و در روز قيامت آنها كه نيكوكارند در نعيمند ،**
* **و آنها كه بدكارند در جحیمند،**
* **روز جزا وارد آن شوند،**
* **و از آن غائب نگردند.“**

اين آيه مى‏خواهد نتيجه حفظ اعمال با نوشتن نويسندگان و ظهور آن را در قيامت بيان كند .

كلمه أبرار به معناى نيكوكاران است، و كلمه فجار به معناى گنهكاران پرده در است، و ظاهرا مراد كفار هتاك باشد، نه مسلمانان گنهكار، چون مسلمانان در آتش مخلد نمى‏شوند.

” يصلونها يوم الدين،“ مى‏فرمايد فجار در روز جزا براى ابد ملازم دوزخند، و از آن جدا شدنى نيستند. ” و ما هم عنها بغائبين،“ مى‏فرمايد اهل دوزخ از دوزخ غايب نمى‏شوند، و منظور اين است كه از آن بيرون نمى‏آيند، پس آيه مورد بحث در معناى آيه” و ما هم بخارجين من النار،“ است .

 آيه 13 تا 19 سوره انفطار الميزان ج 20 ص 373

# جداسازي گروه نيكوكاران و بدكاران در قيامت

* ” قُلْ يجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقّ‏ِ وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ‏،
* بگو: پروردگار ما بين ما و شما جمع نموده، سپس به حق در بين ما داورى مى‏كند، و او جدا كننده حق و باطل به دانايى است.“

از آنجايى كه واجب است جزاى عمل هر كسى از نيكوكاران و بدكاران به خود او برگردد، و لازمه اين قاعده آن است كه نخست هر دو طايفه يك جا جمع شده، و سپس بين آنان جدايى بيفتد، و هر يك در يكسو قرار گيرند، ناگزير اين كار جز از كسى كه مدبر امور انسانهاست، بر نمى‏آيد، و او پروردگار متعال است.

پس آيه مورد بحث دو چيز را اثبات مى‏كند، يكى بعث و قيامت را، تا همه يك جا جمع شده، سپس هر طايفه‏اى در صفى جداگانه قرار گيرند، نيكوكاران در صفى و بدكاران در صفى ديگر، و دوم انحصار اين جدا سازى براى خداى تعالى، و اين را از راه انحصار ربوبيت براى او اثبات مى‏كند و از اين طريق ربوبيت ارباب مشركين را ابطال مى‏نمايد .

آيه 26 سوره سبا الميزان ج : 16 ص : 566

# عیش رضایتبخش و آتش سوزنده، پاداش و کیفر اعمال

* ” فَأَمَّا مَن ثَقُلَت مَوَزِينُهُ‏، فَهُوَ فى عِيشةٍ رَّاضِيَةٍ،
* وَ أَمَّا مَنْ خَفَّت مَوَزِينُهُ‏، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ،
* وَ مَا أَدْرَاك مَا هِيَهْ‏، نَارٌ حَامِيَةُ،
* اما كسى كه اعمالش نزد خدا سنگين وزن و داراى ارزش باشد،
* او در عيشى رضايت‏بخش خواهد بود،
* و اما آنكه اعمالش وزن و ارزشى نداشته باشد،
* او در آغوش و دامن هاويه خواهد بود،
* و تو نمى‏دانى هاويه چيست،
* آتشى است سوزنده ! “

اين آيات اشاره دارد به اينكه در قیامت بعضى اعمال در ترازوى عمل سنگين است، مانند ايمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضى ديگر اينطور نيستند، مانند كفر و انواع نافرمانيها و گناهان، كه البته اثر هر يك از اين دو نوع مختلف است، يكى سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالى است كه در ترازو سنگين باشد، و ديگرى شقاوت .

” ” عِيشةٍ رَّاضِيَةٍ،“ عيشه به معناى نوعى زندگى كردن است، مانند يك زندگى خوش، و نصیب کسانی خواهد بود که اعمالشان نزد خدا دارای وزن و ارزش است.

” فامه هاوية،“ كسى كه ميزانش سبك باشد سرانجامش سقوط به سوى اسفل سافلين است، همچنان كه در جاى ديگر فرمود: ” ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين امنوا ....“

 آيه 1 تا آخر سوره قارعه الميزان ج 20 ص 595

# هر نفسي آنچه را كه كسب كرده جزا داده مي شود!

* « لِيَجْزِى اللَّهُ كلَّ نَفْسٍ مَّا كَسبَت إِنَّ اللَّهَ سرِيعُ الْحِساب،
* تا خدا هر كه را هر چه كرده است سزا دهد كه خدا سريع الحساب است!»

اين آيه جزو آياتى است كه اوضاع و احوال قيامت را نتيجه اعمال دنيا مى‏داند. آيه شريفه نخست جزاى اعمال را در روز جزاء بيان نموده و سپس انتقام اخروى خدا را معنا مى‏كند و مى‏فهماند كه انتقام او از قبيل شكنجه دادن مجرم بخاطر رضايت خاطر نيست، بلكه از باب به ثمر رساندن كِشته اعمال است. و به عبارت ديگر از باب رساندن هر كسى به عمل خويش است.

و اگر اين معنا را با جمله:” ان الله سريع الحساب،“ تعليل نموده، براى اشاره به اين نكته است كه حكم جزاء و نوشتن آن سريع و دوش به دوش عمل است الا آنكه ظهور و تحقق جزاء در قيامت واقع مى‏شود.

آيه 49 تا51سوره ابراهيم الميزان ج : 12 ص : 129

# نتايج متفاوت اعمال در آخرت

* ” مَن كانَ يُرِيدُ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتهَا نُوَف إِلَيهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لا يُبْخَسونَ‏،
* أُولَئك الَّذِينَ لَيْس لهُمْ فى الاَخِرَةِ إِلا النَّارُ وَ حَبِط مَا صنَعُوا فِيهَا وَ بَطِلٌ مَّا كانُوا يَعْمَلُونَ‏،
* كسى كه از تلاش خود تنها زندگى دنيا و زينت آن را بخواهد، ما نتيجه تلاش ايشان را بطور كامل مى‏دهيم، و در آن هيچ نقصانى نمى‏يابند،
* اما اينها همانهايند كه در آخرت به جز آتش بهره‏اى ندارند، و آنچه در دنيا تلاش كرده‏اند بى نتيجه مى‏شود، چون هر چه كرده‏اند باطل بوده است.“

عمل آدمى هر طور كه باشد تنها آن نتيجه‏اى را كه منظور آدمى از آن عمل است به او مى‏دهد، اگر منظورش نتيجه‏اى دنيوى باشد نتيجه‏اى كه شانى از شؤون زندگى دنياى او را اصلاح مى‏كند، از مال و جمال و جاه، و يا بهتر شدن وضعش، عملش آن نتيجه را مى‏دهد، البته در صورتى آن نتيجه را مى‏دهد كه ساير اسبابى كه در حصول اين نتيجه مؤثرند مساعدت بكنند، و عملى كه به اين منظور انجام شده نتايج أخروى را ببار نمى‏آورد، زيرا فاعل آن، قصد آن نتايج را نداشته تا آن نتايج به دستش بيايد، و صرف اينكه عملى ممكن است و صلاحيت دارد كه در طريق آخرت واقع شود كافى نيست و رستگارى آخرت و نعيم آن را نتيجه نمى‏دهد، مثلا احسان به خلق و حسن خلق ( هم مى‏تواند به نيت دوست‏يابى و جاه‏طلبى و نان قرض دادن انجام شود، و هم به نيت پاداش اخروى و تحصيل خوشنودى خداى تعالى،) اگر به نيت خوشنودى خدا انجام نشود باعث اجر و پاداش اخروى و بلندى درجات نمى‏شود.

به همين جهت است كه مى‏بينيم بعد از جمله مورد بحث فرموده:**” أُولَئك الَّذِينَ لَيْس لهَمْ فى الاَخِرَةِ إِلا النَّارُ وَ حَبِط مَا صنَعُوا فِيهَا وَ بَطِلٌ مَّا كانُوا يَعْمَلُونَ‏**،“ و خبر داده كه آنان وقتى وارد در حيات آخرت مى‏شوند، وارد در خانه‏اى مى‏شوند كه حقيقت و واقعيتش آتشى است كه تمامى اعمال دنيايى آنان را مى‏خورد، آنطور كه آتش هيزم را از بين مى‏برد، خانه‏اى كه آنچه در نظر اين دنياپرستان زيبا و مايه خرسندى بود نابود مى‏سازد و آنچه را كه كردند بى نتيجه و خنثى مى‏نمايد.

آرى دار آخرت چنين واقعيتى دارد و به همين جهت در جاى ديگر قرآن آن را دار البوار يعني خانه هلاكت و نابودى ناميده مى‏فرمايد**:” الم تر الى الذين بدلوا نعمة الله كفرا و احلوا قومهم دار البوار. جهنم يصلونها... . “**

آنچه تا اينجا گفته شد دو نكته را روشن ساخت: نكته اول اينكه، مراد از توفيه اعمال و پرداخت كامل اعمال به آنان، پرداخت كامل نتايج اعمال آنان و رساندن آثارى است كه اعمالشان به حسب نظام اسباب و مسببات دارد، نه آن نتايجى كه خود آنان از اعمالشان در نظر داشتند، و به اميد رسيدن به آن نتايج، زحمت اعمال را تحمل كردند.

و خداى تعالى در جاى ديگر از كلام مجيدش از اين حقيقت اينطور تعبير كرده كه:” و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له فى الاخرة من نصيب،“ ملاحظه مى‏كنيد كه در اين آيه نفرموده: ما هر منظورى كه داشته به او مى‏دهيم بلكه فرموده: پاره‏اى از آن بهره‏ها را به او مى‏دهيم .

و باز در جاى ديگر فرموده:” من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما مدحورا،“ كه در اين آيه علاوه بر آن نكته‏اى كه در آيه قبلى بود اين بيان اضافى را هم دارد كه چنان نيست كه هر كس هر چه بخواهد و به همان مقدار كه خواسته به او مى‏رسد، بلكه زمام امور دنيا به دست خداى سبحان است، و طبق آنچه سنت اسباب بر آن جريان دارد به هر كس هر مقدار كه بخواهد مى‏دهد و هر چه را نخواهد نمى‏دهد، هر كه را كه بخواهد مقدم مى‏دارد و هر كه را بخواهد عقب مى‏اندازد.

نكته دوم اينكه اين دو آيه، يعنى آيه:” من كان يريد الحيوة الدنيا و زينتها نوف اليهم اعمالهم،“ - تا آخر آيه بعدى - حقيقتى از حقايق الهى را بيان مى‏كند.

 آيه 15و16سوره هود الميزان ج : 10 ص : 260

# مسرت هاي پنهان الهي براي صاحبان اعمال

* ” فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِىَ لهُم مِّن قُرَّةِ أَعْينٍ جَزَاءَ بِمَا كانُوا يَعْمَلُونَ‏،
* هيچ كس نداند به سزاى آن عملها كه مى‏كرده‏اند چه مسرتها براى ايشان نهان كرده‏اند.“

اين جمله فرع بر اوصاف و اعمالى است كه مؤمنين دارند، مى‏فرمايد: به خاطر آن اوصاف و اعمالى كه دارند خداوند چنين ثوابى برايشان فراهم كرده است. آن نعمت‏ها آن قدر بزرگ و خيره‏كننده است، كه تنها يك چشم و دو چشم از ديدنش روشن نمى‏شود، بلكه هر صاحب چشمى كه آن را ببيند چشمش روشن مى‏گردد.

هيچ نفسى از نفوس بشر نمى‏داند كه خدا چه نعمتهايى كه مايه روشنى ديده هر صاحب ديده‏اى است در قبال اعمال نيكى كه در دنيا كردند پنهان نموده، و اين ندانستنشان به خاطر اين است كه آن نعمت‏ها مافوق علم و تصور ايشان است.

 آيه 17 سوره سجده الميزان ج : 16 ص : 395

# خدا هر قومى را به آنچه عمل كرده‏اند كيفر دهد.

* ” قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِى قَوْمَا بِمَا كانُوا يَكْسِبُونَ‏،
* به كسانى كه ايمان آورده‏اند بگو، بر كفارى كه به ايام خدا اميد ندارند ببخشايند تا خدا هر قومى را به آنچه عمل كرده‏اند كيفر دهد.“

” ليجزى قوما بما كانوا يكسبون،“ معنايش اين است كه: اى رسول گرامى من، به مؤمنين دستور بده از اين مستكبرين كه به آيات خدا استهزاء نموده و انتظار ايام خدا را ندارند، اغماض كنند تا آنكه خداى تعالى بر طبق آنچه كرده‏اند جزايشان دهد، چه، روز جزاء يكى از ايام خدا است .

و خلاصه از اين منكرين قيامت درگذرند تا خدا در روزى از روزهاى خود، ايشان را به كيفر اعمالشان برساند. خداى تعالى به زودى ايشان را بر طبق آنچه كرده‏اند كيفر مى‏دهد.

” من عمل صالحا فلنفسه و من أساء فعليها ثم الى ربكم ترجعون،“ خداى تعالى ايشان را به آنچه كردند جزاء مى‏دهد، براى اينكه اعمال هرگز بى اثر رها نمى‏شود، بلكه هر كس عملى صالح كند از آن بهره‏مند مى‏شود، و هر كس عملى زشت كند از آن متضرر مى‏گردد. و بعد همگى شما بسوى پروردگارتان مراجعه خواهيد نمود، و او بر حسب اعمالى كه كرده‏ايد جزايتان مى‏دهد، اگر اعمالتان خير باشد جزاى خير، و اگر شر باشد جزاى شر مى‏دهد.

آيه 14 سوره جاثيه الميزان ج : 18 ص : 249

# فضل الهي: پاداشی بیشتر از عمل

* ” وَ بَشرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لهُم مِّنَ اللَّهِ فَضلاً كَبِيراً،
* و مؤمنان را مژده بده كه از ناحيه خدا فضلى بس بزرگ دارند.“

فضل به معناى عطا كردن بدون استحقاق گيرنده است، و در جاى ديگر عطاى خود را توصيف كرده و فرموده:” من جاء بالحسنة فله عشر امثالها،“ و نيز فرموده: ” لهم ما يشاؤن فيها و لدينا مزيد،“ كه در اين دو آيه بيان كرده كه او از ثواب آن قدر مى‏دهد، كه يك مقدارش در مقابل عمل قرار مى‏گيرد، و بيشترش در مقابل عملى قرار نمى‏گيرد، و اين همان فضل است. البته در آيه شريفه هيچ دليلى نيست بر اينكه دلالت كند كه اين اجر زيادى مخصوص آخرت است.

آيه 47 سوره احزاب الميزان ج : 16 ص : 495

# قطعي بودن بعث و حساب و جزاي اعمال

* ” زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَّن يُبْعَثُوا قُلْ بَلى وَ رَبى لَتُبْعَثُنَّ ثمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِك عَلى اللَّهِ يَسِيرٌ،
* كسانى كه كافر شدند پنداشتند كه مبعوث نمى‏شوند، بگو چرا، به پروردگارم سوگند كه به طور قطع مبعوث مى‏شويد و بدانچه كه كرده‏ايد خبرتان خواهند داد و اين براى خدا آسان است.“

به پروردگارم سوگند كه به طور يقين مبعوث خواهيد شد!

” و ذلك على الله يسير،“ مبعوث كردن مردم و خبر اعمالشان را به ايشان دادن، براى خداى تعالى آسان است، و هيچ دشوارى ندارد، و اين رد اعتقاد مشركين است كه مساله بعث را محال دانسته مى‏گفتند: ممكن نيست خداى تعالى چنين كارى بكند، و دليلى به جز استبعاد نداشتند .

و در جاى ديگر قرآن از اين آسانى بعث به مثل ” و هو الذى يبدؤا الخلق ثم يعيده و هو اهون عليه،“ تعبير آورده، فرموده: او كسى است كه خلق را بدون سابقه و از هيچ بيافريد، و سپس دوباره او را برمى‏گرداند، و برگرداندنش بر او آسان‏تر است.

و دليل بر اينكه معاد براى خداى تعالى دشوارى ندارد، همان اسماء و صفاتى است كه در صدر آيات نام برد، يعنى خلق، ملك، علم، محموديت، و منزه بودن، كه جامع همه آن اسماء و صفات كلمه الله است، كه معنايش دارنده تمامى صفات كمال است .

” و الله بما تعملون خبير،“ اين جمله علم خداى تعالى را به ياد آنان مى‏آورد، علمش به دقائق اعمال آنان، مى‏خواهد دستور فامنوا را به اين وسيله تاكيد كند، و معناى آن اين است كه: ايمان بياوريد، و در ايمان آوردن خود كوشش هم بكنيد، براى اينكه خدا به دقائق اعمالتان عالم است، هرگز از هيچ يك از آن اعمال غافل نمى‏ماند، و او به طور قطع جزاى اعمالتان را مى‏دهد.

آيه 7 سوره تغابن الميزان ج 19 ص 502

**قسمت دوم: تغییر و تبدیل در قانون پاداش و کیفر**

# بررسي مسئله احكام اعمال از حيث جزا

1- يكى از احكام اعمال آدمى اين است كه **پاره‏اى از گناهان حسنات دنيا و آخرت را حبط مى‏كند،** مانند ارتداد كه آيه شريفه: ” و من يرتدد منكم عن دينه فيمت و هو كافر فاولئك حبطت اعمالهم فى الدنيا و الاخرة ... “ آنرا باعث حبط اعمال در دنيا و آخرت معرفى كرده، و يكى ديگر كفر است كفر به آيات خدا و عناد به خرج دادن نسبت به آنكه آن نيز به حكم آيه: ” ان الذين يكفرون بايات الله و يقتلون النبيين بغير حق ، و يقتلون الذين يامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب اليم ، اولئك الذين حبطت اعمالهم فى الدنيا و الاخرة ، “ باعث حبط اعمال در دنيا و آخرت است.

2- همچنين در مقابل آن دو گناه **بعضى از اطاعتها و اعمال نيك هست، كه اثر گناهان را هم در دنيا محو مى‏كند و هم در آخرت،** مانند اسلام و توبه ، به دليل آيه شريفه: ” قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم، لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم ، و انيبوا الى ربكم ، و اسلموا له من قبل ان ياتيكم العذاب ، ثم لا تنصرون ، و اتبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم، “

و آيه شريفه: ” فمن اتبع هداى فلا يضل و لا يشقى ، و من اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا و نحشره يوم القيمة اعمى، “

3- و نيز **بعضى از گناهان است كه بعضى از حسنات را حبط مى‏كند** مانند دشمنى با رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم كه به حكم آيه شريفه: ” ان الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله و شاقوا الرسول من بعد ما تبين لهم الهدى لن يضروا الله شيئا ، و سيحبط اعمالهم ، يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالكم! “ باعث حبط بعضى از حسنات مى‏شود، و همچنين است صدا بلند كردن در حضور رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ كه به حكم آيه شريفه: ” يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبى و لا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم لبعض ان تحبط اعمالكم و انتم لا تشعرون، “ باعث حبط بعضي از اعمال مي شود.

4- و نيز **بعضى از كارهاى نيك است كه اثر بعضى از گناهان را از بين مى‏برد**، مانند نمازهاى واجب كه به حكم آيه شريفه: ” و اقم الصلوة طرفى النهار، و زلفا من الليل، ان الحسنات يذهبن السيئات! “ باعث محو سيئات مى‏گردد و مانند حج كه به حكم آيه شريفه: ” فمن تعجل فى يومين فلا اثم عليه، و من تاخر فلا اثم عليه ! “ و نيز مانند اجتناب از گناهان كبيره كه به حكم آيه شريفه: ” ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم! “ باعث محو سيئات مى‏شود، و نيز به حكم آيه شريفه: ” الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش الا اللمم ، ان ربك واسع المغفرة! “ باعث محو اثر گناهان كوچك مى‏شود .

5- و نيز **بعضى از گناهان است كه حسنات صاحبش را به ديگران منتقل مى‏كند،** مانند قتل كه خداى تعالى در باره‏اش فرموده: ” انى اريد ان تبوء باثمى و اثمك، “ و اين معنا در باره غيبت و بهتان و گناهانى ديگر در روايات وارده از رسول خدا و ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ نقل شده، و **همچنين بعضى از طاعتها هست كه گناهان صاحبش را به غير منتقل مى‏سازد**، كه بزودى خواهد آمد.

6- و نيز **بعضى از گناهان است كه مثل سيئات غير را به انسان منتقل مى‏كند، نه عين آنرا** ، مانند گمراه كردن مردم كه به حكم آيه: ” ليحملوا اوزارهم كاملة يوم القيمة ، و من اوزار الذين يضلونهم بغير علم.“ و نيز فرموده: ” و ليحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم، “

7- و همچنين **بعضى از اطاعتها هست كه مثل حسنات ديگران را به انسان منتقل مى‏كند، نه عين آنها را**، و قرآن در اين باره فرموده: ” و نكتب ما قدموا و آثارهم! “

8- باز **پاره‏اى از گناهان است كه باعث دو چندان شدن عذاب مى‏شود،** و قرآن در اين باره فرموده: ”‌ اذا لاذقناه ضعف الحيوة و ضعف المماة، “ و نيز فرموده: ” يضاعف لها العذاب ضعفين .“

9- و همچنين **پاره‏اى از طاعتها هست كه باعث دو چندان شدن ثواب مى‏شود**، مانند انفاق در راه خدا كه در باره‏اش فرموده: ” مثل الذين ينفقون اموالهم فى سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل فى كل سنبلة ماة حبة .“ و نظير اين تعبير در دو آيه زير آمده: ” اولئك يؤتون اجرهم مرتين يؤتكم كفلين من رحمته، و يجعل لكم نورا تمشون به، و يغفر لكم.“ علاوه بر اينكه به حكم آيه شريفه: ” من جاء بالحسنة فله عشر امثالها،“ بطور كلى كارهاى نيك پاداش مكرر دارد.

10- و نيز **پاره‏اى از حسنات هست كه سيئات را مبدل به حسنات مى‏كند**، و خداى تعالى در اين باره فرموده: ” الا من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات. “

11- و **نيز پاره‏اى از حسنات است كه باعث مى‏شود نظيرش عايد ديگرى هم بشود،** و در اين باره فرموده : ” و الذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم بايمان، الحقنا بهم ذريتهم و ما التناهم من عملهم من شى‏ء ، كل امرء بما كسب رهين! “

ممكن است اگر در قرآن بگرديم نظير اين معنا را در گناهان نيز پيدا كنيم ، مانند ظلم به ايتام مردم، كه باعث مى‏شود فرزند خود انسان يتيم شود، و نظير آن ستم در فرزندان ستمگر جريان يابد، كه در اين باره مى‏فرمايد: ” و ليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا **خافوا** عليهم . “

12- و باز **پاره‏اى حسنات است كه سيئات صاحبش را به ديگرى و حسنات آن ديگرى را به وى مى‏دهد** همچنانكه **پاره‏اى از سيئات است كه حسنات صاحبش را به ديگرى و سيئات ديگرى را به او مى‏دهد**، و اين از عجايب امر جزا و استحقاق است، كه بحث پيرامون آن در ذيل آيه شريفه: ” ليميز الله الخبيث من الطيب، و يجعل الخبيث بعضه على بعض، فيركمه جميعا، فيجعله فى جهنم، “ در تفسیر المیزان آمده است.

با دقت در آيات سابق و تدبر در آنها اين معنا روشن مى‏شود كه **اعمال انسانها از حيث مجازات يعنى از حيث تاثيرش در سعادت و شقاوت آدمى نظامى دارد غير آن نظامى كه اعمال از حيث طبع در اين عالم دارد.**

و سخن كوتاه آنكه عالم مجازات نظامى جداگانه دارد، چه بسا مى‏شود كه يك عمل در آن عالم مبدل به عملى ديگر مى‏شود، و چه بسا عملى كه از من سر زده مستند به ديگرى مى‏شود، و چه بسا به فعلى حكمى مى‏شود غير آن حكمى كه در دنيا داشت، و همچنين آثار ديگرى كه مخالف با نظام عالم جسمانى است .

و اين معنا نبايد باعث شود كه كسى توهم كند كه اگر اين مطلب را مسلم بگيريم بايد احكام عقل را در مورد اعمال و آثار آن بكلى باطل بدانيم، و در اين صورت ديگر سنگ روى سنگ قرار نمى‏گيرد، بدين جهت جاى اين توهم نيست كه ما مى‏بينيم خداى سبحان هر جا استدلال خودش و يا ملائكه موكل بر امور را بر مجرمين در حال مرگ يا برزخ حكايت مى‏كند، و همچنين هر جا امور قيامت و آتش و بهشت را نقل مى‏نمايد، همه جا به حجت‏هاى عقلى يعنى حجت‏هائى كه عقل بشر با آنها آشنا است استدلال مى‏كند، و همه جا بر اين نكته تكيه دارد**، كه خدا به حق حكم مى‏كند و هر كس هر چه كرده به كمال و تمام به او بر مى‏گردد.**

اين طريقه قرآن كريم است در سخن گفتن با مردم، و خود او تصريح مى‏فرمايد كه مساله عظيم‏تر از آن توهم‏ها و خيالاتى است كه به ذهن مردم مى‏رسد، و چيزى است كه حوصله مردم گنجايش آن را ندارد، حقايقى است كه فهم بشر بدان احاطه نمى‏يابد، و به همين جهت آن حقايق را نازل و باز هم نازل كرده، تا هم افق با ادراك بشر شود، و در نتيجه آن مقدارى كه خدا مى‏خواهد از آن حقايق و از تاويل اين كتاب عزيز بفهمند همچنانكه فرمود:

* ” و الكتاب المبين انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون، و انه فى ام الكتاب لدينا لعلى حكيم . “

پس قرآن كريم در خبر دادن از خصوصيات احكام جزا و آنچه مربوط به آن است اعتمادش بر احكام كليه عقلائيه است، كه در بين عقلا داير است، و اساسش مصالح و مفاسد است.

آيات دسته اول كه مورد بحث ما است حكم مى‏كند به اينكه گناهان كشته شده به ظلم، به گردن قاتل ظالم است، و وقتى به گردن او بود اگر مؤاخذه‏اش كنند، به گناهان خودش مؤاخذه‏اش كرده‏اند، و نيز آن آيات حكم مى‏كرد كه هر كس سنت بدى باب كند پيروان آن سنت به تنهائى آن گناه را مرتكب نشده‏اند، باب كننده نيز مرتكب شده، پس يك معصيت دو معصيت است، و اگر حكم مى‏كرد به اينكه ياور ظالم در ظلمش و پيرو پيشواى ضلالت هر دو شريك در معصيتند، و مثل خود ظالم و پيشوا، فاعلند، قهرا مصداق آيه: ” ولا تزر وازرة وزر اخرى ...،“ و نظاير آن مى‏شوند، نه اينكه اين دو طايفه از حكم آيه نامبرده مستثنا باشند و يا مورد نقض آن واقع گردند .

آيه شريفه:

* ” و قضى بينهم بالحق، و هم لا يظلمون، و وفيت كل نفس ما عملت و هو اعلم بما يفعلون! “

 هم به همين معنا اشاره مى‏كند، چون جمله ” و خدا به آنچه مى‏كردند داناتر است “ دلالت و يا حداقل اشعار به اين دارد كه پرداخت و دادن عمل هر كسى به وى بر حسب علم خدا و محاسبه‏اى است كه او از افعال خلق دارد، نه بر حسب محاسبه‏اى كه خلق پيش خود دارند، چون خلق علم و عقل اين محاسبه را ندارند، زيرا خدا اين عقل را در دنيا از آنان سلب كرده، و در حكايت گفتار دوزخيان فرموده: ”‌ لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فى اصحاب السعير! “

و نيز در آخرت هم عقل و علم را از آنان گرفته، مى‏فرمايد: ” و من كان فى هذه اعمى، فهو فى الاخرة اعمى ، و اضل سبيلا ! “

13- يكى ديگر از احكام اعمال اين است كه به حكم آيات زير اعمال بندگان محفوظ و نوشته شده است، و روزى مجسم خواهد شد:

* ” يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا، و ما عملت من سوء تود لو ان بينها و بينه امدا بعيدا و كل انسان الزمناه طائره فى عنقه، و نخرج له يوم القيمة كتابا يلقاه منشورا ونكتب ما قدموا و آثارهم و كل شى‏ء احصيناه فى امام مبين لقد كنت فى غفلة من هذا فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد! “

14- يكى ديگر از احكام اعمال اين است كه بين اعمال انسان و حوادثى كه رخ مى‏دهد ارتباط هست، البته منظور ما از اعمال تنها حركات و سكنات خارجيه‏اى است كه عنوان حسنه و سيئه دارند، نه حركات و سكناتى كه آثار هر جسم طبيعى است، به آيات زير توجه فرمائيد:

* ” و ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير ان الله لا يغير ما بقوم ، حتى يغيروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له ذلك بان الله لم يك مغيرا نعمة انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم! “

و اين آيات ظاهر در اين است كه ميان اعمال و حوادث تا حدى ارتباط هست، اعمال خير و حوادث خير و اعمال بد و حوادث بد.

و در كتاب خداى تعالى دو آيه هست كه مطلب را تمام كرده، و به وجود اين ارتباط تصريح نموده است، يكى آيه شريفه زير است:

- ” و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء ، و لكن كذبوا فاخذناهم بما كانوا يكسبون و ديگرى آيه : ظهر الفساد فى البر و البحر بما كسبت ايدى الناس ، ليذيقهم بعض الذى عملوا ، لعلهم يرجعون. “

پس معلوم مى‏شود حوادثى كه در عالم حادث مى‏شود، تا حدى تابع اعمال مردم است، اگر نوع بشر بر طبق رضاى خداى عمل كند، و راه طاعت او را پيش گيرد، نزول خيرات و باز شدن درهاى بركات را در پى دارند، و اگر اين نوع از راه عبوديت منحرف گشته و ضلالت و فساد نيت را دنبال كنند، و اعمال زشت مرتكب گردند، بايد منتظر ظهور فساد در خشكى و دريا، و هلاكت امتها، و سلب امنيت، و شيوع ظلم، و بروز جنگها، و ساير بدبختى‏ها باشند، بدبختى‏هائى كه راجع به انسان و اعمال انسان است، و همچنين بايد در انتظار ظهور مصائب و حوادث جوى، حوادثى كه مانند سيل و زلزله و صاعقه و طوفان و امثال آن خانمان برانداز است باشند، و خداى سبحان در كتاب مجيدش به عنوان نمونه داستان سيل عرم، و طوفان نوح، و صاعقه ثمود، و صرصر عاد، و از اين قبيل حوادث را ذكر فرموده است .

پس هر امتى كه طالح و فاسد شد قهرا در رذائل و گناهان فرو مى‏رود، و خدا هم وبال آنچه كرده بدو مى‏چشاند، و قهرا منتهى به هلاكت و نابوديشان مى‏شود. به اين آيات توجه فرمائيد:

* ” اولم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين كانوا من قبلهم، كانوا هم اشد منهم قوة و آثارا فى الارض ، فاخذهم الله بذنوبهم، و ما كان لهم من الله من واق. “
* ” و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها، ففسقوا فيها، فحق عليها القول، فدمرناها تدميرا ثم ارسلنا رسلنا تترا كلما جاء امة رسولها كذبوه، فاتبعنا بعضهم بعضا، و جعلناهم احاديث فبعدا لقوم لا يؤمنون . “

اين آيات همه راجع به امت طالحه بود، و معلوم است كه وضع امت صالحه خلاف اين وضع است.

15- فرد هم مثل امت است، او نيز حسنه و سيئه و عذاب و نقمت دارد، چيزى كه هست بسيار مى‏شود كه فرد به نعمت اسلاف و نياكان خود متنعم مى‏شود، همچنانكه به مظالم آنان معذب مى‏گردد.

به آيات زير توجه فرمائيد:

* ” قال انا يوسف و هذا اخى، قد من الله علينا، انه من يتق و يصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين! “ و مراد از منتى كه خدا بر او نهاد همان ملك و عزت و نعمت‏هاى ديگر او است.

در سوره قصص مي فرمايد:” فخسفنا به و بداره الارض! “

در سوره مريم مي فرمايد:” و جعلنا له لسان صدق عليا، “ كه گويا منظور از ياد خير ذريه صالحه‏اى است كه مشمول انعام او باشند، همچنانكه در جائى ديگر فرموده: ” فجعله كلمة باقية فى عقبه! “

در سوره كهف مي فرمايد: ” و اما الجدار فكان لغلامين يتيمين فى المدينة و كان تحته كنز لهما وكان ابوهما صالحا، فاراد ربك ان يبلغا اشدهما و يستخرجا كنزهما، “

و در سوره نساء مي فرمايد: ” و ليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا، خافوا عليهم.“ و مراد از اين ذريه هر نسل آينده‏اي است كه گرفتار آثار شوم ظلم نياكان خود مى‏شوند .

و سخن كوتاه اينكه وقتى خداى عزوجل نعمتى را بر امتى يا فردى افاضه فرمود، اگر آن امت و يا آن فرد صالح باشد، آن نعمت در واقع هم نعمتى بوده كه خدا بر او انعام فرموده، و يا امتحانى بوده كه خواسته او را به اين وسيله بيازمايد، همچنانكه از سليمان حكايت كرده است كه گفت:

* ” هذا من فضل ربى ، ليبلونى ء اشكر ام اكفر و من شكر فانما يشكر لنفسه ، و من كفر فان ربى غنى كريم! “

و نيز فرموده:

* ” لئن شكرتم لازيدنكم، و لئن كفرتم ان عذابى لشديد! “

و اين آيه نظير آيه قبلش دلالت دارد بر اينكه خود عمل شكر، يكى از اعمال صالحه‏اى است كه نعمت را در پى دارد.

و اگر طالح و بد باشد، نعمتى كه خدا به او داده به ظاهر نعمت است، و در واقع مكرى است كه در حقش كرده، و استدراج و املا ( فريب دادن) است. چنانكه در باره نيرنگ در كلام مجيدش فرموده: ”و يمكرون و يمكر الله و الله خير الماكرين.“ و در باره استدراج و املا فرموده: ” سنستدرجهم من حيث لا يعلمون، و املى لهم ان كيدى متين! “ و نيز فرموده: ” و لقد فتنا قبلهم قوم فرعون . “

و وقتى بلاها و مصائب يكى پس از ديگرى مى‏رسد، مردم در مقابل اين نيز مانند نعمتها دو جورند، اگر مردمى و يا فردى باشند صالح، اين مصيبت‏ها براى آنان فتنه و آزمايش است، و خدا بوسيله آن بندگان خود را مى‏آزمايد، تا خبيث از طيب و پاك از ناپاك جدا و متمايز شود، و مثل امت صالحه و فرد صالح كه گرفتار آنها مى‏گردد، مثل طلا است كه گرفتار بوته آتش و محك آزمايش مى‏شود، تا خالصش از ناخالص مشخص شود .

و خدا در اين باره فرموده:

* ” ا حسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون؟ و لقد فتنا الذين من قبلهم، فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين، ام حسب الذين يعملون السيئات ان يسبقونا ، ساء ما يحكمون . “

و نيز فرموده:

- ” و تلك الايام نداولها بين الناس، و ليعلم الله الذين آمنوا و يتخذ منكم شهدا. “

و اگر قوم و فردى كه به آن گرفتاريها و مصائب گرفتار شده‏اند طالح و بدكار باشند، خود اين حوادث عذاب و كيفرى است كه در مقابل اعمال خود مى‏بينند، و آيات سابق نيز بر اين معنا دلالت داشت.

**پس اين هم يكى از احكام عمل آدمى است ، كه به صورت حوادث نيك و بد در مى‏آيد ، و عايد صاحب عمل مى‏شود.**

 آيه 217 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 257

**فصل پنجم**

تجسم اعمال در قیامت

# ظاهر شدن حقيقت اعمال در قیامت

* ” وَ بَدَا لهُمْ سيِّئَات مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بهِم مَّا كانُوا بِهِ يَستهْزِءُونَ‏،
* و چون قيامت شد حقيقت اعمال زشتشان برايشان هويدا گشت و همان كه استهزائش مى‏كردند بر سرشان بيامد! “

اين آيه شريفه از آياتى است كه بر تمثل و تجسم اعمال دلالت دارد. می فرماید: در آن روز اعمال بدشان، و يا بدى‏هاى از اعمالشان برايشان ظاهر مى‏شود. در نتيجه آيه شريفه در معناى آيه ” يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء،“ مى‏باشد.

 آيه 32 و 33 سوره جاثيه الميزان ج : 18 ص : 274

# آنچه می خورند جز آتش نیست!

- ” إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكتَبِ وَ يَشترُونَ بِهِ ثمَناً قَلِيلاً أُولَئك مَا يَأْكلُونَ فى بُطونِهِمْ إِلا النَّارَ وَ لا يُكلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ لا يُزَكيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ‏. أُولَئك الَّذِينَ اشترَوُا الضلَلَةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَاب بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصبرَهُمْ عَلى النَّارِ !

- بدرستى آنهائى كه از كتاب خدا آنچه را كه خدا نازل كرده كتمان مى‏كنند و با كتمان آن ثمن اندك به دست مى‏آورند آنها آنچه مى‏خورند جز آتشى نيست كه به درون خود مى‏كنند و خدا روز قيامت با آنها سخن نخواهد گفت و تزكيه‏شان نخواهد كرد و عذابى دردناك خواهند داشت.

اينان همانهايند كه با سرمايه هدايت، گمراهى مى‏خرند و مغفرت را با عذاب معاوضه مى‏كنند راستى چقدر بر چشيدن آتش تحمل دارند! “

در آيه شريفه دلالتى كه بر تجسم اعمال و تحقق نتائج آن دارد، بر كسى پوشيده نيست، چون اولا مى‏فرمايد:

- اينكه علماى اهل كتاب احكام نازله از ناحيه خدا را در برابر بهائى اندك فروختند، همين اختيار ثمن اندك عبارت است از خوردن آتش و فرو بردن آن در شكم.

- ثانيا در آيه دوم همين اختيار كتمان و گرفتن ثمن اندك در برابر احكام خدا را مبدل كرد به اختيار ضلالت بر هدايت.

- ثالثا اين اختيار را هم مبدل كرد به اختيار عذاب بر مغفرت و در آخر، مطلب را با جمله:

* ” مگر چقدر بر سوختن در آتش صبر دارند ! “ ختم نمود.

 معلوم مى‏شود **اختيار بهاى اندك بر احكام خدا، اختيار ضلالت است بر هدايت، و اختيار ضلالت بر هدايت در نشئه ديگر به صورت اختيار عذاب بر مغفرت مجسم مى‏شود، و نيز ادامه بر كتمان حق در اين نشئه، به صورت ادامه بقــاء در آتش مجسم مي گردد! (دقت فرمائيد)**

 آيه 174 و 175 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 643

# انسان و سنگ به عنوان آتشگيرانه جهنم

* ” يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسكمْ وَ أَهْلِيكمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاس وَ الحِجَارَةُ عَلَيهَا مَلَئكَةٌ غِلاظٌ شِدَادٌ لا يَعْصونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ‏،
* هان اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! خود و اهل خود را از آتشى كه آتش‏گيرانه‏اش مردم و سنگ است حفظ كنيد، آتشى كه فرشتگان غلاظ و شداد موكل بر آنند فرشتگانى كه هرگز خدا را در آنچه دستورشان مى‏دهد نافرمانى ننموده بلكه هر چه مى‏گويد عمل مى‏كنند.“

اگر انسانهاى معذب در آتش دوزخ را آتش‏گيرانه دوزخ خوانده، بدين جهت است كه شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به دست خود آنان است، همچنان كه در جاى ديگر فرموده:” ثم فى النار يسجرون،“ در نتيجه جمله مورد بحث يكى از ادله تجسم اعمال است همچنان كه ظاهر آيه بعدى هم كه مى‏فرمايد: يا ايها الذين كفروا لا تعتذروا ...، همين معنا است، براى اينكه در آخرش مى‏فرمايد: **تنها و تنها اعمال خودتان را به شما به عنوان جزا مى‏دهند.**

 آيه 6 سوره تحريم الميزان ج 19 ص 560

# حضور اعمال خير و شر هر انسان در قيامت

* ” يَوْمَ تَجِدُ كلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَت مِنْ خَيرٍ محْضراً وَ مَا عَمِلَت مِن سوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدَا بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكمُ اللَّهُ نَفْسهُ وَ اللَّهُ رَءُوف بِالْعِبَادِ،
* روزى كه هر نفسى آنچه را در دنيا كرده چه خير و چه شر برابر خود حاضر مى‏بيند در آن روز آرزو مى‏كند اى كاش بين او و آنچه كرده زمانى طولانى فاصله بود، و خدا شما را از خود زنهار مى‏دهد، و خدا به بندگانش مهربان است!‌“

**احضار** كه به معناى حاضر ساختن موجود غايب از انظار است، بما مى‏فهماند اعمال نزد خدا محفوظ بوده و خدا در دنيا هم عالم بدان بوده و آنرا محفوظ داشته، روز قيامت براى صاحبانش اظهار مى‏دارد، همچنانكه در جاى ديگر فرمود: ”و ربك على كل شى‏ء حفيظ،“ و نيز فرموده:” و عندنا كتاب حفيظ.“

اين آيه از آياتى است كه بر تجسم اعمال دلالت مى‏كند.

 جمله:” تود لو ان بينها و بينه امدا بعيدا،“ دلالت دارد بر اينكه حاضر شدن عمل زشت باعث ناراحتى نفس مى‏شود، همچنان كه از راه مقابله فهميده مى‏شود كه عمل خير باعث مسرت نفس مى‏گردد، و اگر فرمود صاحب عمل زشت دوست مى‏دارد كه: اى كاش بين او و آن عمل، فاصله‏اى زمانى مى‏بود، و نفرمود دوست مى‏داردكه كاش اصلا آن عمل را نكرده بود، براى اين است كه عمل خود را حاضر مى‏بيند، و مى‏بيند كه خداى تعالى عملش را حفظ كرده، ديگر هيچ آرزوئى نمى‏تواند داشته باشد، بجز اينكه بگويد اى كاش در چنين موقعيتى كه سخت‏ترين احوال است بين من و اين عمل زشت فاصله زيادى بود، و اينطور نزدم حاضر نمى‏شد!

* ”و يحذركم الله نفسه، و الله رؤف بالعباد،“

خداى تعالى به خاطر رأفت نسبت به بندگان خودش آنان را قبل از اينكه متعرض امثال اين نافرمانيها شوند، و به وبال آن گرفتار آيند، وبالى كه حتمى و غير قابل تخلف است يعنى نه شفاعتى دفعش مى‏كند و نه هيچ دافعى ديگر، هشدار مى‏دهد .

 آيه 30 سوره آل عمران الميزان ج : 3 ص : 243

# انتقام الهي با تجسم صورتهاي زشت اعمال

* **فَلٰا تَحْسَبَنَّ الل٘هَ مُخْلِفَ وَعْدِهٖ رُسُلَهُؒ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَام،**
* مپندار كه خدا از وعده خويش با پيغمبران تخلف كند، زيرا خدا نيرومند و انتقام‏گير است. “

اگر زندگى آخرت را نتيجه اعمال دنيا بدانيم، برگشت معناى انتقام الهى به تجسم صورتهاى زشت و ناراحت كننده از ملكات زشتى است كه در دنيا در اثر تكرار گناهان در آدمى پديد آمده است.

ساده‏تر اينكه عقاب و همچنين ثوابهاى آخرت عبارت مى‏شود از همان ملكات فاضله و يا ملكات زشتى كه در اثر تكرار نيكى‏ها و بدى‏ها در نفس آدمى صورت مى‏بندد. همين صورتها در آخرت شكل عذاب و ثواب به خود مى‏گيرد، و همين معنا عبارت مى‏شود از انتقام الهى !

 آيه 47 سوره ابراهيم الميزان ج : 12 ص : 127

# تجسم اعمال در قيامت و ترس از مشاهده آن

* ” تَرَى الظلِمِينَ مُشفِقِينَ مِمَّا كسبُوا وَ هُوَ وَاقِعُ بِهِمْ ...،
* ستمگران را مى‏بينى كه از آنچه كرده‏اند بيمناكند، ولى بلاى همان كرده‏ها بر سرشان خواهد آمد....“

 مراد از ظالمين كسانى است كه دين خدا را ترك كردند و از قيامت اعراض نمودند. مي فرمايد: همه بينندگان خواهند ديد كه ستمكاران در روز قيامت از آنچه كردند خائفند، و آنچه از آن مى‏ترسيدند بر سرشان خواهد آمد و هيچ مفرى از آن ندارند .

اين آيه شريفه از آياتى است كه در دلالت بر تجسم اعمال خيلى روشن است.

آيه 22 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 59

**فصل ششم**

حبط و بطلان اعمال

# مفهوم حبط اعمال

* ” . . . وَ مَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُت وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولَئك حَبِطت أَعْمَلُهُمْ فى الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةِ وَ أُولَئك أَصحَب النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ ،
* . . . و هر كس از شما از دين خود برگردد و در حال كفر بميرد اينگونه افراد اعمال نيكشان بى‏اجر شده در دنيا و آخرت از آن بهره‏مند نمى‏شوند و آنان اهل جهنم و در آن جاويدانند! “

كلمه **حبط به معناى باطل شدن عمل، و از تاثير افتادن آن است**، و در قرآن هم جز به عمل نسبت داده نشده، از آن جمله فرموده:

* ” لئن اشركت ليحبطن عملك، و لتكونن من الخاسرين ! “

و نيز فرموده:

” ان الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله ، و شاقوا الرسول، من بعد ما تبين لهم الهدى لن يضروا الله شيئا، و سيحبط اعمالهم، يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول، و لا تبطلوا اعمالكم ! “

**آیه مورد بحث تهديدى است عليه مرتدين، يعنى كسانى كه از دين اسلام برگردند، به اينكه اگر چنين كنند عملشان حبط مى‏شود، و تا ابد در آتش خواهند بود!**

و ذيل همين آيه سوره محمد كه ميان كفار و مؤمنين مقابله انداخته، به آنان فرموده اعمالتان حبط شده، و به اينان مى‏فرمايد زنهار مواظب باشيد عملتان باطل نگردد، دلالت دارد بر اينكه حبط به معناى بطلان عمل است، همچنانكه از آيه: ” و حبط ما صنعوا فيها، و باطل ما كانوا يعملون،‌“ نيز اين معنا استفاده مى‏شود و قريب به آن آيه: ”‌و قدمنا الى ما عملوا من عمل ، فجعلناه هباء منثورا،‌“ است .

 آنچه خداى تعالى در باره اثر حبط بيان كرده باطل شدن اعمال انسان هم در دنيا و هم در آخرت است، پس حبط ارتباطى با اعمال دارد، از جهت اثر آخرتى آنها، آرى ايمان به خدا همانطور كه زندگى آخرت را پاكيزه مى‏كند زندگى دنيا را هم پاكيزه مى‏سازد.

همچنانكه قرآن كريم فرمود:

* ” من عمل صالحا من ذكر او انثى و هو مؤمن، فلنحيينه حيوة طيبة و لنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون .“

 آيه 217 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 245

# بررسي چگونگی حبط اعمال

* **چگونه اعمال كفار و مخصوصا مرتدين در دنيا و آخرت حبط مى‏شود و ايشان زيانكار مى‏گردند ؟**

اما زيانكاريشان در دنيا كه بسيار روشن است، براى اينكه قلب كافر و دلش به امر ثابتى كه همان خداى سبحان است بستگى ندارد، تا وقتى به نعمتى مى‏رسد نعمت را از ناحيه او بداند، و خرسند گردد، و چون به مصيبتى مى‏رسد آن را نيز از ناحيه خدا بداند، و دلش تسلى یابد.

* ” او من كان ميتا فاحييناه، و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس، كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها ؟ “

مؤمن را در زندگى دنيا نيز داراى نور و حيات خوانده و كافر را مرده و بى‏نور، و نظير آن آيه:

* ” فمن اتبع هداى فلا يضل و لا يشقى، و من اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا ، و نحشره يوم القيمة اعمي، “

كه از راه مقابله مى‏فهميم زندگى مؤمن و معيشتش فراخ و وسيع و قرين با سعادت است.

و همه اين مطالب و علت سعادت و شقاوت را در يك جمله كوتاه جمع كرده و فرموده: ” ذلك بان الله مولى الذين آمنوا ، و ان الكافرين لا مولى لهم! “

پس از آنچه گذشت معلوم شد مراد از اعمالى كه حبط مى‏شود، مطلق كارهائى است كه انسان به منظور تامين سعادت زندگى خود انجام مى‏دهد، نه خصوص اعمال عبادتى، و كارهائى كه نيت قربت لازم دارد، و مرتد، آنها را در حال ايمان، و قبل از برگشتن به سوى كفر انجام داده، علاوه بر دليل گذشته، دليل ديگرى كه مى‏رساند: مراد از عمل، مطلق عمل است، نه تنها عبادت، اين است كه: ديديد حبط را به كفار و منافقين هم نسبت داده، با اينكه كفار عبادتى ندارند، و در اين باره فرموده:

* ” يا ايها الذين آمنوا ان تنصروا الله ينصركم و يثبت اقدامكم ، و الذين كفروا فتعسا لهم و اضل اعمالهم ، ذلك بانهم كرهوا ما انزل الله ، فاحبط اعمالهم.“

و نيز مى‏فرمايد :

* ” ان الذين يكفرون بايات الله ، و يقتلون النبيين بغير حق، و يقتلون الذين يامرون بالقسط من الناس ، فبشرهم بعذاب اليم ، اولئك الذين حبطت اعمالهم فى الدنيا و الاخرة و ما لهم من ناصرين .“ و آياتى ديگر

پس حاصل آيه مورد بحث مانند ساير آيات حبط اين است كه كفر و ارتداد باعث آن مى‏شود كه عمل از اين اثر و خاصيت كه در سعادت زندگى دخالتى داشته باشد مى‏افتد، همچنانكه ايمان باعث مى‏شود، به اعمال آدمى حياتى و جانى مى‏دهد، كه به خاطر داشتن آن اثر خود را در سعادت آدمى مى‏دهد، حال اگر كسى باشد كه بعد از كفر ايمان بياورد، باعث شده كه به اعمالش كه تاكنون حبط بود حياتى ببخشد، و در نتيجه اعمالش در سعادت او اثر بگذارند، و اگر كسى فرض شود كه بعد از ايمان مرتد شده باشد، تمامى اعمالش مى‏ميرد، و حبط مى‏شود، و ديگر در سعادت دنيا و آخرت وى اثر نمى‏گذارد، و ليكن هنوز اميد آن هست كه تا نمرده به اسلام برگردد، و اما اگر با حال ارتداد مرد، حبط او حتمى شده، و شقاوتش قطعى مى‏گردد!

از اينجا روشن مى‏شود كه بحث و نزاع در اينكه آيا اعمال مرتد تا حين مرگ باقى است و در هنگام مرگ حبط مى‏شود، يا از همان اول ارتداد حبط مى‏شود بحثى است باطل و بيهوده.

**آيه شريفه در صدد بيان اين معنا است كه تمامى اعمال و افعال مرتد از حيث تاثير در سعادتش باطل مى‏شود.**

در اينجا مساله ديگرى هست كه تا حدى ممكن است آن را نتيجه بحث در حبط اعمال دانست، و آن مساله احباط و تكفير است، و آن عبارت است از اينكه آيا اعمال در يكديگر اثر متقابل دارند و يكديگر را باطل مى‏كنند، و يا نه بلكه حسنات حكم خود، و اثر خود را دارند، و سيئات هم حكم خود و اثر خود را دارند، البته اين از نظر قرآن مسلم است كه حسنات چه بسا مى‏شود كه اثر سيئات را از بين مى‏برد، چون قرآن در اين باره تصريح دارد.

## بحثی در مکان و زمان حبط اعمال

مكان و زمان اين جزا و استحقاق آن كجا و چه وقت است ؟

آنچه جا دارد گفته شود: اين است كه اگر ما در باب ثواب و عقاب و حبط و تكفير و مسائلى نظير اينها راه نتيجه اعمال را پيش بگيريم ، لازمه آن راه اين است كه بگوئيم نفس و جان انسانى مادام كه متعلق به بدن است جوهرى است داراى تحول كه قابليت تحول را هم در ذات خود دارد، و هم در آثار ذاتش، يعنى آن صورتهائى كه از او صادر مى‏شود، و نتايج و آثار سعيده و شقيه قائم به آن صورتها است.

بنا بر اين وقتى حسنه‏اى از انسان صادر مى‏شود، در ذاتش صورت معنويه‏اى پيدا مى‏شود، كه مقتضى آن است كه متصف به صفت ثواب شود، و چون گناهى از او سر مى‏زند صورت معنويه ديگرى در او پيدا مى‏شود كه صورت عقاب قائم بدان است، چيزى كه هست ذات انسان از آنجائى كه گفتيم متحول و از نظر حسنات و سيئاتى كه از او سر مى‏زند در تغير است، لذا ممكن است صورتى كه در حال حاضر به خود گرفته مبدل به صورتى مخالف آن شود، اين است وضع نفس آدمى، و همواره در معرض اين دگرگونى هست تا مرگش فرا رسد، يعنى نفس از بدن جدا گشته، از حركت و تحول ( حركت از استعداد به فعليت و تحول از صورتى به صورتى ديگر ) بايستد .

در اين هنگام است كه صورتى و آثارى ثابت دارد، ثابت يعنى اينكه ديگر تحول و دگرگونگى نمى‏پذيرد، مگر از ناحيه خداى تعالى، يا به آمرزش و يا شفاعت.

 پس، در مساله حبط شدن به وسيله كفر و امثال آن، حق اين است كه حبط هم نظير استحقاق اجر است، كه به مجرد ارتكاب گناه مى‏آيد، ولى همواره در معرض دگرگونى هست تا روزى كه صاحبش بميرد آن وقت يك طرفى مى‏شود.

حبط همانطور كه در اعمال اخروى هست در اعمال دنيوى هم جريان مى‏يابد.

 آيه 217 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 245

# دست خالی ماندن انسان بعد از لغو حسنات

* ” وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا وَ لِقَاءِ الاَخِرَةِ حَبِطت أَعْمَلُهُمْ هَلْ يجْزَوْنَ إِلا مَا كانُوا يَعْمَلُونَ‏،
* و كسانى كه آيه‏هاى ما و ديدار آخرت را دروغ شمرده‏اند اعمالشان تباه است. مگر جز در مقابل اعمالى كه مى‏كرده‏اند پاداشى به ايشان مى‏دهند؟ “

از اين آيه چند نكته استفاده مى‏شود:

**اول** اينكه كيفر و پاداش اعمال خود اعمال است.

**دوم** اينكه حبط عمل و بى‏اجر بودن آن، خود يك نحو كيفر است، زيرا همانطورى كه گفته شد پاداش هر عمل نيكى خود عمل است و وقتى عمل نيك بى‏اجر باشد پس در حقيقت بى‏اجر كردن آن خود يك نحو كيفر است، چون نتيجه بى‏اجر شدن حسنات كسى كه هم حسنات دارد و هم سيئات اين است كه چنين كسى جز كيفر سيئات پاداش ديگرى نداشته باشد.

 آيه 147 سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 318

# حبط عمل بدون ایمان

* ” مَا كانَ لِلْمُشرِكِينَ أَن يَعْمُرُوا مَسجِدَ اللَّهِ شهِدِينَ عَلى أَنفُسِهِم بِالْكُفْرِ أُولَئك حَبِطت أَعْمَلُهُمْ وَ فى النَّارِ هُمْ خَلِدُونَ‏،
* مشركين را حق آن نيست كه مساجد خدا را تعمير كنند، با آنكه خود شاهد بر كفر خويشتنند، چه، ايشان اعمالشان بى اجر و باطل و خود در جهنم جاودانند.“

اعمال بندگان وقتى مرضى خداوند و نزد او جاودانه مى‏ماند كه از روى حقيقت ايمان به او و فرستاده‏اش و همچنين ايمان به روز جزا باشد، و گر نه حبط شده صاحبش را بسوى سعادت رهبرى نخواهد كرد، و معلوم است كه از لوازم ايمان حقيقى، انحصار دادن ولايت است به خدا و رسول او.

آيه در صدد بيان اين معنا است كه: مشركين را نمى‏رسد كه مسجد الحرام را تعمير كنند، چون آنجا مسجد است، و مساجد وضعشان چنين است كه نبايد مشرك آنها را تعمير نمايد.

” اولئك حبطت اعمالهم و فى النار هم خالدون،“

منظور از جمله اولى بيان بطلان اثر و برداشته شدن آن از اعمال آنان است، زيرا هر عملى را كه انسان انجام مى‏دهد بخاطر اثرى است كه از آن منظور دارد، و وقتى عمل حبط، و اثر از آن برداشته شود، قهرا مجوزى براى انجام آن نيست، اعمالى هم كه جنبه عبادت دارد از قبيل تعمير مساجد و امثال آن به منظور اثرى كه عبارت از سعادت و بهشت است انجام مى‏شود، و همين عمل وقتى حبط شود ديگر آن اثر را ندارد.

و منظور از جمله دومى يعنى جمله:” فى النار هم خالدون،“ بيان اين جهت است كه حالا كه به بهشت نمى‏روند كجا مى‏روند، و به معناى اين است كه فرموده باشد: اين طائفه از آنجائى كه اعمال عباديشان به بهشت راهبريشان نمى‏كند، بطور دائم در آتش خواهند بود، و چون اثر سعادت را ندارند در شقاوت ابدى بسر خواهند برد .

آيه 17و18 سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 265

# حبط اعمال منافقين در همه تاريخ

* ” كالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كانُوا أَشدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَلاً وَ أَوْلَداً فَاستَمْتَعُوا بخَلَقِهِمْ فَاستَمْتَعْتُم بِخَلَقِكمْ كمَا استَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُم بخَلَقِهِمْ وَ خُضتُمْ كالَّذِى خَاضوا أُولَئك حَبِطت أَعْمَلُهُمْ فى الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةِ وَ أُولَئك هُمُ الْخَسِرُونَ‏،
* مانند آن كسانى كه قبل از شما بودند، و نيرومندتر از شما بوده و اموال و اولادشان بيش از شما بود، و از بهره خود، برخوردار شدند، شما نيز از بهره خويشتن برخوردار شديد، چنانكه اسلاف شما از نصيب خويش برخوردار شدند، شما ياوه گفتيد همانطور كه ايشان ياوه گفتند، ايشان اعمالشان در دنيا و آخرت بى نتيجه شد، و ايشان، آرى ، هم ايشانند زيانكاران! “

در اين آيه منافقين غايب فرض شده‏اند و رسول خدا حاضر، تا رسول خدا داستانهائى را كه قرآن از امم گذشته آورده برايشان بخواند و تذكر دهد كه مگر داستان قوم نوح را نشنيديد كه چگونه خداى سبحان تمامى آنها را غرق كرد و قوم هود كه خداوند بوسيله بادى صرصر و بى رحم همه را زنده‏بگور ساخت و قوم صالح كه خدا با زلزله زير و رويشان كرد و قوم ابراهيم كه خدا پادشاهشان نمرود را بكشت و نعمت خود را از آنان سلب فرمود، و مؤتفكات، يعنى شهرها و دهاتى از دهات قوم لوط كه زير و رو شدند؟!

می فرماید: شما سرگرم لذت مادى شديد همانطور كه اقوام منقرض شده تاریخ شدند، شما آيات خدا را استهزاء كرديد همچنانكه آنها استهزاء كردند، اعمالتان در دنيا و آخرت حبط و بى نتيجه شد همچنانكه از آنان شد، شما زيانكار شديد همچنانكه آنها شدند، و به همين جهت به شما وعده آتش جاودانه داد و از رحمت خود دور كرد.

آيه69 سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 454

# برباد رفتن خاكستر اعمال كفار

* ” مَّثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشتَدَّت بِهِ الرِّيحُ فى يَوْمٍ عَاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كسبُوا عَلى شىْ‏ءٍ ذَلِك هُوَ الضلَلُ الْبَعِيدُ،
* كسانى كه به پروردگارشان كافر شدند، اعمالشان همانند خاكسترى است كه در روز طوفانى باد سختى بر آن بوزد، آنها توانى ندارند كمترين چيزى از آنچه را كه انجام داده‏اند به دست آورند، و اين همان گمراهى دور و دراز است.“

روز عاصف روزى را مى‏گويند كه در آن بادهاى تند بوزد، در اين آيه، اعمال كفار را از اين جهت كه به نتيجه نمى‏رسد و اثر سعادتى براى آنان ندارد به خاكسترى مثل مى‏زند كه دچار بادهاى تند گشته در يك لحظه نابود گردد، مانند آيه شريفه‏اى كه مى‏فرمايد:” و قدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا،“ پس اعمال كفار، هر يك به منزله يك ذره خاكسترى است كه در برابر تندباد روزى طوفانى قرار گيرد و اثرى از آن باقى نماند.

آيه 18 سوره ابراهيم الميزان ج : 12 ص : 48

# خسارت بارترين اعمال

* ” قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالأَخْسرِينَ أَعْمَلاً،
* الَّذِينَ ضلَّ سعْيهُمْ فى الحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يحْسبُونَ أَنهُمْ يحْسِنُونَ صنْعاً،
* أُولَئك الَّذِينَ كَفَرُوا بِئَايَتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائهِ فحَبِطت أَعْمَلُهُمْ فَلا نُقِيمُ لهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْناً،
* ذَلِك جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَ اتخَذُوا ءَايَتى وَ رُسلى هُزُواً،
* بگو آيا شما را از آنهايى كه از جهت عمل زيانكارترند خبر دهيم،
* همان كسان كه كوشش ايشان در زندگى اين دنيا تلف شده و پندارند كه رفتار نيكو دارند،
* آنها همان كسانند كه آيت‏هاى پروردگارشان را با معاد انكار كرده‏اند، پس اعمالشان هدر شده و روز قيامت براى آنها ميزانى بپا نمى‏كنيم،
* چنين است، و سزاى ايشان جهنم است براى آنكه انكار ورزيده و آيت‏هاى من و پيغمبرانم را به مسخره گرفته‏اند.“

اين آيه خبر مى‏دهد از آنهائى كه در عمل از هر زيانكارى زيانكارترند، كسانى هستند كه در زندگى دنيا نيز از عمل خود بهره نگرفتند، چون ضلال سعى همان خسران و بى‏نتيجگى عمل است، آنگاه دنبالش اضافه فرموده كه:« وَ هُمْ يحْسبُونَ أَنهُمْ يحْسِنُونَ صنْعاً،- در عين حال گمان مى‏كنند كه كار خوبى انجام مى‏دهند،» و همين پندار است كه مايه تماميت خسران ايشان شده است.

آدمى در زندگى دنيا جز سعى براى سعادت خود كارى نمى‏كند، و جز كوشش براى رسيدن به چنين هدفى همى ندارد، و اين انسان اگر طريق حق را بپيمايد و به غرض خود نائل شود و سعادتمند بشود كه هيچ، و اگر راه خطا را برود و نفهمد كه دارد خطا مى‏رود خاسر است ليكن همين خاسر خسرانش قابل جبران است و اميد نجات دارد. اما اگر راه خطا رفت و به غير حق اصابت كرد و همان باطل را پذيرفت تا آنجا كه وقتى هم كه حق برايش جلوه كرد از آن اعراض نمود، و دلباخته استكبار و تعصب جاهلانه خود بود، چنين كسى از هر خاسرى خاسرتر است و عملش از عمل هر كس ديگرى بى‏نتيجه‏تر، زيرا اين خسرانى است كه جبران نمى‏شود، و اميد نمى‏رود كه روزى مبدل به سعادت شود و به همين جهت است كه خداى تعالى مى‏فرمايد:” الَّذِينَ ضلَّ سعْيهُمْ فى الحْيَوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يحْسبُونَ أَنهُمْ يحْسِنُونَ صنْعاً.“

و اينكه كسى با روشن شدن بطلان اعمالش، باز هم آن را حق بپندارد از اين جهت است كه دلش مجذوب زينت‏هاى دنيا و زخارف آن شده، و در شهوات غوطه‏ور گشته لذا همين انجذاب به ماديت او را از ميل به پيروى حق و شنيدن داعى آن و پذيرفتن نداى منادى فطرت باز مى‏دارد.

 ” اولئك الذين كفروا بايات ربهم و لقائه.“ كفر به آيات، انكار نبوت است، علاوه بر اينكه خود پيغمبر از آيات است. و مراد از كفر به لقاء خدا، كفر به معاد و بازگشت به سوى او است.

پس برگشت تعريف اخسرين اعمالا به اين است كه آنان منكر نبوت و معادند.

 آيه 103 تا 106سوره كهف الميزان ج : 13 ص : 546

# اعمال حبط شده در قيامت وزن ندارند !

* ” أُولَئك الَّذِينَ كَفَرُوا بِئَايَتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائهِ فحَبِطت أَعْمَلُهُمْ فَلا نُقِيمُ لهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْناً،
* آنها همان كسانند كه آيت‏هاى پروردگارشان را با معاد انكار كرده‏اند، پس اعمالشان هدر شده و روز قيامت براى آنها ميزانى بپا نمى‏كنيم.“

وجه اينكه چرا اعمالشان حبط (بى اجر) مى‏گردد اين است كه آنها هيچ عملى را براى رضاى خدا انجام نمى‏دهند، و ثواب دار آخرت را نمى‏جويند و سعادت حيات آخرت را نمى‏طلبند و محركشان در هيچ عملى ياد روز قيامت و حساب نيست .

و اينكه فرمود:” فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا،“ فرع است بر حبط اعمال، زيرا سنجش و وزن در روز قيامت به سنگينى حسنات است، به دليل اينكه مى‏فرمايد: ” و الوزن يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم.“

و نيز به دليل اينكه با حبط عمل ديگر سنگينى باقى نمى‏ماند و در نتيجه ديگر وزنى معنا ندارد.

 ” ذلك جزاؤهم جهنم بما كفروا و اتخذوا آياتى و رسلى هزوا.“

 آيه 106 سوره كهف الميزان ج : 13 ص : 548

# اعمالي كه مانند غبار از هم پاشيده مي شود!

* ” وَ قَدِمْنَا إِلى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَهُ هَبَاءً مَّنثُوراً،
* و به آن عملها كه كرده‏اند پردازيم و آن را غبارى پراكنده كنيم.“

كلمه **هَبَاءً** به معناى خاك بسيار نرم و غبارى است كه در هوا پراكنده مى‏شود، و جز در هنگام تابش نور خورشيد از پنجره ديده نمى‏شود. و عمل چيزى است كه در نشأه بعد از مرگ مايه معيشت آدمى است، و معناى آيه اين است كه ما به يك يك اعمالى كه كرده‏اند مى‏پردازيم، پس آن را طورى از هم مى‏پاشيم، كه چون غبار نابود شود، و ديگر از آن بهره‏مند نشوند.

 و اين طرز سخن بر اساس تمثيل است، مى‏خواهد قهر الهى را بر جميع اعمال كفار كه به منظور سعادت حيات انجام داده‏اند برساند، و بفهماند كه چگونه مى‏تواند آنها را باطل سازد، به طورى كه اثرى در سعادت زندگى ابدى ايشان نداشته باشد، خداى تعالى را تشبيه به سلطان قاهرى مى‏كند كه وقتى بر دشمن غلبه مى‏كند تار و پود زندگى‏اش را به باد مى‏دهد، اثاث خانه و زندگى‏اش را مى‏سوزاند، به طورى كه اثرى از آن باقى نماند .

و ميان اين آيه كه دلالت مى‏كند بر حبط اعمال كفار در آن روز، با آياتى كه مى‏فهماند اعمال كفار به خاطر كفر و جرمهايشان در دنيا حبط مى‏شود، منافات نيست، براى اينكه معناى حبط كردن بعد از مرگ اين است كه بعد از مرگ حبط را درك مى‏كنند، بعد از آنكه در دنيا از دركشان مخفى بود.

 آيه 23 سوره فرقان الميزان ج : 15 ص : 278

# بي نتيجه شدن اعمال كفار

* ” الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صدُّوا عَن سبِيلِ اللَّهِ أَضلَّ أَعْمَلَهُمْ‏ ،
* كسانى كه كفر ورزيدند و جلوگيرى از راه خدا كردند اعمالشان را نابود مى‏كند.“

مراد از ضلالت اعمال كفار، باطل شدن و فساد آن است قبل از اينكه به نتيجه برسد، و خداى تعالى دلیل باطل شدن اعمال کفار را چنین تعلیل کرده است: ” ذلك بان الذين كفروا اتبعوا الباطل و ان الذين امنوا اتبعوا الحق من ربهم ....“

اينكه بى‏نتيجه كردن كارهاى آنان را به خدا نسبت داده معنايش اين است كه خدا اعمال آنان را به سوى نتيجه خوب و سعيد هدايت نمى‏كند.

و در اين آيه اشاره‏اى است به اينكه تنها و تنها ملاك در سعادت و شقاوت انسان پيروى حق و پيروى باطل است، علتش هم اين است كه حق به خدا انتساب دارد و باطل هيچ ارتباط و انتسابى به خدا ندارد .

آيه 1 سوره محمد الميزان ج : 18 ص : 338

# ابطال اعمال و محروميت از مغفرت خدا

* ” إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صدُّوا عَن سبِيلِ اللَّهِ ثمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لهُمْ‏،
* به درستى آنان كه كفر ورزيدند و از راه خدا جلوگيرى كرده، در حال كفر مردند، هرگز خدا ايشان را نمى‏آمرزد.“

مراد از ” صد عن سبيل الله ،“ اعراض از ايمان، و يا جلوگيرى مردم است از اينكه ايمان آورند.

مي فرمايد: اگر شما خدا و رسول را اطاعت نكنيد، و اعمال خود را با پيروى از روشى كه خدا را به خشم مى‏آورد باطل كنيد، نتيجه‏اش اين مى‏شود كه به كفار خواهيد پيوست، كفارى كه سد راه خدايند، و بعد از مردن اين چنينى تا ابد مغفرت ندارند.

در روايات اسلامي در كتاب ثواب الاعمال از ابى جعفرعليه‏السلام روايت آورده كه فرمود: رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم فرمود:

* هر كس بگويد سبحان الله خداوند با آن برايش درختى در بهشت مى‏نشاند، و هر كس بگويد الحمدلله خداوند با آن برايش درختى در بهشت غرس مى‏كند، و هر كس بگويد: لا اله الا الله خداى تعالى با آن برايش درختى در بهشت مى‏نشاند، و هر كس بگويد الله اكبر خداوند با آن درختى در بهشت برايش مى‏كارد.

مردى از قريش گفت: يا رسول الله پس در بهشت درختان بسيارى داريم، فرمود: بله، و ليكن بپرهيزيد از اينكه آتشى بفرستيد و همه را بسوزاند، چون خداى عز و جل مى‏فرمايد:” يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالكم! “

 آيه 34 سوره محمد الميزان ج : 18 ص : 373

# اشتباهاتی كه باعث حبط اعمال مي شوند!

* ” يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصوَتَكُمْ فَوْقَ صوْتِ النَّبىّ‏ِ وَ لا تجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكمْ لِبَعْضٍ أَن تحْبَط أَعْمَلُكُمْ وَ أَنتُمْ لا تَشعُرُونَ‏،
* اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد صداى خود را بلندتر از صداى رسول الله برنياوريد و با او به صوت بلند سخن مگوييد آن چنان كه با يكديگر سخن مى‏گوييد تا اعمالتان ندانسته بى نتيجه نشود.“

ظاهر آيه شريفه اين است كه بلند كردن صداى خود از صداى رسول خدا، و بلند سخن گفتن در حضور آن جناب، دو عمل گناه و موجب حبط عمل است، پس استفاده مى‏شود كه غير از كفر گناهانى ديگر نيز هست كه باعث حبط مى‏شود .

مؤمنين با اين تشخيص كه اين عمل، عمل زشتى است مرتكب مى‏شدند، از باب اينكه در خيلى از گناهان مسامحه مى‏كردند، و خيال مى‏كردند خيلى مهم نيست، ولى نمى‏دانستند كه اين عمل باعث حبط و بطلان عبادات و اعمال صالحشان مى‏شود، و اگر مى‏دانستند هرگز راضى به بطلان آن نمى‏شدند.

لذا خداى تعالى متوجهشان كرده كه اين عمل چنين خطرى دارد، و شما نمى‏دانيد و فرموده: شما نمى‏دانيد كه اين عمل شما اثرى هولناك و خطرى عظيم دارد، و آن اين است كه اعمالتان را حبط مى‏كند، پس زنهار، متوجه باشيد و هيچ يك از اين دو قسم حرف زدن را مرتكب نشويد كه اعمالتان باطل مى‏شود و خود متوجه نيستيد.

پس جمله ” و انتم لا تشعرون،“ ناظر است به حالى كه مؤمنين قبل از نهى داشتند، و آن اين است كه مى‏دانستند عملشان زشت است، ولى نمى‏دانستند اين عمل زشتشان چقدر زشت است، و زشتيش به اين حد از عظمت است، و اما بعد از صدور بيان الهى فهميدند كه خطر احباط در اين اعمالشان هست.

” ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى،“ آهسته سخن گفتن نزد رسول خدا، در حقیقت احترام و تعظيم و بزرگداشت خداى سبحان است، و مداومت بر اين سيره كاشف از اين است كه اين كسانى كه چنين ادبى دارند تقوى خُلق آنان شده، و خدا دلهايشان را براى تقوى تمرين داده است.

” لهم مغفرة و اجر عظيم،“ اين نيز وعده جميلى است در برابر تقوايى كه در دل دارند، همچنان كه فرموده:” و العاقبة للتقوى ! “

 آيه 2 سوره حجرات الميزان ج : 18 ص : 459

# عاقبت اعمال سرابـگونه

* ” وَ الَّذِينَ كفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسرَابِ بِقِيعَةٍ يحْسبُهُ الظمْئَانُ مَاءً حَتى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يجِدْهُ شيْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سرِيعُ الحِسابِ‏،
* كسانى كه كافرند اعمالشان چون سرابى است در بيابانى كه تشنه كام آن بيابان آن را آب پندارد و چون بدان رسد چيزى نيابد، و خدا را نزد آن يابد كه حساب او را تمام و به كمال بدهد و خدا تند حساب است.“

كلمه سراب به معناى لمعان و برقى است كه در بيابانها از دور به شكل لمعان آب به نظر مى‏رسد، ولى حقيقتى ندارد، يعنى آب نيست.

در این آیه اعمال کفار را تشبيه كرده به سرابى در زمين هموار كه انسان آن را آب مى‏پندارد، ولى حقيقتى ندارد، و آثارى كه بر آب مترتب است بر آن مترتب نيست، رفع عطش نمى‏كند، و آثار ديگر آب را ندارد، اعمال ايشان هم از قربانيها كه پيشكش بتها مى‏كنند، و اذكار و اورادى كه مى‏خوانند، و عبادتى كه در برابر بتها مى‏كنند، حقيقت ندارد، و آثار عبادت بر آن مترتب نيست.

و اگر فرمود: تشنه آن را آب مى‏پندارد با اينكه سراب از دور به نظر هر كسى آب مى‏آيد چه تشنه و چه سيراب، براى اين بود كه هدف در اين آيه بيان رفتن به سوى سراب است، و جز اشخاص تشنه كسى به دنبال سراب نمى‏رود، او است كه از شدت تشنگى به اين اميد به راه مى‏افتد كه شايد در آنجا آبى كه رفع عطشش كند به دست آورد، و همچنان مى‏رود ولى آبى نمى‏بيند.

و اگر نفرمود همچنان مى‏رود تا به آن برسد بلكه فرمود: تا نزد آن سراب بيايد براى اشاره به اين نكته است كه گويا در آن جا كسى انتظار آمدن او را مى‏كشد، و مى‏خواهد كه بيايد، و او خداى سبحان است، و به همين جهت در رديف آن فرمود:” و وجد الله عنده، فوفيه حسابه- خدا را نزد آن سراب مى‏يابد، خدا هم حسابش را تمام و كامل مى‏دهد.“

و نتيجه اين تعبير اين شده كه اين كفار هدفشان از اعمالشان اين است كه به آن غايتى برسند كه فطرت و جبلتشان ايشان را به سوى آن روانه مى‏كند، آرى هر انسانى هر عملى كه مى‏كند به حكم فطرت و جبلت هدفش سعادت است، ولى ايشان را اعمالشان به چنين هدفى نمى‏رساند.

و آن آلهه هم كه اينان با پرستش آنها پاداش نيكى مى‏جويند حقيقت ندارند، بلكه آن اله كه اعمال ايشان به او منتهى مى‏شود، و او به اعمال ايشان احاطه داشته و جزا مى‏دهد خداى سبحان است، و بس، و حساب اعمالشان را به ايشان مى‏دهد.

و اينكه در آيه فرمود:” فوفيه“، توفيه حساب كنايه از جزاى مطابق عمل است، جزايى كه عمل آن را ايجاب مى‏كند، و رساندن آن به صاحب عمل به آن مقدار كه مستحق آن است.

بنابر اين در آيه شريفه اعمال تشبيه شده به سراب، و صاحبان اعمال تشبيه شده‏اند به تشنه‏اى كه نزد خود، آب گوارا دارد ولى از آن روى گردانيده دنبال آب مى‏گردد، هر چه مولايش به او مى‏گويد: آب حقيقى كه اثر آب دارد اين است، بخور تا عطشت رفع شود، و او را نصيحت مى‏كند قبول نمى‏كند و در عوض در پى سراب مى‏رود و نيز رسيدن مرگ و رفتن به لقاء خدا تشبيه شده به رسيدن به سراب، در حالى كه مولايش را هم آنجا مى‏يابد، همان مولا كه او را نصيحت مى‏كرد، و به نوشيدن آب گوارا دعوت مى‏نمود.

پس مردمان كفر پيشه از ياد پروردگارشان غافل شدند، و اعمال صالح را كه رهنماى به سوى نور او است، و ثمره آن سعادت ايشان است، از ياد بردند و پنداشتند كه سعادتشان در نزد غير خدا، و آلهه‏اى است كه به غير خدا مى‏خوانند، و در سايه اعمالى است كه خيال مى‏كردند ايشان را به بت‏ها تقرب مى‏بخشد، و به همين وسيله سعادتمند مى‏گردند، و به خاطر همين پندار غلط سرگرم آن اعمال سرابى شدند، و نهايت قدرت خود را در انجام آن گونه اعمال به كار زده، عمر خود را به پايان رساندند، تا اجلهايشان فرا رسيد، و مشرف به خانه آخرت شدند، آن وقت كه چشم گشودند هيچ اثرى از اعمال خود كه اميد آن آثار را در سر مى‏پروراندند نديدند، و كمترين خبرى از الوهيت آلهه پندارى خود نيافتند، و خدا حسابشان را كف دستشان نهاد، و خدا سريع الحساب است .

اين را هم بايد از نظر خواننده دور نداريم كه آيه شريفه هر چند ظاهرش بيان حال كفار از اهل هر ملت و مخصوصا مشركين از وثنى‏ها است، و ليكن بيانى كه دارد در ديگران هم كه منكر صانع هستند جريان دارد، براى اينكه انسان هر كس كه باشد براى زندگى خود هدف و سعادتى قائل است. و هيچ ترديدى ندارد كه رسيدن به هدفش به وسيله سعى و عملش صورت مى‏گيرد، اگر معتقد به وجود صانعى براى عالم باشد، و او را به وجهى از وجوه مؤثر در سعادت خود بداند، قهرا براى تحصيل رضاى او و رستگارى خويش و رسيدن به آن سعادتى كه صانع برايش تقدير نموده، متوسل به اعمال صالح مى‏گردد .

و اما اگر قائل به وجود صانع نباشد و غير او را مؤثر در عالم بداند، ناگزير عمل خود را براى چيزى انجام مى‏دهد كه او را مؤثر مى‏داندكه يا دهر است يا طبيعت و يا ماده، تا آن را متوجه سعادت دنيوى خود كند، دنيايى كه به اعتقاد او ديگر ماورايى ندارد.

پس اين دسته مؤثر در سعادت حيات دنياى خويش را غير خدا مى‏دانند در حالى كه غير از او مؤثرى نيست و معتقدند كه مساعى دنيايى ايشان را به سعادتشان مى‏رساند، در حالى كه آن سعادت جز سرابى نيست، و هيچ حقيقت ندارد، و ايشان همچنان سعى مى‏كنند و عمل انجام مى‏دهند تا آنچه از اعمال برايشان مقدر شده تمام شود، يعنى اجلشان فرا رسد، آن وقت است كه هيچ يك از اعمال خويش را نمى‏يابند و بر عكس به عيان مى‏يابند كه آنچه از اعمال خود اميد مى‏داشتند جز تصورى خيالى يا رؤيايى پريشان نبود.

آن وقت است كه خدا حسابشان را مى‏دهد، و خدا سريع الحساب است.

 آيه39 سوره نور الميزان ج : 15 ص : 181

# شكنجه جان دادن كساني كه اعمالشان حبط شده!

* ” فَكَيْف إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَئكَةُ يَضرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَرَهُمْ‏،
* ذَلِك بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسخَط اللَّهَ وَ كرِهُوا رِضوَنَهُ فَأَحْبَط أَعْمَلَهُمْ‏،
* چطور است حالشان وقتى كه ملائكه جانشان را مى‏گيرند و به صورت و پشتشان مى‏كوبند،
* و براى اين مى‏كوبند كه همواره دنبال چيزى هستند كه خدا را به خشم مى‏آورد و از هر چه مايه خشنودى خدا است كراهت دارند، خدا هم اعمالشان را بى نتيجه و اجر كرد.“

می فرماید: اين است وضع آنان امروز كه بعد از روشن شدن هدايت باز هر چه مى‏خواهند مى‏كنند، حال ببين در هنگامى كه ملائكه جانشان را مى‏گيرند و به صورت و پشتشان مى‏كوبند چه حالى دارند؟

” ذلك بانهم اتبعوا ما اسخط الله و كرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم ،“ مى‏فرمايد: سبب عقاب آنان اين است كه اعمالشان به خاطر پيروى از آنچه كه مايه خشم خدا است، و به خاطر كراهتشان از خشنودى خدا، حبط مى‏شود و چون ديگر عمل صالحى برايشان نمانده است و قهرا با عذاب خدا بدبخت و شقى مى‏شوند.

 آيه 27 و 28 سوره محمد الميزان ج : 18 ص : 364

**فصل هفتم**

**كتابت اعمال**

**ثبت و ضبط و حفظ اعمال وآثار انسان**

# کتابهای اعمال، انواع و محتویات آنها

* ” إِنَّا نحْنُ نُحْىِ الْمَوْتى وَ نَكتُب مَا قَدَّمُوا وَ ءَاثَرَهُمْ وَ كلَّ شىْ‏ءٍ أَحْصيْنَهُ فى إِمَامٍ مُّبِين،
* ماييم كه مردگان را زنده مى‏كنيم و آنچه كرده‏اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز مى‏كند همه را مى‏نويسيم و ما هر چيزى را در امامى مبين برشمرده‏ايم.“

قرآن كريم از وجود كتابى خبر مى‏دهد كه تمامى موجودات و آثار آنها در آن نوشته شده، كه اين همان لوح محفوظ است، و از كتابى ديگر خبر مى‏دهد كه خاص امت‏هاست، و اعمال آنان در آن ضبط مى‏شود، و از كتابى ديگر خبر مى‏دهد كه خاص فرد فرد بشر است، و اعمال آنان را احصاء مى‏كند.

همچنان كه در باره كتاب اولى فرموده:” و لا رطب و لا يابس الا فى كتاب مبين،“ و در باره دومى فرموده:” كل امة تدعى الى كتابها،“ و در باره سومى فرموده:” و كل انسان الزمناه طائره فى عنقه و نخرج له يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا.“

ظاهر آيه حكم مى‏كند به اينكه: كتابها يكى نيست، و كتاب اعمال غير از امام مبين است، چون بين آن دو فرق گذاشته، يكى را خاص اشخاص دانسته و ديگرى را براى عموم موجودات ( كل شى‏ء ) خوانده است، و نيز تعبير را در يكى به كتابت آورده، و در ديگرى به احصاء.

” و كل شى‏ء احصيناه فى امام مبين،“ منظور از امام مبين لوح محفوظ است، لوحى كه از دگرگون شدن و تغيير پيدا كردن محفوظ است، و مشتمل است بر تمامى جزئياتى كه خداى سبحان قضايش را در خلق رانده، در نتيجه آمار همه چيز در آن هست، و اين كتاب در كلام خداى تعالى با اسمهاى مختلفى ناميده شده: **لوح محفوظ، ام الكتاب، كتاب مبين، و امام مبين**، كه در هر يك از اين اسماى چهارگانه عنايتى مخصوص هست .

و شايد عنايت در ناميدن آن به امام مبين، به خاطر اين باشد كه بر قضاهاى حتمى خدا مشتمل است، قضاهايى كه خلق تابع آنها هستند و آنها مقتداى خلق. و نامه اعمال هم - به طورى كه در سوره جاثيه آمده - از آن كتاب استنساخ مى‏شود، چون در آن سوره فرموده:” هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون .“

 آيه 12 سوره يس الميزان ج : 17 ص : 97

# نويسندگان اعمال و فرشتگان محافظ انسان

* ” وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لحَافِظِينَ‏،
* كِرَاماً كَتِبِينَ‏، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ‏،
* و او بر شما نگهبانان گماشته،
* كه نويسندگانى ارجمندند، و هر چه بكنيد مى‏دانند.“

اين آيه شريفه اشاره دارد به اينكه اعمال انسان غير از طريق يادآورى خود صاحب عمل، از طريقى ديگر نيز محفوظ است، و آن محفوظ بودن اعمال با نوشتن فرشتگان نويسنده اعمال است، كه در طول زندگى هر انسانى موكل بر او هستند، و بر معيار آن اعمال پاداش و كيفر مى‏بيند، همچنان كه فرمود:” و نخرج له يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا.“

” و ان عليكم لحافظين،“ يعنى از ناحيه ما حافظانى موكل بر شما هستند، كه اعمال شما را با نوشتن حفظ مى‏كنند، ” كراما كاتبين،“ حافظانى كه داراى كرامت و عزتى نزد خداى تعالى هستند.

مراد از كتابت در كلمه كاتبين نوشتن اعمال است، به شهادت اينكه مى‏فرمايد: ” يعلمون ما تفعلون،“ و در اين جمله مى‏خواهد بفرمايد: فرشتگان در تشخيص اعمال نيك از بد شما و تميز حسنه آن از سيئه آن دچار اشتباه نمى‏شوند.

پس اين آيه ملائكه را منزه از خطا مى‏دارد، همچنان كه آيه قبلى آنان را از گناه منزه مى‏داشت.

بنا بر اين ملائكه به افعال بشر با همه جزئيات و صفات آن احاطه دارند، و آن را همانطور كه هست حفظ مى‏كنند.

در اين آيات عده اين فرشتگان كه مامور نوشتن اعمال انسانند معين نشده، بله در آيه زير كه مى‏فرمايد:” اذ يتلقى المتلقيان عن اليمين و عن الشمال قعيد،“ استفاده مى‏شود كه براى هر يك انسان دو نفر از آن فرشتگان موكلند، يكى از راست و يكى از چپ، و در روايات وارده در اين باب نيز آمده كه فرشته طرف راست مامور نوشتن حسنات، و طرف چپ مامور نوشتن گناهان است .

و نيز در تفسير آيه” ان قران الفجر كان مشهودا،“ اخبار بسيار زيادى از دو طريق شيعه و سنى رسيده كه دلالت دارد بر اينكه نويسندگان نامه اعمال هر روز بعد از غروب خورشيد بالا مى‏روند، و نويسندگانى ديگر نازل مى‏شوند، و اعمال شب را مى‏نويسند تا صبح شود، بعد از طلوع فجر صعود نموده مجددا فرشتگان روز نازل مى‏شوند، و همينطور .

و در آيه مورد بحث كه مى‏فرمايد:” يعلمون ما تفعلون،“ دلالتى بر اين معنا هست كه نويسندگان داناى به نيات نيز هستند، چون مى‏فرمايد: آنچه انسانها مى‏كنند مى‏دانند، و معلوم است كه بدون علم به نيات نمى‏توانند به خصوصيات افعال و عناوين آنها، و اينكه خير است يا شر، حسنه است يا سيئه علم پيدا كنند، پس معلوم مى‏شود ملائكه داناى به نيات نيز هستند.

 آيه 10 تا 12 سوره انفطار الميزان ج 20 ص 371

# نويسندگان حسنات و سيئات انسان

* ” إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشمَالِ قَعِيد،
* دو مامور ما در طرف راست و چپ او نشسته اعمال او را مى‏گيرند.“

مراد از **مُتَلَقِّيَانِ** ، دو فرشته‏اى است كه موكل بر انسانند، و عمل او را تحويل گرفته آن را با نوشتن حفظ مى‏كنند.

” عن اليمين و عن الشمال قعيد،“ يعنى دو فرشته‏اى كه يكى در سمت راست نشسته و يكى در سمت چپ نشسته است. و منظور از سمت راست و سمت چپ، راست و چپ آدمى است.

يعنى به ياد آر و متوجه باش اين را كه دو فرشته عمل انسان را مى‏گيرند، و منظور از اين دستور اين است كه به علم خداى تعالى اشاره كند و بفهماند كه خداى سبحان از طريق نوشتن اعمال انسانها توسط ملائكه به اعمال انسان علم دارد، علاوه بر آن علمى كه بدون وساطت ملائكه و هر واسطه‏اى ديگر دارد .

جمله” عن اليمين و عن الشمال قعيد،“ مى‏خواهد موقعيتى را كه ملائكه نسبت به انسان دارند تمثيل كند، و دو طرف خير و شر انسان را كه حسنات و گناهان منسوب به آن دو جهت است به راست و چپ محسوس انسان تشبيه نمايد، و گر نه فرشتگان موجوداتى مجردند كه در جهت قرار نمى‏گيرند.

 آيه 17 سوره ق الميزان ج : 18 ص : 520

# ضبط و حفظ گفتار انسان

* ” مَّا يَلْفِظ مِن قَوْلٍ إِلا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ،
* هيچ سخنى در فضاى دهان نمى‏آورد مگر آنكه در همانجا مراقبى آماده است.“

كلمه رقيب به معناى محافظ، و كلمه عتيد به معناى كسى است كه فراهم كننده مقدمات آن ضبط و حفظ است، خلاصه يكى مقدمات را براى ديگرى فراهم مى‏كند تا او از نتيجه كار وى آگاه شود.

و اين آيه شريفه بعد از جمله ” اذ يتلقى المتلقيان،“ كه آن نيز در باره فرشتگان موكل است، دوباره راجع به مراقبت دو فرشته سخن گفته با اينكه جمله اول تمامى كارهاى انسان را شامل مى‏شد و جمله دوم تنها راجع به تكلم انسان است، از باب ذكر خاص بعد از عام است كه در همه جا مى‏فهماند گوينده نسبت به خاص عنايتى بيشتر دارد.

 آيه 18 سوره ق الميزان ج : 18 ص : 521

# نوشتن اعمال و آثار اعمال

* ” إِنَّا نحْنُ نُحْىِ الْمَوْتى وَ نَكتُب مَا قَدَّمُوا وَ ءَاثَرَهُمْ وَ كلَّ شىْ‏ءٍ أَحْصيْنَهُ فى إِمَامٍ مُّبِين،
* ماييم كه مردگان را زنده مى‏كنيم و آنچه كرده‏اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز مى‏كند همه را مى‏نويسيم و ما هر چيزى را در امامى مبين برشمرده‏ايم.“

مراد از ” مَا قَدَّمُوا “ اعمالى است كه انسانها قبل از مرگ خودشان كردند و از پيش، براى روز جزاى خود فرستادند، و مراد از” ءَاثَرَهُمْ “ باقياتى است كه براى بعد از مردن خود بجاى گذاشتند، كه يا سنت خيرى است كه مردم بعد از او به آن سنت عمل كنند، مانند علمى كه از خود به جاى گذاشته، مردم بعد از او از آن علم بهره‏مند شوند، و يا مسجدى كه بنا كرده تا مردم بعد از او در آن نماز بخوانند، و يا وضوخانه‏اى كه مردم در آن وضو بگيرند و يا سنت شرى است كه باب كرده و مردم بعد از او هم به آن سنت عمل كنند، مانند اينكه محلى براى فسق و نافرمانى خدا بنا نهاده، همه اينها آثار آدمى است كه خدا به حسابش مى‏آورد.

و مراد از نوشتن « مَا قَدَّمُوا » و نوشتن « آثار»، ثبت آن در صحيفه اعمال، و ضبطش در آن به وسيله مامورين و ملائكه نويسنده اعمال است و اين كتابت غير از كتابت اعمال و شمردن آن در امام مبين است كه عبارت است از لوح محفوظ.

 آيه 12 سوره يس الميزان ج : 17 ص : 96

# نسخه برداري از اعمال انسانها

* ” هَذَا كِتَبُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقّ‏ِ إِنَّا كُنَّا نَستَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ‏،
* اين كتاب ما است كه به حق بر شما سخن مى‏گويد ما همواره آنچه شما مى‏كرديد استنساخ مى‏كرديم! “

 لازمه اين كه مى‏فرمايد:” انا كنا نستنسخ ماكنتم تعملون،“ اين است كه **اعمال ما نسخه اصلى باشد، و از آنها نسخه بردارند.** و يا به عبارتى ديگر: اعمال در اصل كتابى باشد و از آن كتاب نقل شود.

لازمه اين كه گفتيم بايد اعمال، خود كتابى باشد تا از آن استنساخ كنند، اين است كه مراد از جمله ” ما كنتم تعملون،“ اعمال خارجى انسانها باشد، بدين جهت كه در لوح محفوظ است. (چون هر حادثه‏اى، و از آن جمله اعمال انسانها هم يكى از آن حوادث است، قبل از حدوثش در لوح محفوظ نوشته شده،) در نتيجه استنساخ اعمال عبارت مى‏شود از نسخه بردارى آن، و مقدمات و حوادث و عواملى كه در آن اعمال دخيل بوده، از كتاب لوح محفوظ.

و بنا بر اين، نامه اعمال در عين اينكه نامه اعمال است، جزئى از لوح محفوظ نيز هست، چون از آنجا نسخه بردارى شده، آن وقت معناى اينكه مى‏گوييم ملائكه اعمال را مى‏نويسند اين مى‏شود كه ملائكه آنچه را كه از لوح محفوظ نزد خود دارند، با اعمال بندگان مقابله و تطبيق مى‏كنند.

و اين همان معنايى است كه در روايات از طرق شيعه از امام صادق عليه‏السلام و از طرق اهل سنت از ابن عباس نيز نقل شده است.

بنا بر اين توجيه، جمله ” هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق،“ خطابى است كه خداى تعالى در روز جمع، يعنى روز قيامت، به اهل جمع مى‏كند، و امروز آن را در قرآن براى ما حكايت كرده، در نتيجه معنايش اين مى‏شود: آن روز به ايشان گفته مى‏شود اين كتاب ما است كه عليه شما چنين و چنان مى‏گويد.

و اشاره با كلمه هذا اشاره به نامه اعمال است، كه بنا بر توجيه ما در عين حال اشاره به لوح محفوظ نيز هست، و اگر كتاب را بر ضمير خداى تعالى اضافه كرد، و فرمود اين كتاب ما است از اين نظر بوده كه نامه اعمال به امر خداى تعالى نوشته مى‏شود، و چون گفتيم نامه اعمال لوح محفوظ نيز هست، به عنوان احترام آن را كتاب ما خوانده است .

و معناى جمله: ” ينطق عليكم بالحق،“ اين است كه كتاب ما شهادت مى‏دهد بر آنچه كه كرده‏ايد، و دلالت مى‏كند بر آن، دلالتى روشن و توأم با حق. و جمله ” انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون،“ تعليل مى‏كند كه چگونه كتاب عليه ايشان به حق نطق مى‏كند، و معنايش اين است كه: چون كتاب ما دلالت مى‏كند بر عمل شما، دلالتى بر حق، و بدون اينكه از آن تخلف كند، چون كتاب ما لوح محفوظ است كه بر تمامى جهات واقعى اعمال شما احاطه دارد .

و اگر نامه اعمال خلائق را طورى به ايشان نشان ندهد كه ديگر جاى شكى و راه تكذيبى باقى نگذارد، ممكن است شهادت آن را تكذيب كنند، و بگويند كتاب شما غلط نوشته، ما چنين و چنان نكرده‏ايم، به همين جهت مى‏فرمايد كتاب ما به حق گواهى مى‏دهد: ” يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء تود لو أن بينها و بينه امدا بعيدا.“

آيه 29 سوره جاثيه الميزان ج : 18 ص : 271

# بحثي در كتاب و حساب مؤمنين گناهكار

* ” فَأَمَّا مَنْ أُوتىَ كِتَبَهُ بِيَمِينِهِ‏، فَسوْف يحَاسب حِساباً يَسِيرا...ً،
* در آن روز كسى كه نامه‏اش را به دست راستش دهند،
* به زودى خواهد ديد كه حسابى آسان از او مى‏كشند...،
* وَ أَمَّا مَنْ أُوتىَ كِتَبَهُ وَرَاءَ ظهْرِهِ‏،
* فَسوْف يَدْعُوا ثُبُوراً، وَ يَصلى سعِيراً...،
* و اما كسى كه نامه اعمالش را از پشت سرش بدهند،
* به زودى فرياد واويلايش بلند مى‏شود،
* و در آتش بسوزد...“

از مجموع آيات نه‏گانه به دست مى‏آيد كه دادن نامه اعمال و نشر آن، همه قبل از حساب انجام مى‏شود:

” و كل انسان الزمناه طائره فى عنقه و نخرج له يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا،

 اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا.“

اين آيات دادن نامه از پشت سر را مختص به كفار دانسته، ناگزير گناهكاران از مؤمنين، مورد بحث قرار مى‏گيرند كه آيا از آنهايى هستند كه نامه اعمالشان به دست راستشان داده مى‏شود و يا از آنهايى كه نامه‏شان از پشت سر داده مى‏شود؟

آنچه از روايات شيعه و سنى برمى‏آيد اين است كه اين طايفه داخل دوزخ مى‏شوند و زمانى در آنجا عذاب مى‏بينند، سپس با شفاعت شفيعان از دوزخ نجات مى‏يابند، پس اين طايفه جزو طايفه دوم نيستند، چون گفتيم آيه شريفه تنها كفار را جزو آن طايفه دانسته، از سوى ديگر جزو طايفه اول هم كه نامه‏شان را به دست راستشان مى‏دهند نيستند، چون آيات ظهور در اين دارد كه اصحاب يمين حسابى آسان پس داده و سپس داخل بهشت مى‏شوند، اين را هم نمى‏توان گفت كه گنه‏كاران از مؤمنين اصلا نامه عملى ندارند، براى اينكه آيه شريفه” و كل انسان الزمناه طائره فى عنقه،“ تصريح دارد كه بطور كلى هر انسانى نامه اعمالى دارد.

ظاهر آيات ( اگر نگوييم صريح آن) اين است كه: داخل آتش و يا بهشت شدن نتيجه‏اى است كه بر داورى دستگاه الهى مترتب مى‏شود، و داورى نتيجه حساب است كه بر داشتن نامه عمل مترتب مى‏شود، تا چندى كه نامه‏هاى اعمال را به دست صاحبانش نداده‏اند حساب معنا ندارد، و تا حساب تمام نشود داورى معنا ندارد، و تا داورى نشود داخل بهشت و يا دوزخ شدن معنا ندارد.

آياتى كه راجع به اصحاب شمال سخن مى‏گويد، مانند آيات سوره واقعه و الحاقة و تا حدودى سوره اسراء، اين خصيصه را مختص به كفار دانسته، و از مجموع آياتى كه در اين باب هست استفاده مى‏شود كسانى كه نامه اعمالشان به دست چپشان داده مى‏شود، همانهايند كه نامه‏هايشان از پشت سر داده مى‏شود.

 آيه 7 تا 15 سوره انشقاق الميزان ج 20 ص 404

# كتابي كه در قيامت بحق سخن خواهد گفت!

* ” وَ لا نُكلِّف نَفْساً إِلا وُسعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَبٌ يَنطِقُ بِالحَْقّ‏ِ وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ‏،
* و ما هيچ كس را بيش از توانايى‏اش تكليف نمى‏كنيم و نزد ما كتابى است كه به حق گويا است و هيچ كس به هيچ وجه ستم نخواهد شد.“

منظور از گويايى كتاب اين است كه آنچه را كه در آن ثابت است بى پرده و فاش بيان مى‏كند. آرى، به آنچه از اعمال صالح كه در آن كتاب نوشته شده گويا نيست مگر به حق، چون اين كتاب از زياده و نقصان و تحريف محفوظ است.

حساب قيامت هم بر اساس آنچه در كتاب است رسيدگى مى‏شود، و جمله ينطق اشاره به همين است.

پاداش هم بر اساس نتايجى است كه از محاسبه به دست مى‏آيد، و جمله” و هم لا يظلمون،“ اشاره به همين است .

پس مؤمنين از اينكه ظلم شوند ايمنند، و اجرشان به هيچ وجه فراموش نمى‏شود، و از دادنش دريغ نمى‏كنند، و يا كمتر از آنچه هست نمى‏دهند، و يا عوض و بدل نمى‏شود، همچنان كه از خطر اينكه اعمالشان حفظ نشود، و يا بعد از حفظ فراموش شود، و يا به وجهى از وجوه تغيير كند ايمنند.

خداى تعالى آنچه را كه ما در قيامت با آن روبرو مى‏شويم در آيه فوق براى ما ممثل كرده، و به صورت يك صحنه دادگاهى و دادخواهى، و دادرسى، مجسم نموده است، و معلوم است كه در يك صحنه دادگاه از آن جهت كه دادگاه است پاى احتجاج و دفاع و شاهد و پرونده و برگه‏هاى جرم و روبرو كردن دو طرف متخاصم به ميان مى‏آيد، و بدون اينها صحنه پايان نمى‏پذيرد.

اگر از اين معنا چشم‏پوشى كنيم، براى ظاهر شدن اعمال آدمى در روز رجوعش به خداى سبحان تنها اذن او كافى است، و به هيچ يك از مطالب مذكور حاجت نيست- دقت فرماييد.

 آيه 62 سوره مومنون الميزان ج : 15 ص : 59

# ارتباط استنساخ اعمال با مکر الهی

* ” وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاس رَحْمَةً مِّن بَعْدِ ضرَّاءَ مَستهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ فى ءَايَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسرَعُ مَكْراً إِنَّ رُسلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ‏،
* هنگامى كه به مردم رحمتى پس از زيانى كه به آنها رسيده مى‏چشانيم آنها در آيات ما مكر مى‏كنند و دست به توجيهات ناروا براى آن نعمت و رحمت مى‏زنند. بگو: مكر خدا سريع‏تر از هر مكرى است، و محققا فرشتگان ما مکرهای شما را مى‏نويسند. “

می فرماید: ما بر كرده‏هاى شما گواهان و مراقبينى داريم كه آنان را نزد شما مى‏فرستيم تا اعمالتان را بنويسند و حفظ كنند، و به محضى كه يك عمل انجام بدهيد هم عملتان نوشته شده، و هم جزاى آن معين شده و ديگر مجال و فرصتى نمى‏ماند كه مكر شما اثر خود را ببخشد، چه ببخشد و چه نبخشد جزاى آن قبلا معلوم شده است.

از ظاهر آيه شريفه: ”هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون،“ معناى كتابت اعمال بندگان به دست ملائكه اين است كه اعمال را از پشت پرده استعدادها به مرحله فعليت خارجى در آورند، و آن وقت خود اعمال در صحيفه عالم كون نقش بسته مى‏شود.

با اين بيان كاملا روشن مى‏شود كه كتابت اعمال بندگان توسط رسولان چگونه علت شده است براى اسرع المكر بودن خداى تعالى، چون بنابر اين بيان، حقيقت معنا اينطور مى‏شود: ما اعمال شما را كه با آن اعمال مكر مى‏كنيد از داخل ذات شما بيرون آورده آن را در خارج قرار مى‏دهيم، و با اين حال چگونه بر ما پوشيده مى‏ماند كه شما مى‏خواهيد با اين اعمال خود با ما مكر كنيد؟ و مگر مكر چيزى جز اين است كه مثلا شما بخواهيد با حيله، كسى را از مقصدش برگردانيد بطوريكه خود او متوجه نشود؟ و شما نمى‏توانيد چيزى را بر ما پوشيده نمائيد، اين مائيم كه حقيقت امر را بر شما پوشانديم .

رفتارى كه خيال مى‏كرديد مكر بر ما است، مكر ما بر خودتان بود، چون ما بوديم كه كارى كرديم كه مكر ما را مكر خود بپنداريد و به آن اقدام نمائيد، و اين پندار و اين اقدام ضلالتى بود از طرف شما، و اضلالى بود از طرف ما، كه ما شما را به سزاى كارهاى نادرستى كه كرديد گرفتار كرديم .

آيه 21 سوره يونس الميزان ج : 10 ص : 47

# ارتباط پیشوایان حق و باطل با دادن نامه اعمال به دست راست و چپ

* ” يَوْمَ نَدْعُوا كلَّ أُنَاسِ بِإِمَمِهِمْ فَمَنْ أُوتىَ كتَبَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئك يَقْرَءُونَ كتَبَهُمْ وَ لا يُظلَمُونَ فَتِيلا،
* وَ مَن كانَ فى هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فى الاَخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضلُّ سبِيلاً،
* روزى كه هر قومى را با امامشان دعوت كنيم هر كس نامه دعوتش را به دست راستش دهند آنان نامه خود قرائت كنند و كمترين ستمى به ايشان نخواهد رسيد،
* هر كسى در اين دنيا نابينا و كوردل باشد در آخرت نيز نابينا و گمراه‏تر خواهد بود.“

در قیامت هر گروهی با پيشواى خودشان احضار خواهد شد و هر كه به امام حقى اقتداء كرده باشد، نامه عملش را به دست راستش مى‏دهند، و هر كه از معرفت امام حق در دنيا كور بوده، در آنجا هم كور خواهد بود.

” و من كان فى هذه اعمى فهو فى الآخرة اعمى و اضل سبيلا.“

مراد از كورى آخرت كورى چشم نيست، بلكه نداشتن بصيرت و ديده باطنى است. مقصود از كورى در دنيا هم همين است:

 ” فانها لا تعمى الابصار و لكن تعمى القلوب التى فى الصدور.“

پس معناى آيه اين است كه هر كه در زندگى دنيا امام حق را نشناسد و راه حق نپيمايد چنين كسى در آخرت سعادت و رستگارى را نمى‏بيند و راه به سوى آمرزش نمى‏برد.

 از ظاهر آيه استفاده مى‏شود كه براى هر طائفه‏اى از مردم امامى است غير از امام طائفه ديگر. امامى كه روز قيامت خوانده مى‏شود آن كسى است كه مردم او را امام خود گرفته باشند و به او اقتداء كرده باشند نه آن كس كه خداوند به امامتش برگزيده باشد.

مراد از امام هر طائفه، آن كسى است كه مردم به پيشوائيش تن در داده باشند، حال چه اينكه امام حق باشد و چه امام باطل.

 آيه 71و72 سوره اسري الميزان ج : 13 ص : 227

# واي در اين نامه چيست؟

* ” وَ وُضِعَ الْكِتَب فَترَى الْمُجْرِمِينَ مُشفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَوَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكتَبِ لا يُغَادِرُ صغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلا أَحْصاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَ لا يَظلِمُ رَبُّك أَحَداً،
* و نامه‏ها پيش آرند و گنه‏كاران را از مندرجات آن هراسان بينى و گويند: اى واى بر ما اين نامه چيست كه گناه كوچك و بزرگى نگذاشته مگر آن را به شمار آورده، و هر چه كرده‏اند حاضر يابند كه پروردگارت به هيچ كس ستم نمى‏كند.“

وَضع كتاب در قیامت به معناى نصب آن است تا بر طبقش حكم كنند. از ظاهر سياق استفاده مى‏شود كه كتاب مورد نظر كتاب واحدى است كه اعمال تمامى خلايق در آن ضبط شده، و آن را براى حساب نصب مى‏كنند، نه اينكه هر يك نفر يك كتاب جداگانه‏اى داشته باشد. اين با آياتى كه براى هر انسانى و هر امتى كتابى جداگانه‏اى سراغ مى‏دهد منافات ندارد.

ذكر اشفاق و ترس مجرمين خود دليل بر اين است كه مقصود از كتاب، كتاب اعمال است، و يا كتابى است كه اعمال در آن است، و اشفاقشان از آن حالى كه به خود گرفته‏اند به خاطر اين است كه مجرم بودند. پس اين حال و روزگار مخصوص به آنان نيست، هر كس در هر زمانى مجرم باشد هر چند كه مشرك نباشد چنين روزگارى خواهد داشت.

”‌و يقولون يا ويلتنا مال هذا الكتاب لا يغادر صغيرة و لا كبيرة الا احصيها،“

**” و گفتند واى بر ما اين چه كتابى است كه هيچ كوچك و بزرگى را فروگذار نكرده و همه را شمرده است!“**

 اين بيان خود اظهار وحشت و فزع از تسلط كتاب در احصاء و شمردن گناهان و يا تسلطش بر مطلق حوادث و از آن جمله گناهان است، كه اين اظهار وحشت را به صورت استفهام تعجبى اداء كرده‏اند، و از آن به دست مى‏آيد كه چرا اول صغيره را گفتند بعد كبيره را، وجه آن اين مى‏باشد كه هيچ گناه كوچكى را به خاطر اينكه كوچك است، و مهم نيست، از قلم نينداخته، و هيچ گناه بزرگى را به خاطر اينكه واضح است، و همه مى‏دانند فروگذار نكرده است.

” و وجدوا ما عملوا حاضرا. “

آنچه را حاضر نزد خود مى‏يابند خود اعمال است، كه هر يك به صورت مناسب خود مجسم مى‏شود نه كتاب اعمال و نوشته شده آنها، همچنان كه از امثال آيه” يا ايها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون،“ نيز همين معنا استفاده مى‏شود، و جمله” و لا يظلم ربك احدا،“ نيز كه در ذيل آيه مورد بحث است همين معنا را تاييد مى‏كند چون ظلم نكردن بنا بر تجسم اعمال روشنتر است، زيرا وقتى پاداش انسان خود كرده‏هاى او باشد و احدى در آن دخالت نداشته باشد ديگر ظلم معنا ندارد - دقت فرمائيد .

 آيه 49 سوره كهف الميزان ج : 13 ص : 451

# کتابت اعمال صالح توأم با ایمان

* ” فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصلِحَتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كفْرَانَ لِسعْيِهِ وَ إِنَّا لَهُ كتِبُونَ‏،
* و هر كس اعمال شايسته كند و مؤمن باشد كوشش او بدون پاداش نماند و ما ثبت كننده مساعى او هستيم.“

**اين آيه شريفه از آياتى است كه دلالت مى‏كند بر قبولى اعمال صالح، مشروط به اينكه توأم با ايمان باشد،** همچنان كه آيات حبط اعمال به خاطر كفر، آن را تاييد مى‏كند، و نيز دلالت مى‏كند بر اينكه **مؤمنى** كه **بعضى از اعمال صالح** را به جاى مى‏آورد اهل نجات است.

پس معناى اينكه فرمود:” فمن يعمل من الصالحات،“ اين است كه از افراد بشر هر كس چيزى از اعمال صالح را به جاى آورد،” فلا كفران لسعيه - سعى ايشان مستور نمى‏ماند.“

البته عمل صالح را مقيد به ايمان كرد چون عمل بدون ايمان اثرى ندارد. و مراد از ايمان قطعا ايمان به خدا است، چيزى كه هست ايمان به خدا جداى از ايمان به انبيايش نيست، آن هم همه آنان، بدون استثناء.

و معناى اينكه فرمود:” و انا له كاتبون،“ اين است كه ما اعمالشان را در صحيفه اعمال ثبت مى‏كنيم، ثبتى كه هرگز فراموش نشود. مقصود از اين كه فرمود:” فلا كفران لسعيه و انا له كاتبون،“ اين است كه عمل صالحشان فراموش و كفران نمى‏شود.

 آيه 94 سوره انبياء الميزان ج : 14 ص : 457

# ثبت سِرّها و نجواها بوسيله ملائكه ثبت اعمال

* ” أَمْ يحْسبُونَ أَنَّا لا نَسمَعُ سِرَّهُمْ وَ نجْوَاهُم بَلى وَ رُسلُنَا لَدَيهِمْ يَكْتُبُونَ‏،
* و يا پنداشته‏اند كه ما سر و نجوايشان را نمى‏شنويم، بله مى‏شنويم، و فرستادگان ما نزد ايشان هستند، و مى‏نويسند.“

منظور از كلمه سرّ اسرارى است كه در دلهاى خود پنهان مى‏دارند، و منظور از كلمه نجوى سخنان بيخ گوشى است كه با يكديگر دارند، سخنانى كه مى‏خواهند ديگران نشنوند. و چون سر عبارت است از حديث نفس لذا از علم خدا بدان و از اطلاع خدا به سخنان بيخ گوشى آنان تعبير كرد به اينكه خدا آن را مى‏شنود .

” بلى و رسلنا لديهم يكتبون،“ يعنى بله ما سر و نجواى ايشان را مى‏شنويم و فرستادگان ما هم كه موكل بر ايشانند تا اعمالشان را بنويسند كارهاى ايشان را مى‏نويسند و حفظ مى‏كنند.

آيه 80 سوره زخرف الميزان ج : 18 ص : 189

# ثبت شهادت دروغین

* ” وَ جَعَلُوا الْمَلَئكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَدُ الرَّحْمَنِ إِنَثاً أَ شهِدُوا خَلْقَهُمْ ستُكْتَب شهَدَتهُمْ وَ يُسئَلُونَ‏،
* آرى مشركين ملائكه را كه بندگان خدايند ماده پنداشتند، مگر در هنگام آفريدن آنان حاضر بودند؟ به زودى اين شهادتشان نوشته مى‏شود و از آن بازخواست خواهند شد.“

” ستكتب شهادتهم و يسئلون،“ به زودى اين شهادت بدون علم آنها در نامه اعمالشان نوشته مى‏شود و در قيامت از آن بازخواست خواهند شد.

آيه 19 سوره زخرف الميزان ج : 18 ص : 135

# ضبط هر عمل كوچك و بزرگ در نامه اعمال

* ” وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشيَاعَكُمْ فَهَلْ مِن مُّدَّكر،
* وَ كلُّ شىْ‏ءٍ فَعَلُوهُ فى الزُّبُرِ،
* وَ كلُّ صغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُّستَطرٌ،
* و با اينكه ما امثال شما را هلاك كرديم باز هم كسى نيست كه متذكر شود،
* بدانند كه آنچه كرده‏اند در نامه‏ها ضبط است،
* و هر كوچك و بزرگى در آن نوشته شده. “

مي فرمايد: آن انذارى كه شما را از عذاب دنيا و آخرت كرديم صرف خبرى نبود كه به شما داده باشيم، و از اين باب نبود كه با شما حرفى زده باشيم، اين هم مسلكان شما از امت‏هاى گذشته‏اند كه اين انذار در آنان شروع شد، و ما هلاكشان كرديم، و به عذاب دنيائيشان مبتلا ساختيم، و به زودى عذاب آخرت را خواهند ديد، چون اعمالشان همه نوشته شده و در نامه‏هاى محفوظ نزد ما ضبط گرديده، به زودى بر طبق آن نوشته‏ها به حسابشان مى‏رسيم، و به آنچه كرده‏اند جزاشان مى‏دهيم.

” و كل شى‏ء فعلوه فى الزبر و كل صغير و كبير مستطر،“ كلمه زبر به معناى نامه‏هاى اعمال است و مراد از صغير و كبير اعمال صغير و كبير است.

 آيه 51 تا 53 سوره قمر الميزان ج 19 ص 145

# شمارش اعمال فراموش شده انسان به وسيله خدا

* ” يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصاهُ اللَّهُ وَ نَسوهُ وَ اللَّهُ عَلى كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ شهِيدٌ،
* و اين عذاب در روزى است كه خدا همه آنان را مبعوث مى‏كند و بدانچه كرده‏اند خبر مى‏دهد چون خدا اعمال آنان را شمرده و خود آنان فراموش كرده‏اند و خدا بر هر چيزى ناظر و گواه است.“

روزى كه خدا مبعوثشان مى‏كند كه روز حساب و جزاء است، و آنگاه آنان را از حقيقت همه آنچه كرده‏اند با خبر مى‏سازد .

” احصيه الله و نسوه،“ كلمه احصاء به معناى احاطه داشتن به عدد هر چيز است، به طورى كه حتى يك عدد از آن از قلم نيفتد.

” و الله على كل شى‏ء شهيد،“ اگر گفتيم خدا عمل آنان را شمرده دارد، و خود آنان فراموش كرده‏اند، براى اين است كه خدا ناظر و شاهد بر هر چيز است.

 آيه 6 سوره مجادله الميزان ج 19 ص 316

# آنها كه كتابشان به دست راست داده مي شود!

* ” فَأَمَّا مَنْ أُوتىَ كِتَبَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَبِيَهْ‏،
* اما كسى كه نامه عملش را به دست راستش داده باشند از خوشحالى فرياد مى‏زند بياييد نامه‏ام را بخوانيد كه به سعادتم حكم مى‏كند.“

اين آيه شريفه و مابعدش بيان تفصيلى اختلاف حال مردم در روز قيامت است، اختلافى كه از حيث سعادت و شقاوت دارند. مي فرمايد: كسى كه كتابش به دست راستش داده شده رو به فرشتگان مى‏كند و مى‏گويد: بياييد نامه عمل مرا بگيريد و بخوانيد كه چگونه به سعادت من حكم مى‏كند.

” انى ظننت انى ملاق حسابيه،“ اگر گفتم كتاب من كتاب يمين است، و به سعادت من حكم مى‏كند، براى اين بود كه من در دنيا به چنين روزى يقين داشتم، و يقين داشتم كه به زودى حساب خود را ملاقات مى‏كنم، و به پروردگارم ايمان آوردم، و عمل خود را اصلاح كردم.

” فهو فى عيشة راضية،“ يعنى چنين كسى زندگى مى‏كند به عيش راضيه، به عيشى كه خودش آن را بپسندد.

” فى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ، قُطوفُهَا دَانِيَةٌ، كلُوا وَ اشرَبُوا هَنِيئَا بِمَا أَسلَفْتُمْ فى الأَيَّامِ الخَْالِيَة.“ يعنى او در بهشتى است كه داراى مقامى عالى است، و او در آن بهشت لذاتى دارد، كه نه چشمى ديده و نه گوشى شنيده باشد، و نه بر قلب كسى خطور كرده باشد.

” قطوفها دانية،“ قطوف به معناى ميوه‏اى است كه به حد چيدن رسيده باشد، و معناى جمله اين است كه ميوه‏هاى آن بهشت به وى نزديك است، به طورى كه هر جور بخواهد مى‏تواند بچيند.

” كلوا و اشربوا هنيئا بما اسلفتم فى الايام الخالية،“ يعنى به ايشان گفته مى‏شود: بخوريد و بنوشيد، از همه آنچه خوردنى و نوشيدنى در بهشت است، در حالى كه گوارايتان باشد، و اين پاداش آن ايمان و عمل صالحى است كه در دنياى گذرا و ناپايدار براى امروزتان تهيه ديديد.

 آيه 19 تا 24 سوره الحاقه الميزان ج 19 ص 666

# آنها كه كتابشان به دست چپ داده مي شود!

* ” وَ أَمَّا مَنْ أُوتىَ كِتَبَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلَيْتَنى لَمْ أُوت كِتَبِيَهْ‏،
* و اما كسى كه نامه عملش را به دست چپش داده باشند مى‏گويد اى كاش نامه‏ام را به من نداده بودند.“

صاحبان اين سخن اشقياى مجرمند كه نامه اعمالشان را به دست چپشان مى‏دهند، و معناى اينكه چرا نامه اعمال مجرمين را به دست چپشان مى‏دهند، در تفسیر سوره اسراء ( در المیزان) گذشت، اين طايفه در قيامت آرزو مى‏كنند كه اى كاش نامه اعمال خود را نمى‏ديدند، و نمى‏فهميدند حسابشان چيست، و اين آرزويشان از اين جهت است كه مى‏بينند چه عذاب اليمى برايشان آماده شده است:

* پس خطاب مى‏رسد بگيريد او را و دست و پايش را ببنديد، و سپس در آتشش افكنيد، و آنگاه او را به زنجيرى كه طولش هفتاد ذراع است ببنديد!
* در نتيجه امروز در اينجا هيچ دوستى حمايت كننده ندارد، و به جز چرك و خون دوزخيان هيچ طعامى ندارد، چرك و خونى كه خوراك خطاكاران است و بس! “

 آيه 25 تا 37 سوره الحاقه الميزان ج 19 ص 667

# كتاب ابرار در عليين، و مشاهده كنندگان عليين

* ” َكلا إِنَّ كِتَب الأَبْرَارِ لَفِى عِلِّيِّينَ‏، وَ مَا أَدْرَاك مَا عِلِّيُّونَ‏،
* كِتَبٌ مَّرْقُومٌ‏،
* يَشهَدُهُ المُقَرَّبُون،
* نه ، نامه نيكان در عليين است،
* و تو چه دانى كه عليين چيست؟
* كتابى است نوشته شده،
* كه مقربان شاهد آنند.“

كلمه عليون به معناى علوى روى علو ديگر است، و يا به عبارتى ديگر علوى دو چندان كه با درجات عالى و منازل قرب به خداى تعالى منطبق مى‏شود.

معناى آن، اين است كه: آنچه براى ابرار مقدر شده، و قضايش رانده شده، تا جزاى نيكوكاريهاى آنان باشد، در عليين قرار دارد، و تو اى پيامبر! نمى‏دانى عليين چيست، امرى است نوشته شده، و قضايى است حتمى و مشخص و بدون ابهام .

” يشهده المقربون،“ شهادت در اين جمله به معناى معاينه و به چشم خود ديدن است، و مقربين، قومى از اهل بهشتند كه درجه‏شان از درجه عموم ابرار به بيانى كه در تفسير آيه” عينا يشرب بها المقربون،“ خواهد آمد بالاتر است، پس مراد اين است كه مقربين، عليين را با ارائه خداى تعالى مى‏بينند، و خداى عز و جل نظير اين مشاهده را در باره دوزخ آورده و فرموده: ” كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم،“ و از اين آيه استفاده مى‏شود كه مقربين همان اهل يقينند .

 آيه 18 تا 21 سوره مطففين الميزان ج 20 ص 387

# كتاب فجار، سرنوشتى مقدر !

* ” َكلا إِنَّ كِتَب الفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ‏،
* وَ مَا أَدْرَاك مَا سجِّينٌ‏،
* كِتَبٌ مَّرْقُومٌ‏،
* نه، بلكه نامه بدكاران در سجين است،
* و تو چه دانى كه سجين چيست ؟
* كتابى است نوشته شده . “

دقت در سياق اين چهار آيه و مقايسه آنها با يكديگر، و نيز آنچه از مقايسه مجموع اين چهار آيه با مجموع چهار آيه‏اى كه با جمله: ” كلا ان كتاب الابرار ...“ شروع مى‏شود آنچه به دست مى‏آيد اين است كه: مراد از كلمه سجين چيزى است كه مقابل و مخالف عليين باشد، و چون معناى عليين علو روى علو ديگر و يا به عبارتى علو دو چندان است، معلوم مى‏شود منظور از سجين هم سفلى روى سفلاى ديگر، و يا به عبارتى پستى دو چندان و گرفتارى در چنان پستى است، همچنان كه آيه” ثم رددناه اسفل سافلين،“ بدان اشاره مى‏كند، پس از هر معنا نزديك‏تر به ذهن اين است كه اين كلمه مبالغه در سجن – حبس- باشد، در نتيجه معناى آيه اين است كه كتاب فجار در حبس و زندانى است كه هر كس در آن بيفتد بيرون شدن برايش نيست.

كلمه كتاب به معناى مكتوب است، آن هم نه از كتابت به معناى قلم دست گرفتن و در كاغذ نوشتن، بلكه از كتابت به معناى قضاى حتمى است، و منظور از كتاب فجار سرنوشتى است كه خدا براى آنان مقدر كرده، و آن جزايى است كه با قضاى حتميش اثبات فرموده است .

پس حاصل آيه اين شد: آنچه خداى تعالى به قضاى حتميش براى فجار مقدر و آماده كرده در سجين است كه سجنى بر بالاى سجنى ديگر است، به طورى كه اگر كسى در آن بيفتد تا ابد و يا تا مدتى بس طولانى در آن خواهد بود.

” كتاب مرقوم،“ كلمه كتاب در اينجا نيز به معناى مكتوب است از كتابت، و به معناى قضاء و اثبات مى‏باشد، و كلمه مرقوم از ماده رقم است كه به معناى خط درشت است. همچنين جمله مورد بحث اشاره‏اى به اين معنا است كه آنچه براى آنان مقدر شده كاملا روشن است، و هيچ ابهامى در آن نيست، و حتمى و مشخص است و تخلف‏پذير نيست.

فرموده كتاب فجار در سجين است كه آن نيز كتابى است مرقوم، پس سجين كتابى است جامع كه در آن خيلى سرنوشت‏ها نوشته شده و از آن جمله كتاب و سرنوشت فجار است .

 آيه 4 تا 6 سوره مطففين الميزان ج 20 ص 381

# مشمولين حساب آسان در قيامت

* ” فَأَمَّا مَنْ أُوتىَ كِتَبَهُ بِيَمِينِهِ‏، فَسوْف يحَاسب حِساباً يَسِيراً،
* وَ يَنقَلِب إِلى أَهْلِهِ مَسرُوراً،
* در آن روز كسى كه نامه‏اش را به دست راستش دهند،
* به زودى خواهد ديد كه حسابى آسان از او مى‏كشند،
* و خوشحال و خندان به سوى اهلش برمى‏گردد.“

منظور از كتاب، نامه عمل است، به دليل اينكه دنبالش مساله حساب را ذكر كرده. ” فسوف يحاسب حسابا يسيرا،“ حساب يسير آن حسابى است كه در آن سهل‏انگارى شود نه سختگيرى.

” و ينقلب الى اهله مسرورا، “ مراد از **اهل** أنيس‏هايى است كه خدا براى او در بهشت آماده كرده، مانند حور و غلمان و غيره، و اين معنا از سياق استفاده مى‏شود.

 آيه 7 تا 9 سوره انشقاق الميزان ج 20 ص 402

# مشمولين حساب سخت در قيامت

* ” وَ أَمَّا مَنْ أُوتىَ كِتَبَهُ وَرَاءَ ظهْرِهِ‏،
* فَسوْف يَدْعُوا ثُبُوراً، وَ يَصلى سعِيراً،
* و اما كسى كه نامه اعمالش را از پشت سرش بدهند،
* به زودى فرياد واويلايش بلند مى‏شود،
* و در آتش بسوزد.“

بعيد نيست كه اگر نامه عملشان از پشت سرشان داده مى‏شود به خاطر اين است كه در آن روز صورتشان به عقب بر مى‏گردد، همچنان كه در جاى ديگر فرموده:” من قبل ان نطمس وجوها فنردها على ادبارها.“

در اينجا ممكن است بگويى دادن نامه عمل كفار از پشت سر منافات دارد با آيات ديگرى كه مى‏فرمايد: نامه آنان را به دست چپشان مى‏دهند، و ليكن بين اين دو دسته آيات منافاتى نيست، چون مواقف روز قيامت يك موقف و دو موقف نيست.

” فسوف يدعوا ثبورا،“ دعاى ثبور خواندنشان به اين معنا است كه مى‏گويند: وا ثبورا مثل اينكه مى‏گوييم: واويلا.

” و يصلى سعيرا،“ يعنى داخل آتشى مى‏شود و يا حرارتش را تحمل مى‏كند كه در حال زبانه كشيدن است، آتشى است كه نمى‏توان گفت چقدر شكنجه‏آور است.

” انه كان فى اهله مسرورا،“ او در ميان اهلش مسرور بود، و از مال دنيا كه به او مى‏رسيد خوشحال مى‏شد، و دلش به سوى زينت‏هاى مادى مجذوب مى‏گشت، و همين باعث مى‏شد كه آخرت از يادش برود، و خداى تعالى انسان را در اين خوشحال شدن مذمت كرده، و آن را فرح بيجا و بغير حق دانسته، مى‏فرمايد:” ذلكم بما كنتم تفرحون فى الأرض بغير الحق و بما كنتم تمرحون.“

” انه ظن ان لن يحور،“ يعنى گمان مى‏كرد برنمى‏گردد، و مراد برگشتن به سوى پروردگارش براى حساب و جزا است.

و اين پندار غلط هيچ علتى به جز اين ندارد كه در گناهان غرق شدند، گناهانى كه آدمى را از امر آخرت باز مى‏دارد و باعث مى‏شود انسان آمدن قيامت را امرى بعيد بشمارد.

 آيه 10 تا 15 سوره انشقاق الميزان ج 20 ص 403

# برای هر فرد نویسنده و نگهبانی است!

- ” إِن كلُّ نَفْسٍ لمّا عَلَيهَا حَافِظٌ ،

* هيچ انسانى نيست مگر آنكه نگهبانى بر او موكل است.“

مراد از موكل شدن نگهبانى براى حفظ نفس، اين است كه فرشتگانى اعمال خوب و بد هر كسى را مى‏نويسند، و به همان نيت و نحوه‏اى كه صادر شده مى‏نويسند، تا بر طبق آن در قيامت حساب و جزا داده بشوند، پس منظور از حافظ، فرشته، و منظور از محفوظ عمل آدمى است، همچنان كه در جاى ديگر فرموده: ”‌و ان عليكم لحافظين كراما كاتبين يعلمون ما تفعلون.“

بعيد نيست كه مراد از حفظ نفس، حفظ خود نفس و اعمال آن باشد، و منظور از حافظ، جنس آن بوده باشد، كه در اين صورت چنين افاده مى‏كند كه جانهاى انسانها بعد از مردن نيز محفوظ است، و با مردن نابود و فاسد نمى‏شود، تا روزى كه خداى سبحان بدنها را دوباره زنده كند، در آن روز جانها به كالبدها برگشته دوباره انسان بعينه و شخصه همان انسان دنيا خواهد شد، آنگاه طبق آنچه اعمالش اقتضا دارد جزا داده خواهد شد، چون اعمال او نيز نزد خدا محفوظ است، چه خيرش و چه شرش .

بسيارى از آيات قرآن كه دلالت بر حفظ اشيا دارد اين نظريه را تاييد مى‏كند، مانند آيه” قل يتوفيكم ملك الموت الذى و كل بكم،“ و آيه” الله يتوفى الانفس حين موتها و التى لم تمت فى منامها فيمسك التى قضى عليها الموت.“

 ظاهر آيه‏اى كه در سوره انفطار بود و مى‏گفت وظيفه ملائكه حافظ حفظ نامه‏هاى اعمال است، با اين نظريه منافات ندارد، براى اينكه حفظ جانها هم مصداقى از نوشتن نامه است، همچنان كه از آيه” انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون،“ اين معنا استفاده مى‏شود.

” يوم تبلى السرائر،“ رجع در روزى است كه آنچه از عقايد و آثار اعمال كه انسانها پنهان كرده بودند، چه خيرش و چه شرش به مورد آزمايش و شناسايى قرار مى‏گيرد، و زرگر اعمال و عقايد آنها را در بوته زرگرى خود مى‏آزمايد، تا معلوم شود كدام صالح و كدام فاسد بوده و كدام خالص و كدام داراى ناخالصى و عيار است و بر طبق آن صاحبش را جزا مى‏دهد، پس آيه مورد بحث در معناى آيه زير است:” ان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله.“

 آيه 1 تا 4 سوره طارق الميزان ج 20 ص 428

# كتاب سرنوشت: كتاب اعمال انسان

* ” وَ كلَّ إِنسنٍ أَلْزَمْنَهُ طئرَهُ فى عُنُقِهِ وَ نخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كتَباً يَلْقَاهُ مَنشوراً،
* اقْرَأْ كِتَبَك كَفَى بِنَفْسِك الْيَوْمَ عَلَيْك حَسِيبا،
* و ما مقدرات و نتيجه اعمال نيك و بد هر انسانى را طوق گردن او ساختيم كه ملازم و قرين هميشگى او باشد و روز قيامت كتابى كه نامه اعمال اوست بر او بيرون آريم در حاليكه آن نامه چنان باز باشد كه همه اوراق آنرا يك مرتبه ملاحظه كند،
* و به او خطاب رسد كه تو خود كتاب اعمالت را بخوان و بنگر تا در دنيا چه كرده‏اى كه تو خود تنها براى رسيدگى بحساب خويش كافى هستى.“

مراد از كلمه طائر هر چيزى است كه با آن بر ميمنت و نحوست استدلال شود، و حسن عاقبت و يا سوء آن كشف و آشكار گردد، زيرا براى هر انسانى چيزى كه مربوط به عاقبت امر بوده و بتوان به وسيله آن به كيفيت عاقبتش از خير و شر پى برد وجود دارد. طائر در اينجا عمل انسان است.

و اينكه فرمود: ما طائر هر كسى را در گردنش الزام كرده‏ايم معنايش اينست كه آن را لازم لا ينفك و جدائى ناپذير او قرار داده‏ايم كه به هيچ وجه از او جدا نگردد.

خواست خدا بر اين مطلب استوار است كه آن چيزى كه سعادت و شقاوت را به دنبال خود براى آدمى خواهد آورد همواره در گردن او باشد، و اين خداست كه سرنوشت آدمى را چنين لازم لا ينفك او كرده است، و اين سرنوشت همان عمل آدمى است، چون خداى تعالى مى‏فرمايد:” و ان ليس للانسان الا ما سعى و ان سعيه سوف يرى ثم يجزيه الجزاء الاوفى.“

پس آن طائر و آينده‏اى كه خداوند لازم لا ينفك آدمى كرده همان عمل اوست، و معناى الزام كردن آن اين است كه خداوند چنين مقرر فرموده است كه هر عملى قائم به عاملش بوده و خير و شر آن، به خود او برگردد، نه آنكه او را رها كرده به غير او گلاويز شود.

و از آيه:” و ان جهنم لموعدهم اجمعين- تا آيه- ان المتقين فى جنات و عيون،“ استفاده مى‏شود كه **خداوند چنين مقرر فرموده است كه عاقبت خير، با داشتن ايمان و تقوى محقق مى‏شود، و عاقبت بد در پيروى از كفر و معصيت است** .

و لازمه اين قضاء اين است كه در عمل هر انسانى شواهدى باشد كه به طور قطع و بدون خطا و اشتباه عاقبت او را تعيين و مشخص كند، چون گفتيم كه چنين مقرر شده كه هر عملى به صاحبش برگردد، و هر كسى جز عملش سرمايه ديگرى نداشته باشد و سرانجام كار اطاعت به بهشت و كار گناه به آتش بيانجامد.

در اين بيان، روشن مى‏شود كه آيه شريفه سعادت و شقاوت را اگر بطور لزوم و حتم براى انسان اثبات مى‏كند از راه اعمال نيك و بدش مى‏باشد كه خود به اختيار خويش كسب كرده است نه اينكه بخواهد بگويد لزوم يكى از اين دو جبرى است و عمل افراد هيچگونه اثرى در سعادت و شقاوت آنان ندارد، خلاصه اينكه معناى آيه شريفه آنطور نيست كه بعضى خيال كرده‏اند كه آيه شريفه سعادت و شقاوت هر كس را اثر قضاء حتمى و ازلى دانسته، چه اينكه عملى انجام دهد و يا ندهد، و چه اطاعت كند يا معصيت نمايد.

* ” و نخرج له يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا.“

وضع اين كتاب را كه در اين جمله گفته شده، جمله بعدى يعنى ” اقرء كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا،“ روشن مى‏كند، چون دلالت دارد بر اينكه: اولا آن كتابى كه روز قيامت براى انسان بيرون مى‏كشند كتاب خود او است، و هيچ ربطى به غير او ندارد .

و ثانيا اين كتاب حقايق تمامى اعمال آدمى را دارد، بدون اينكه كوچك‏ترين عمل او را از قلم انداخته باشد، همچنانكه در آيه ديگرى همين معنا را آورده و فرموده است:” و يقولون يا ويلنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة و لا كبيرة الا احصيها.“

و سوم اينكه: حقيقت اعمال را آمارگيرى نموده سعادت باشد يا شقاوت، نفع باشد يا ضرر جلوه‏گر مى‏سازد، جلوه‏اى كه هيچ ابهامى نداشته و جاى هيچگونه عذرى باقى نمى‏گذارد، همچنانكه فرموده:” لقد كنت فى غفلة من هذا فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد!“

و از آيه: ” يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء...،“ برمى‏آيد كه كتاب مزبور دربردارنده حقيقت اعمال و نتايج خير و شر آنها است، نه اينكه مانند كتابهاى معمولى عبارت از خطوط و رسمها بوده باشد، پس آن كتاب عبارتست از همان اعمالى كه خداوند آن را به انسان نشان مى‏دهد كه ديگر جاى حاشا و تكذيب نماند، چون هيچ دليلى محكمتر از مشاهده و ديدن نيست .

و از همينجا معلوم مى‏شود كه مراد از طائر و كتاب كه در آيه مورد بحث آمده، يك چيز است و آن عبارت از اعمال آدمى است، و كسى توهم نكند كه عمل قبلا طائر بوده و كتاب نبوده و در قيامت كتاب شده و ديگر طائر نيست.

 و خلاصه اينكه در جمله” و نخرج له،“ اشاره‏اى است به اينكه حقايق كتاب اعمال از ادراك انسان پوشيده شده و در پس پرده غفلت است، و خداوند در روز قيامت آن را از پس پرده بيرون مى‏كشد و آدمى را از جزئيات آن با خبر مى‏سازد، و مقصود از جمله”يلقيه منشورا،“ هم همين است و اين خود دليل بر اين است كه اين كتاب براى هر كس آماده و زير سر است، و نسبت به احدى در آن غفلت نمى‏شود، بنا بر اين، جمله مذكور تاكيد جمله قبلى است كه مى‏فرمود:” و كل انسان الزمناه طائره فى عنقه،“ چون حاصل معناى اين جمله نيز همين بود كه هر انسانى به زودى آثار اعمالش را خواهد يافت، اولا براى اينكه آثار اعمال، لازم لا ينفك و جدائى ناپذير او است و ثانيا براى اينكه به صورت كتابى در آمده كه به زودى آن را پخش و منتشر خواهد ديد .

* ” اقرء كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا.“

اين آيه دلالت مى‏كند بر اينكه حجت كتاب مذكور حجتى است قاطع به طورى كه خواننده آن هيچ ترديدى در آن نمى‏كند، هر چند كه خواننده خود گنهكار باشد، و چطور چنين نباشد و حال آنكه **در كتاب به جاى خط و نقش، خود عمل ديده مى‏شود و پاداش و كيفر هم خود عمل است**، همچنانكه فرموده: ” لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون!“

و خلاصه معناى آيات با در نظر گرفتن اينكه سياق آنها سياق توبيخ و ملامت است اين مى‏شود كه: خداى سبحان قرآن را نازل كرده و آن را راهنماى ملتى قرار داد كه اقوم است و اين كار بر طبق سنت الهى جريان يافته چرا كه سنت او در هدايت مردم به سوى توحيد و بندگى و به سعادت رساندن راه يافتگان و بدبخت كردن گمراهان در همه اعصار اينچنين بوده است و ليكن انسان خير را از شر و نفع دهنده را از ضرر زننده تشخيص نداده است، نسبت به آنچه كه مطابق هوى و هوس باشد عجله مى‏كند، و در نتيجه شر را به عين حرص و ولعى كه در خير از خود نشان مى‏دهد جستجو و طلب مى‏كند و حال آنكه عمل چه خير و چه شر همچون سايه دنبال آدمى است، و از يكديگر جدا شدنى نيستند بلكه در كتابى محفوظ شده تا به زودى در روز قيامت برايش بيرون آورند و در پيش رويش بگسترند، و بر سر آن بازخواستش كنند، و چون چنين است بر آدمى لازم است كه به هر چه كه دلش خواست مبادرت نورزد و در ارتكاب آن عجله نكند، بلكه در امورش قدرى توقف و تفكر نمايد تا خير و شر آن را از هم تشخيص داده و خير را برگزيده و شر را رها سازد.

* ” من اهتدى فانما يهتدى لنفسه و من ضل فانما يضل عليها و لا تزر وازرة وزر اخرى!“

عمل چه نيك باشد و چه بد، ملازم و دنبال صاحبش بوده و عليه او بايگانى مى‏شود و در هنگام حساب، خود را در برابر صاحبش آفتابى مى‏كند، بنا بر اين هر كس در راه و به سوى راه قدم نهد براى خود و به نفع خود قدم نهاده و نفع هدايتش عايد خودش مى‏شود نه غير خود، و كسى هم كه در بيراهه و به سوى بيراهه قدم نهد ضرر گمراهيش به خودش برمى‏گردد و دودش به چشم خودش مى‏رود، بدون اينكه به غير خود كمترين ضررى برساند، و هيچ نفسى بار گناه نفس ديگر را نمى‏كشد، و آنطور كه بعضى از اهل ضلالت مى‏پندارند كه اگر گمراهى كنند وزرگمراهيشان به گردن پيشوايانشان است، و يا مقلدين مى‏پندارند كه مسؤوليت گمراهيشان به گردن پدران و نياكان ايشان است، و خود مسؤوليتى ندارند، سخت در اشتباهند.

آرى آن روزى را كه مجرمين دارند، پيشوايانشان نيز دارند، چرا كه هر كس كه سنت بدى را باب كند تا زمانى كه در دنيا عاملى به آن سنت زشت وجود دارد صاحب سنت نيز همه آن وزر را خواهد داشت، همانها كه در دنيا مى‏گفتند اينكار را بكن مسؤوليتش به گردن من! بايد در قيامت گناه ايشان را به گردن بگيرند .

اما همه اينها وزر امامت و پيشوايى باطل و رواج دادن سنتهاى بد است نه عين آن وزرى را كه مرتكب گناه دارد، تا لازمه به گردن گرفتن سنت‏گزاران اين باشد كه خود مرتكبين سنت باطل وزرى نداشته باشند، و به فرض هم كه عين آن باشد، معنايش اين است كه در يك گناه دو كس معذب شود.

آيه 13و14 سوره اسري الميزان ج : 13 ص : 73

**فصل هشتم**

تبديل و دگرگونی در اعمال

# بحثی درباره: تبديل سيئات به حسنات

* ” إِلا مَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صلِحاً فَأُولَئك يُبَدِّلُ اللَّهُ سيِّئَاتِهِمْ حَسنَتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً،
* وَ مَن تَاب وَ عَمِلَ صلِحاً فَإِنَّهُ يَتُوب إِلى اللَّهِ مَتَاباً،
* مگر آنكه توبه كند و مؤمن شود و عمل شايسته كند آنگاه خدا بديهاى اين گروه را به نيكيها مبدل كند كه خدا آمرزگار و رحيم است،
* و هر كه توبه كند و عمل شايسته انجام دهد به سوى خدا بازگشتى پسنديده دارد.“

اينكه تبديل گناهان به حسنه چه معنا دارد؟ ظاهر جمله:” يبدل الله سيئاتهم حسنات،“ مخصوصا با در نظر داشتن اينكه در ذيلش فرموده: و خدا غفور و رحيم است، اين است كه: هر يك از گناهان ايشان خودش مبدل به حسنه مى‏شود، نه عقابش و نه ملكه‏اش و نه اعمال آينده‏اش، بلكه يك يك گناهان گذشته‏اش مبدل به حسنه مى‏شود، اين ظاهر آيه است، پس بايد با حفظ اين ظاهر چاره‏اى انديشيد.

آنچه به نظر ما مى‏رسد اين است كه بايد ببينيم گناه چيست؟

آيا نفس و متن عمل ناشايست گناه است و در مقابل نفس فعلى ديگر حسنه است و يا آنكه نفس فعل و حركات و سكناتى كه فعل از آن تشكيل شده در گناه و ثواب يكى است و اگر يكى است- كه همينطور هم هست- پس گناه شدن گناه از كجا و ثواب شدن عمل ثواب از كجا است؟

مثلا عمل زنا و نكاح چه فرقى با هم دارند كه يكى گناه شده و ديگرى ثواب، با اينكه حركات و سكناتى كه عمل، از آن تشكيل يافته در هر دو يكى است؟ و همچنين خوردن كه در حلال و حرام يكى است؟

اگر دقت كنيم خواهيم ديد **تفاوت اين دو در موافقت و مخالفت خدا است، مخالفت و موافقتى كه در انسان اثر گذاشته و در نامه اعمالش نوشته مى‏شود، نه خود نفس فعل، چون نفس و حركات و سكنات كه يا آن را زنا مى‏گوييم و يا نكاح، به هر حال فانى شده از بين مى‏رود و تا يك جزئش فانى نشود نوبت به جزء بعدى‏اش نمى‏رسد** و پر واضح است كه وقتى خود فعل از بين رفت عنوانى هم كه ما به آن بدهيم چه خوب و چه بد فانى مى‏شود .

و حال آنكه ما مى‏گوييم: عمل انسان چون سايه دنبالش هست، پس مقصود آثار عمل است كه يا مستتبع عقاب است و يا ثواب و همواره با آدمى هست تا در روز تبلى السرائر خود را نمايان كند.

اين را نيز مى‏دانيم كه اگر ذات كسي شقى و يا آميخته به شقاوت نباشد، هرگز مرتكب عمل زشت و گناه نمى‏شود، ( همان حركات و سكناتى را كه در يك فرد شقى به صورت زنا در مى‏آيد، انجام مى‏دهد، بدون اينكه زنا و كار زشت بوده باشد،) پس اعمال زشت از آثار شقاوت و خباثت ذات آدمى است، چه آن ذاتى كه به تمام معنا شقى است و يا ذاتى كه آميخته با شقاوت و خباثت است.

حال كه چنين شد، اگر فرض كنيم چنين ذاتى از راه توبه و ايمان و عمل صالح مبدل به ذاتى طيب و طاهر و خالى از شقاوت و خباثت شد و آن ذات مبدل به ذاتى گشت كه هيچ شائبه شقاوت در آن نبود، لازمه اين تبدل اين است كه آثارى هم كه در سابق داشت و ما نام گناه بر آن نهاده بوديم، با مغفرت و رحمت خدا مبدل به آثارى شود كه با نفس سعيد و طيب و طاهر مناسب باشد و آن اين است كه: عنوان گناه از آن برداشته شود و عنوان حسنه و ثواب به خود بگيرد.

و چه بسا ذكر رحمت و مغفرت در ذيل آيه اشاره به همين معنا باشد.

- ” و من تاب و عمل صالحا فانه يتوب الى الله متابا،“ سياق آيه مى‏رساند كه در مقام رفع استبعاد از تبديل سيات به حسنات است و خلاصه: مى‏خواهد بفهماند **كه امر توبه آن قدر عظيم و اثرش آنچنان زياد است كه سيات را مبدل به حسنات مى‏كند** و هيچ استبعادى ندارد، چون توبه عبارت است از رجوع خاص به سوى خداى سبحان و خداى تعالى هر چه بخواهد مى‏كند .

در اين آيه شريفه علاوه بر بيان مزبور، اين نكته نيز آمده كه توبه شامل تمامى گناهان مى‏شود، چه گناهى كه توأم با شرك باشد و چه آنكه توأم نباشد.

 آيه 70و71سوره فرقان الميزان ج : 15 ص : 335

# روپوشي بدترين عمل و اعطاي پاداش بهترين عمل

* ” لِيُكفِّرَ اللَّهُ عَنهُمْ أَسوَأَ الَّذِى عَمِلُوا وَ يجْزِيهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسنِ الَّذِى كانُوا يَعْمَلُون،
* تا خدا بدترين گناهانشان را بريزد و اجرشان را بر طبق بهترين عملشان بدهد.“

مراد از بدترين و زشت ترين عمل همان شرك و نيز گناهان كبيره‏اى است كه در حال شرك مرتكب شده‏اند. وقتى بدترين اعمال انسان پوشيده و پاك شود، پايين‏تر از آن نيز پاك مى‏شود.

 در مجمع البيان در ذيل اين آيه گفته است: يعنى خدا عقاب شرك و گناهانى را كه قبل از ايمان آوردن مرتكب شده‏اند، از آنان ساقط كرد به خاطر اينكه ايمان آوردند و نيكوكارى نمودند و به سوى خداى تعالى برگشتند. و اين معناى خوبى است براى آيه، از جهت اينكه هم شامل همه اعمال زشت مى‏شود و هم اينكه ساقط كردن را مقيد كرده به گناهان قبل از ايمان و احسان و توبه، چون آيه شريفه اثر تصديق صدق را بيان مى‏كند و آن عبارت است از تكفير گناهان به خاطر تصديق و نيز جزاى خير در آخرت .

”‌ و يجزيهم اجرهم باحسن الذى كانوا يعملون،“ بعضى از مفسرين گفته‏اند: مراد اين است كه به اعمال ايشان نظر مى‏شود، آن وقت به بهترين آن اعمال با بهترين جزايى كه لايق بدان است پاداش مى‏دهند، و باقى اعمال نيكشان را بر طبق آن به بهترين جزاء پاداش مى‏دهند.

 آيه 35 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 396

# اثر ایمان و تقوی در روپوشی گناهان

* ” وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكتَبِ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكفَّرْنَا عَنهُمْ سيِّئَاتهِمْ وَ لأَدْخَلْنَهُمْ جَنَّتِ النَّعِيمِ‏،
* **و اگر يهود و نصارا ايمان آورند و تقوا كنند ما گناهان ايشان را بخشيده و در بهشت‏هاى نعيم داخلشان مى‏كنيم.** “

مراد از تقوا بعد از ايمان، پارسائى و پرهيز از محرمات الهى و از گناهان كبيره است، يعنى گناهانى كه خداوند در قرآن كريم وعده دوزخ به مرتكب آن داده است، پس مراد از سيئات كه خدا وعده كرده اگر آنان كباير را مرتكب نشوند آن سياتشان را ببخشد، عبارتست از گناهان صغيره.

در اينجا خطاب را به همه اهل كتاب متوجه مى‏كند، و بطور ملخص عموم اهل كتاب را متوجه مى‏كند به اينكه چگونه نعمت بزرگ سعادت دو جهان را به رايگان از دست دادند، و چه آسان جنت نعيم و نعمت حيات سعيده را از كف دادند.

 آيه 65 سوره مائده الميزان ج : 6 ص : 52

# حسناتي كه سيئات را از بين مي برند !

* ” وَ أَقِمِ الصلَوةَ طرَفىِ النهَارِ وَ زُلَفاً مِّنَ الَّيْلِ إِنَّ الحَسنَاتِ يُذْهِبنَ السيِّئَاتِ ذَلِك ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ‏،
* دو طرف روز و پاسى از شب نماز بپا دار كه نيكيها بديها را نابود مى‏كند، اين تذكرى است براى آنها كه اهل تذكرند.“

**نمازها حسناتى است كه در دلهاى مؤمنين وارد شده و آثار معصيت و تيرگيهايى كه دلهايشان از ناحيه سيئات كسب كرده از بين مى‏برد.**

” ذلك ذكرى للذاكرين،“ يعنى اينكه گفته شد كه حسنات سيئات را از بين مى‏برد به خاطر اهميتى كه دارد و براى بندگانى كه به ياد خدا هستند مايه تذكر است.

در تفسير عياشى (با واسطه) از على عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود:

- من از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ شنيدم كه مى‏فرمود: اميدوار كننده‏ترين آيات كتاب خدا آيه:” اقم الصلوة طرفى النهار و زلفا من الليل ...،“ است، و فرمود: اى على! آن خدايى كه مرا به حق مبعوث كرده و بشير و نذيرم قرار داده يكى از شما كه برمى‏خيزد براى وضو گرفتن، گناهانش از جوارحش مى‏ريزد، و وقتى به روى خود و به قلب خود متوجه خدا مى‏شود از نمازش كنار نمى‏رود مگر آنكه از گناهانش چيزى نمى‏ماند، و مانند روزى كه متولد شده پاك مى‏شود، و اگر بين هر دو نماز گناهى بكند نماز بعدى پاكش مى‏كند، آنگاه نمازهاى پنجگانه را شمرد.

بعد فرمود: يا على جز اين نيست كه **نمازهاى پنجگانه براى امت من حكم نهر جارى را دارد كه در خانه آنها واقع باشد،** حال چگونه است وضع كسى كه بدنش آلودگى داشته باشد، و خود را روزى پنج نوبت در آن آب بشويد؟ نمازهاى پنجگانه هم به خدا سوگند براى امت من همين حكم را دارد.

و نيز در آن كتاب (با واسطه) از امام صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود: . . . متوجه باش ببين روز خود را با چه اعمالى به پايان مى‏رسانى، زيرا با تو فرشته‏اى است موكل بر تو كه آنچه را مى‏كنى حفظ مى‏كند و مى‏نويسد پس هيچ گناهى را كوچك نشمار، هر چند خيلى ناچيز باشد، زيرا همين گناه ناچيز يك روز تو را بدبخت خواهد كرد، و هيچ كار نيكى را كوچك نشمار، زيرا هيچ چيز به مثل حسنه در جستجو نيست .

**حسنه، گناه خيلى بزرگ و قديمى را پيدا مى‏كند و آن را از نامه عملت محو و ساقط مى‏سازد و نمى‏گذارد بعد از تو بماند**، و اين در كلام خداى تعالى است كه مى‏فرمايد:” ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين!“

 آيه 114 سوره هود الميزان ج : 11 ص : 78 و 91

# اصلاح حال مؤمنين صالح امت محمدص، و پرده پوشي گناهان آنها

* ” وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلى محَمَّدٍ وَ هُوَ الحَقُّ مِن رَّبهِمْ كَفَّرَ عَنهُمْ سيِّئَاتهِمْ وَ أَصلَحَ بَالهُمْ‏،
* و كسانى كه ايمان آورده، اعمال صالح انجام مى‏دهند و به آنچه بر محمد نازل شده كه حق است و به راستى از ناحيه پروردگارشان است ايمان مى‏آورند خداوند گناهانشان را با مغفرت خود محو مى‏كند و دلهايشان را اصلاح مى‏فرمايد.“

” **... وَ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلى محَمَّدٍ ص،** “ جمله اي است كه ايمان آوردن را مختص به يك طائفه مى‏داند. اين قيدى است كه صرفا به خاطر عنايتى كه به ايمان دارد آمده است. ظاهر صدر آيه كه مطلق آمده، نشان مي دهد مطلق دارندگان ايمان و عمل صالح منظورند.

” و هو الحق من ربهم،“ يعني به آنچه بر محمد نازل شده كه حق است و به راستى از ناحيه پروردگارشان است ايمان مى‏آورند.

” كفر عنهم سيئاتهم و اصلح بالهم،“ در اين آيه شريفه، اضلال اعمال كه در آيه قبلى بود با تكفير سيئات و اصلاح بال مقابله شده، در نتيجه معنايش اين مى‏شود كه: ايمان و عمل صالحشان به سوى غايت سعادتشان هدايت كرد.

چيزى كه هست چون اين هدايت تمام نمى‏شود مگر با تكفير گناهان، چون با بودن گناهان وصول به سعادت دست نمى‏دهد، لذا تكفير سيئات را هم ضميمه اصلاح بال نمود .

و معناى آيه اين است كه: خداوند با عفو و مغفرت خود پرده‏اى بر روى گناهانشان مى‏كشد، و هم در دنيا و هم در آخرت دلهايشان را اصلاح مى‏كند، اما در دنيا براى اينكه دين حق دينى است كه با آنچه فطرت انسانى اقتضايش را دارد موافق است، و احكامش مطابق همان فطرتى است كه خداى تعالى بشر را بر آن فطرت آفريده، و فطرت اقتضاء ندارد و نمى‏طلبد مگر چيزى را كه كمال و سعادت انسان در آنست، و ايمان به آنچه خدا نازل كرده و عمل به آن وضع انسان را در مجتمع دنيايى‏اش اصلاح مى‏كند .

و اما در آخرت براى اينكه آخرت، عاقبت همين زندگى دنيا است، وقتى آغاز زندگى توأم با سعادت باشد، انجامش نيز سعيد خواهد بود، همچنان كه قرآن كريم هم فرموده: و العاقبة للتقوى!

” ذلك بان الذين كفروا اتبعوا الباطل و ان الذين امنوا اتبعوا الحق من ربهم ....“ اين آيه مطالبى را كه در دو آيه قبل بود- يعنى بى نتيجه كردن اعمال كفار، و اصلاح حال مؤمنين و تكفير گناهانشان- تعليل مى‏كند.

و اگر كلمه حق را مقيد كرد به جمله من ربهم براى اين است كه اشاره كند به اينكه آنچه منسوب به خدا است حق است و هيچ باطلى با خدا نسبت ندارد، و به همين جهت، خودش متصدى اصلاح قلب مؤمنين شده، چون طريق حقى كه مؤمنين مى‏پيمايند منتسب به خدا است .

 آيه 2 سوره محمد الميزان ج : 18 ص : 339

# مالكيت و انتقال اعمال انسان بعد از مرگ

* ” وَ أَن لَّيْس لِلانسنِ إِلا مَا سعَى،
* و اينكه انسان به جز كار و تلاشش سرمايه‏اى ندارد! “

انسان به ملكيت حقيقى، مالك اعمال خويش است پس مادامى كه انسان هست آن عمل هم هست، و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد، بنا بر اين بعد از انتقال آدمى به سراى ديگر، تمامى اعمالش چه خير و چه شر چه صالح و چه طالح با او خواهد بود، اين معناى ملك حقيقى است، و اما آنچه كه انسان ملك خود مى‏پندارد، مال و فرزندان و زخارف و زينت‏هاى زندگى دنيا و جاهى كه در ظرف اجتماع از آن خود مى‏داند، و رابطه‏اى ميان آنها و غير خود نمى‏بيند، هيچ يك از اينها ملك حقيقى آدمى نيست، چون قوام هستيش به هستى آدمى نيست، فرش مى‏سوزد صاحبش همچنان هست، صاحبش مى‏ميرد فرش همچنان هست، بلكه ملكى است وهمى و اعتبارى كه زندگى در اجتماع ناگزيرش كرده چنين رابطه‏هايى را قائل شود و اين ملك تا دم مرگ با آدمى هست، همين كه خواست به دار الخلود و عالم آخرت منتقل شود به دست ديگرى مى‏سپارد.

پس معناى آيه چنين شد كه: هيچ انسانى هيچ چيزى را به ملكيت واقعى مالك نيست، تا اثر آن ملكيت كه يا خير است يا شر يا نفع است يا ضرر عايدش شود، مگر آن عملى را كه كرده و جد و جهدى كه نموده، تنها آن را داراست، و اما آنچه ديگران كرده‏اند اثر خير يا شرش عايد انسان نمى‏شود .

اينكه در بالا گفتيم: و هرگز به طبع خود از انسان جدا نمى‏شود براى اين بود كه مساله شفاعت را استثناء كرده باشيم، هر چند كه شفاعت هم باز اثر اعمال خود آدمى است، چون شفاعت از آن گنهكاران اين امت است كه با سعى جميل خود در حظيره ايمان به خدا و آياتش وارد شده‏اند و اگر مؤمن نمى‏شدند مشمول شفاعت نمى‏گشتند.

و همچنين بهره‏مندى انسان بعد از مردنش از استغفار مؤمنين و اعمال صالح و خيراتى كه برايش مى‏فرستند آن نيز مربوط به سعى جميل خود آدمى است، كه در زندگى داخل در زمره مؤمنين شد، و سياهى لشكر آنان گرديد، و ايمانشان را تاييد كرد، و اثرش اين شد كه هر چه عمل خير كردند، او نيز به قدر دخالتش سهيم گرديد .

و همچنين كسانى كه در زندگى سنت حسنه‏اى باب مى‏كنند و مى‏روند و مادامى كه در روى زمين اشخاص به آن سنت عمل مى‏كنند او نيز شريك است، كه فرمودند:” من سن سنة حسنة فله ثوابها و ثواب من عمل بها و من سن سنة سيئة كان له وزرها وزر من عمل بها الى يوم القيامة.“

براى اينكه بر حسب فرض شخص باب كننده از همين جهت كه سنتى را باب كرده در عمل ديگران سهيم است، چون اگر او آن عمل را باب نمى‏كرد، ديگران هم آن را انجام نمى‏دادند، و يا كمتر انجام مى‏دادند.

 آيه 39 سوره نجم الميزان ج 19 ص 75

**فصل نهم**

رؤيت و تحويل اعمال

# فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ‏،

#  وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شرًّا يَرَهُ‏،

* ” يَوْمَئذٍ يَصدُرُ النَّاس أَشتَاتاً لِّيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ‏،
* فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ‏،
* وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شرًّا يَرَهُ‏،
* در آن روز مردم يك جور محشور نمى‏شوند بلكه طايفه‏هايى مختلفند تا اعمال هر طايفه‏اى را به آنان نشان دهند،
* **پس هر كس به سنگينى يك ذره عمل خيرى كرده باشد آن را مى‏بيند،**
* **و هر كس به سنگينى يك ذره عمل شرى كرده باشد آن را خواهد ديد**.“

” يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم،“ مراد از صادر شدن مردم در قيامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوى منزلهاشان كه يا بهشت است و يا آتش مى‏باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگارى از اهل شقاوت و هلاكت متمايز مى‏شوند، تا اعمال خود را ببينند، جزاى اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلكه داخل در آن جزايشان كنند، و يا به اينكه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ايشان نشان دهند.

* فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ‏،

وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شرًّا يَرَهُ‏ !

 مثقال به معناى هر وسيله‏اى است كه با آن وزنها را مى‏سنجند، و كلمه ذره به معناى آن دانه‏هاى ريز غبار است، كه در شعاع آفتاب ديده مى‏شود، البته اين كلمه به معناى مورچه‏هاى ريز نيز مى‏آيد .

آيه مورد بحث نتيجه‏گيرى از آيه قبلى است، كه سخن از ارائه اعمال بندگان داشت و همان بيان را تاكيد نموده مى‏فهماند كه ازكليت ارائه اعمال هيچ عملى نه خير و نه شر نه كوچك و نه بزرگ حتى به سنگينى ذره استثناء نمى‏شود، و نيز حال هر يك از صاحبان عمل خير و عمل شر را در يك جمله مستقل بيان نموده، جمله را به عنوان يك ضابطه و قاعده كلى كه مورد هيچ خصوصيتى ندارد ذكر مى‏فرمايد.

در اينجا اين سؤال به ذهن مى‏رسد كه در آيات شريفه قرآن آياتى هست كه با اين ضابطه كلى سازگار نيست، از آن جمله آياتى كه دلالت دارد بر حبط و بى‏نتيجه شدن اعمال خير به خاطر پاره‏اى عوامل، و آياتى كه دلالت دارد بر انتقال اعمال خير و شر اشخاص به ديگران، مانند انتقال حسنات قاتل به مقتول، و گناهان مقتول به قاتل، و آياتى كه دلالت دارد بر اينكه در بعضى توبه‏كاران گناه مبدل به ثواب مى‏شود، و آياتى ديگر كه در بحث از اعمال گذشت .

جواب از اين سؤال اين است كه آيات مذكور حاكم بر اين دو آيه است، و بين دليل حاكم و محكوم منافاتى نيست، مثلا آياتى كه دلالت دارد بر حبط اعمال، شخص صاحب عمل خير را از مصاديق كسانى مى‏كند كه عمل خير ندارند، و چنين كسى عمل خير ندارد تا به حكم آيه مورد بحث آن را ببيند، و همچنين قاتلى كه نگذاشت مقتول زنده بماند و عمل خير انجام دهد، اعمال خيرش را به مقتول مى‏دهند، و خودش عمل خيرى ندارد تا آن را ببيند، و توبه‏كارى كه گناهش مبدل به حسنه مى‏شود، براى اين است كه گناه موافق ميل او نبوده، عواملى خارجى باعث گناهكارى او شدند، و آن عوامل كار خير، موافق طبعشان نيست، ولى چون مى‏خواستند در بين مردم نيكوكار و موحد باشند، و بلكه رئيس و رهبر آنان باشند، لذا با زبان شكار حرف زدند، پس خوبيهاشان از خودشان نيست، لذا در قيامت بديهاى توبه‏كاران را به آن عوامل مى‏دهند، و خوبيهاى آن عوامل را به توبه‏كاران، در نتيجه توبه‏كاران گناهى ندارند تا به حكم آيه مورد بحث در قيامت آن را ببينند، و نيز عوامل شر، كار خيرى ندارند، تا به حكم آيه مورد بحث آن را ببينند - دقت فرماييد .

در روايات اسلامي، در درالمنثور است كه حسين بن سفيان در كتاب مسندش و ابو نعيم در كتاب حليه‏اش از شداد بن اوس روايت كرده‏اند كه گفت: من از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ شنيدم مى‏فرمود:

... هر عملى كه مى‏كنيد در حالى انجام دهيد كه از خدا خائف و بر حذر باشيد، و بدانيد كه روزى شما را بر اعمالتان عرضه مى‏دارند، و شما خواه و ناخواه خدا را ملاقات خواهيد كرد، پس هر كس هموزن ذره‏اى عمل خير كرده باشد، آن را خواهد ديد، و هر كس هموزن ذره‏اى عمل زشت كرده باشد آن را خواهد ديد.

و در تفسير قمي، در روايت ابى الجارود از امام باقرعليه‏السلام‏ آمده كه در ذيل آيه” فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره،“ فرمود: اگر از اهل آتش باشد، و در دنيا مثقال ذره‏اى عمل خير كرده باشد، اگر براى غير انجام داده باشد، همان عمل خيرش هم مايه حسرتش مى‏شود، و در ذيل جمله” و من يعمل مثقال ذرة شرا يره،“ فرمود: اگر از اهل بهشت باشد در روز قيامت آن شر را مى‏بيند و سپس خداى تعالى او را مى‏آمرزد .

 آيه 1 تا آخر سوره زلزال الميزان ج 20 ص 581

# مشاهده اعمال تحويل شده در قيامت

* ” وَ أَنَّ سعْيَهُ سوْف يُرَى،
* ثمَّ يجْزَاهُ الْجَزَاءَ الأَوْفى،
* و اينكه نزد وى سعى خود را خواهد ديد
* و سپس جزاى آن به كاملترين وجهش داده مى‏شود.“

 منظور از سعى، آن عملى است كه در انجامش جد و جهدى كرده، و منظور از رؤيت مشاهده است، و ظرف اين مشاهده روز قيامت است، به دليل اينكه دنبالش مساله جزا را ذكر فرموده، پس آيه شريفه از نظر معنا قريب به آيه: ” يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا،“ و آيه شريفه” يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره،“ مى‏باشد.

و اگر عبارت « **سوْف يُرَى »** را به صيغه مجهول آورده، خالى از اين اشاره نيست كه در قيامت كسانى هستند كه اعمالى به ايشان ارائه مى‏شود كه خودشان آن عمل را انجام نداده‏اند.

” ثمَّ يجْزَاهُ الْجَزَاءَ الأَوْفى

سپس به عملش جزا داده مى‏شود جزايى أتم ! “

آيه و4140 سوره نجم الميزان ج 19 ص 76

# پاداش و كيفر عادلانه: عين عمل به عنوان جزا

* ” الْيَوْمَ تجْزَى كلُّ نَفْسِ بِمَا كسبَت لا ظلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سرِيعُ الحِسابِ‏،
* امروز هر كسى به آنچه كه كرده است جزا داده مى‏شود امروز ديگر ظلمى نيست چون كه خدا سريع الحساب است.“

مراد بيان يكى از خصايص روز قيامت است و آن اين است كه: در آن روز به هر نفسى عين آنچه را كه كرده به عنوان جزاى كرده‏هايش مى‏دهند!

پس جزاى هر كس همان عمل اوست، همچنان كه در جاى ديگر مى‏فرمايد:” يا ايها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون ! “

و جمله:” ان الله سريع الحساب،“ تعليل نفى ظلم است كه جمله ” لا ظلم اليوم،“ از آن خبر مى‏داد، مى‏فرمايد: اينكه گفتيم در امروز هيچ ظلمى نيست، بدين علت است كه خداى تعالى در محاسبه سريع است، چنان نيست كه رسيدگى به حساب يك نفر او را از حساب افراد ديگر باز بدارد، تا در نتيجه به اشتباه بيفتد و جزاى اين را به آن و پاداش آن را به اين بدهد، و در نتيجه ظلمى پيش بيايد.

وقتى بنا شد عين عمل انسان را به عنوان جزا به انسان بدهند، ديگر چنين ظلمى تصور ندارد.

 آيه 17 سوره غافر( مؤمن) الميزان ج : 17 ص : 485

# ماهيت جزا در قيامت ( عين عمل پاداش عمل)

* ” فَالْيَوْمَ لا تُظلَمُ نَفْسٌ شيْئاً وَ لا تجْزَوْنَ إِلا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ‏،
* امروز به هيچ وجه احدى ستم نمى‏شود و جزايى به شما داده نمى‏شود مگر خود آن اعمالى كه مى‏كرديد.“

يعنى در آن روز در بينشان به عدل قضاوت مى‏شود، و به حق حكم مى‏شود و در نتيجه هيچ كس به هيچ وجه ستم نمى‏شود.

جمله” و لا تجزون الا ما كنتم تعملون،“ در حقيقت بيانى برهانى براى نبودن ظلم در آن روز است، چون دلالت مى‏كند بر اينكه جزاى اعمال هر صاحب عملى در آن روز خود اعمال اوست، ديگر با چنين جزايى ظلم تصور ندارد، براى اينكه ظلم عبارت است از بيجا مصرف كردن چيزى، ولى عمل كسى را جزاى عملش قرار دادن، بى‏جا مصرف كردن جزا نيست، و بهتر از آن تصور ندارد، چه جزايى عادلانه‏تر از اينكه عين عمل كسى را مزد عملش قرار دهند؟ خطابى كه در اين آيه است كه مى‏فرمايد: امروز خود اعمالتان را جزاى اعمالتان قرار مى‏دهند با اينكه روز قيامت هنوز نيامده، از باب تمثيل قيامت و احضار آن و احضار مردمى است كه در آن هستند، و اين خود عنايتى است در كلام كه گوينده آينده را احضار كند، و با مردمى كه در آينده قرار مى‏گيرند، سخن بگويد.

مخاطب ” و لا تجزون الا ما كنتم تعملون،“ همه مردمند، چه اهل سعادت و چه اهل شقاوت، هر كس هر چه كرده چه خوب و چه بد، عين آن را جزاى عملش قرار مى‏دهد.

انحصارى كه در مورد آيه مورد بحث هست، ناظر به جزاى اعمال و پاداش و كيفر آن است و آن ادله و آياتى كه دلالت دارد بر اجر چند برابر از قبيل آيه:” لهم ما يشاؤن فيها و لدينا مزيد،“ مساله‏اى است ماوراى جزا و أجر، و خارج از طور عمل است، و خداى تعالى فرموده: أجر مؤمنان را به طور كامل مى‏دهد، و بيشتر هم مى‏دهد، و به فضل خود آن را دو چندان و بلكه چند برابر مى‏دهد.

 آيه 51 تا 53 سوره يس الميزان ج : 17 ص : 149

# درجات پاداش و كيفر به نسبت درجه اعمال

**( برگشت خود عمل به عنوان پاداش يا كيفر)**

* ” وَ لِكلّ‏ٍ دَرَجَتٌ ممَّا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيهُمْ أَعْمَلَهُمْ وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ‏،
* و براى هر يك از آنها درجاتى است از پاداش و كيفر اعمالشان، پروردگارشان خود اعمالشان را به ايشان بر مى‏گرداند تا ظلمى به ايشان نشود.“

” وَ لِكلّ‏ٍ دَرَجَتٌ ممَّا عَمِلُوا...،“ يعنى براى هر يك از مؤمنين نيكوكار، و كافران بد كار، منازل و مراتبى مختلف از نظر بلندى و پستى هست. آرى براى بهشت درجاتى و براى دوزخ هم دركاتى است، و برگشت اين اختلاف به اختلافى است كه در نفوس آنان است، هر چند كه نفوس در اعمال جلوه مى‏كند، و بدين جهت فرموده: براى آنان درجاتى است از آنچه كردند، و معلوم مى‏شود درجات مال ايشان است، و منشا آن درجات اعمالشان است.

” و ليوفيهم اعمالهم و هم لا يظلمون،“ معناى توفيه و رساندن مردم به تمام و كمال اعمال اين است كه خدا عين اعمالشان را به خودشان برمى‏گرداند، پس بدين حساب آيه مورد بحث از آياتى خواهد بود كه بر تجسم اعمال دلالت مى‏كند.

آيه 19 سوره احقاف الميزان ج : 18 ص : 311

# قضاي غيرقابل تبديل الهي درباره مجازات اعمال

* ” مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَى وَ مَا أَنَا بِظلَّمٍ لِّلْعَبِيدِ،
* نزد من هيچ سخنى تبديل نمى‏پذيرند و من نسبت به بندگان، ستمكار نيستم و اين عذاب مولود عمل خود آنان است.“

منظور از قول مطلق قضاهاى حتمى است كه خدا رانده، و خداى تعالى چنين حكم كرده كه هر كس با حال كفر بميرد داخل جهنم شود، و قهرا و به حسب مورد با آن وعيدى كه خدا ابليس و پيروانش را تهديد به آن كرده منطبق مى‏شود.

منظور از مبدل نشدن قول، دگرگون نشدن قضاء حتمى است.

جمله ” وَ مَا أَنَا بِظلَّمٍ لِّلْعَبِيدِ، “ متمم معناى جمله قبلى است، و معناى مجموع آن دو اين است كه: سخن در درگاه من دو تا نمى‏شود، و هيچ قضاء رانده شده و حتمى شده‏اى مبدل نمى‏گردد، و شما عذاب خواهيد شد، و اين من نيستم كه در باره بندگان خود ستم نموده طبق وعيدى كه قبلا اعلام كردم، بلكه اين خودشان هستند كه خود را بعد از اتمام حجت و در عين انكار كردن حق، مستحق عذاب نمودند.

و به وجهى ديگر: اين من نيستم كه بندگان خود را با عذاب مجازات مى‏كنم، بلكه اين جزاى اعمالشان است، اعمالى كه قبلا كرده بودند.

پس در حقيقت اين همان عمل ايشان است كه در اين عالم به اين صورت درآمده و به خودشان برمى‏گردد، همچنان كه از ظاهر آيه:” يا ايها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون،“ نيز همين معنا استفاده مى‏شود، چون مى‏فرمايد: اى كسانى كه كفر ورزيديد، امروز ديگر عذر نياوريد، براى اينكه ما كه به شما كارى نكرديم، و اين عذاب كه مى‏بينيد برگشت اعمال خود شما است!

 آيه 29 سوره ق الميزان ج : 18 ص : 528

# جزاي سيئه عين عمل، و جزاي حسنه حسنه است.

* ” وَ للَّهِ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الأَرْضِ لِيَجْزِى الَّذِينَ أَسئُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يجْزِى الَّذِينَ أَحْسنُوا بِالحُسنى‏،
* و براى خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمين هست، آن وقت چگونه ممكن است حال اين دو طايفه را نداند، و اينكه گفتيم از آنان روى بگردان براى اين بود كه خدا آنهايى را كه با اعمال خود بدى كردند، و آنهايى را كه با نيكى‏هاى خود نيكى نمودند، جزا بدهد.“

خلقت و تدبير عالم از آن خداست، غايت و نتيجه‏اش هم اين است كه كسانى را كه بد مى‏كنند جزا دهد. مراد از جزا همان شؤون و خصوصيات قيامت است، كه قرآن كريم از آن خبر داده، و مراد از اسائه و احسان، معصيت و طاعت است. و جزاى اعمالشان را خود همان اعمال را مى‏دهد.

معناى آيه اين است كه: تا خدا كسانى را كه معصيت كرده‏اند به معصيتشان، و يا به جزاى معصيتشان كيفر دهد، و كسانى را كه اطاعت كردند به مثوبتى حسنى و يا به خود حسنى پاداش دهد.

 آيه 31 سوره نجم الميزان ج 19 ص 66

# تجمع در روز قيامت براي پس گرفتن اعمال

* ” فَكَيْف إِذَا جَمَعْنَهُمْ لِيَوْمٍ لا رَيْب فِيهِ وَ وُفِّيَت كلُّ نَفْسٍ مَّا كسبَت وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ،
* پس چه حالى خواهند داشت روزى كه هيچ شكى در آمدنش نيست، زمانى كه همه آنان را جمع مى‏كنيم و هر انسانى بدانچه كرده بدون كم و زياد مى‏رسد و به احدى ستم نمى‏شود.“

روزى كه در آن شكى نيست يعنى روز فصل قضا، و روز حكم به حق، و در آن روز هر كسى تمامى آنچه را كه كرده باز خواهد گرفت، بدون اينكه مردم در باز پس گرفتن اعمالشان ظلمى شوند.

 آيه 25 سوره آل عمران الميزان ج : 3 ص : 188

# تحويل منافع عمل صالح به دارنده آن

” مَّنْ عَمِلَ صلِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّك بِظلَّمٍ لِّلْعَبِيدِ،

* هر كس عمل صالحى كند به نفع خود كرده و هر كس بدى كند به ضرر خود كرده و پروردگار تو - ستمگر بر بندگانش نيست. “

يعنى عمل، قائم به صاحب عمل است، و بيانگر حال او است. اگر عمل صالح و مفيد باشد خود او هم از آن سود مى‏برد، و اگر مضر و بد باشد، خودش از آن متضرر مى‏گردد.

پس اين رفتار خداى تعالى كه نفع عمل صالح را به صاحبش مى‏رساند و او را ثواب مى‏دهد، و ضرر عمل بد را نيز به صاحبش مى‏رساند و عقابش مى‏كند، اصلا ظلمى نيست، و چنان نيست كه وضع شى‏ء در غير موضعش باشد.

و اگر اين روش از خداى تعالى ظلم باشد، بايد در ثواب دادن ميليونها بنده و عقاب كردن ميليونها ديگر، در برابر ميلياردها عمل نيك و بد، ظلام بندگان باشد، ولى از آنجايى كه گفتيم اين روش ظلم نيست، پس خداى تعالى ظلام بندگان نمى‏باشد، و با اين بيان روشن مى‏شود كه چرا فرمود پروردگار تو ظلام بندگان نيست و نفرمود: پروردگار تو ظالم به بندگان نيست.

 آيه 46 سوره فصلت الميزان ج : 17 ص : 608

# كيفر انسان در قيامت خود عمل اوست!

* ” يَأَيهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ‏،
* اى كسانى كه كفر ورزيديد! امروز ديگر معذرت نخواهيد براى اينكه كيفر شما جز آنچه مى‏كرديد چيز ديگرى نيست.“

اين آيه شريفه خطابى است عمومى به همه كفار، خطابى است كه بعد از رسيدن كفار به آتش دوزخ و زبان به عذر خواهى گشودن، كه اگر كفر ورزيديم، و يا گناه كرديم عذرمان اين بود و اين بود، به ايشان خطاب مى‏شود كه، امروز سخن عذرخواهى به ميان نياوريد، چون روز قيامت روز جزا است و بس.

علاوه بر اين، جزايى كه به شما داده شد عين اعمالى است كه كرده بوديد، خود اعمال زشت شما است كه امروز حقيقتش برايتان به اين صورت جلوه كرده است، و چون عامل آن اعمال خود شما بوديد، عامل بودنتان قابل تغيير نيست، و با عذرخواهى نمى‏توانيد عامل بودن خود را انكار كنيد، چون واقعيت، قابل تغيير نيست، و كلمه عذاب كه از ناحيه خدا عليه شما محقق شده باطل نمى‏شود.

 آيه 7 سوره تحريم الميزان ج 19 ص 562

# آنچه كرديد همان را تحويل مي دهيم‌!

* **”** اصلَوْهَا فَاصبرُوا أَوْ لا تَصبرُوا سوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ‏،
* بچشيد سوزش آن را چه صبر بكنيد و چه نكنيد برايتان يكسان است، چون جزايى كه به شما داده مى‏شود همان اعمالى است كه مى‏كرديد.“

بچشيد آن را يعنى بچشيد و تحمل كنيد حرارت آتش دوزخ را. ” فاصبروا أو لا تصبروا،“ صبر بكنيد و يا نكنيد اين چشيدن آتش برايتان حتمى است و از شما جدا شدنى نيست، چه صبر بكنيد و چه نكنيد، نه اينكه صبر كردن، عذاب را از شما بر مى‏دارد و يا حداقل آن را تخفيف مى‏دهد، و نه اينكه بى‏صبرى و جزع و فزع سودى به حالتان دارد .

” انما تجزون ما كنتم تعملون،“ اينكه گفتيم اين عذاب برايتان حتمى است، و از شما جدا شدنى نيست، براى اين بود كه ما اين عذاب را از جاى ديگر نياورده‏ايم، بلكه عين عمل خود شما است، همان كارهايى است كه مى‏كرديد، و معقول نيست ميان عمل و صاحب عمل سلب نسبت شود، و همواره اين نسبت برقرار است، يعنى الى الابد اين عمل، عمل آن عامل است، پس به همين جهت اگر در ظرف قيامت عمل به صورت آتش جلوه كند، تا أبد به جان عامل خود ‏افتد.

آيه 11 تا 16 سوره طور الميزان ج 19 ص 12

# ترس از روز بازگشت به خدا و تحويل اعمال

* ” وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفى كلُّ نَفْسٍ مَّا كسبَت وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ
* و بترسيد از روزى كه در آن روز به سوى خدا بر مى‏گرديد، و آن وقت تمامى اعمالتان به شما بر گردانده مى‏شود، بدون اينكه به احدى ظلم شود.“

اين جمله با تذكرى عمومى روز قيامت را با پاره‏اى از خصوصياتش كه مناسب با مقام آيه است يادآور مى‏شود تا دلها با ياد آن آماده پرهيز از خدا و ورع و اجتناب از محرمات او گردد، آن محرماتى كه مربوط به حقوق الناس مى‏باشد كه زندگى بشر بر آن متكى است.

آيه مى‏فرمايد: در پيش رويتان روزى است كه در آن به سوى خدا باز مى‏گرديد و هر نفسى آنچه را كه كرده دريافت مى‏كند، بدون اينكه ظلمى به او بشود.

 آيه 281 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 625